۵۰

No 50

بیان واقع



بسم الله الرحمن الرحیم

الهی جمال آرا کن بذکر خود بیانم را ❊ تجلی شعله گردان در سخن شمع زبانم را

الحمد لله الذی علم الانسان ما لم یعلم والصلوة والسلام علی رسوله هادی

الانام و علی آله واصحابه ذوی الاحسان والکرم و بعده بنده حقیر سراپا

تقصیر بواسطه توطن خطه کشمیر جنت نظیر بر طبق لذت جد کبیر [illegible]

علی نبینا علیه الصلوة والسلام الکثیر که در سکونت فردوس برین [illegible]

نموده بودند یعنی و عصی آدم ربه اما ایشان خورده و من ناخورده

عبد الکریم ولد خواجه عاقبت محمود بن خواجه بلاقی ابن خواجه محمد رضا

عفی عنهم دارید مرا دوست که من آدم وقتم ❊ هر کس که عدم شده

شیطان لعین است ❊ معروض رای عالم آرای دانش وران

ذهنی هوش و صاحب هوشان عیب پوش میدارد که در آن اوان

که نادر السلطان متوجه هندوستان گردیده اقل العباد در شاه

جهان آباد ساکن بود و باز قدیم الایام اراده شرف حج بیت المقدس

و زیارت مقابر اکابر دین در دل هوس صحبتی صاحب نقد در دل

عامل این بیحاصل حلجان میشود دران جا که مقرر است من طلب شیئی

وجد وجد اتفاق ملازمت با میرزا علی اکبر شد که بخطاب داروغه دفتر

خانه فی الحقیقت بسبب عدم وزیر کارهای وزارت بر ذمه خود

او بود لذا بامداد الله شاهی سحابه حاصل اینکه احقر از ملازمت سلطان

رسانیده بوعده رخصت حج و زیارت در سلک مقصدیان حضور

منسلک گردانیده بعد از معاودت ازین سفر طویل که از طول عمل بنده

[illegible] بود جمع دوستان دوستی دوست اطر بر مکرنگی های پارینه و

[illegible] دیرینه که فیمابین خلاصه وفاداران اخوان الصفا مرسوم است در

ونیز و تحریر شمه از وقایع و حالات این مسافرت مثمر سعادت

و مرخی از اطوال و اطوار و اخبار دیار سردار رکهتر الا فیلدار ایران

دیار تلمیس شدند [illegible] شماران

اندکی از سوانح و سرگذشت این سیاحت سراسر عداوت را نه

این عبارت بیوح نامربوط بقصد تحریر در سطر در آورد ولرزاده حسب

و صدرت قلت رشتوس خاطر بما فات از جابر جوشش العصی

لع و دوار دارکه [illegible] دوستان ز رفتار انشاء الله الرحمان

دیمان بماند [illegible] افسانه ها شنیده اولی سخن [illegible] حکوی

دیده اولی [illegible] من از دیدگی خوت سخن [illegible] نه ازگفته و داستان

کس نوشته‌اند قصه قبرها در دستر بن [illegible] چون عیش زرقه و تقویم نادرین

خبر [illegible] بسته باد دمه گویند [illegible] قلندر ها رعیه گویند دیده گویند

چون این رساله را بیان وقایع نام کند انشا امد آید مستور

کتب تاریخ از لوث چاپلوس و اغراض نویسی نویسندگان حجت

و طول کلام و ایراد الفاظ مسجع و مغلق موقوف نموده که بسیار [illegible]

تبرکی که اتفاق مطالعه این مزخرفات فرماید تشویش دهد عبارات

آرایی و فقره بندی را نیز ترک داده که تا حواله طبع خوب بعضی

مطالب فکر دقیق [illegible] مرهم حافظ [illegible] آخر بهره [illegible]

هم قصه غریب حدیث عجیب است الحاصل از ایام [illegible]

[illegible] ماجرای ترقی دولت پادشاه و متوجه شدن او

بسمت هند و عزم [illegible] امرا و ارکان سلطنت هندوستان

با هم یکدیگر [illegible] هر دو پادشاه گذاشته که مقدمه محاربه

را العنوان [illegible] نویسان خوش آمد گو بوضع شایسته

که وظیفه [illegible] تصانیف خود مفصل

نوشته معهذا [illegible] از هر مقدمه بطریق اختصار

می شود [illegible] حکایت [illegible]

نوشته [illegible] این کتاب که مسمی [illegible]

واقع محسوب است بر این حساب باب اول در ذکر خروج

نادر سلطان و آمدن او بسمت هندوستان باب دوم در

بیان معاودت او از هندوستان و رفتن بتوران و خراسان

و مازندران و باز رسیدن دار السلطنه قزوین که بنده عاصی برای

حج بیت الله رخصت گرفته باب سوم در تقریر وقایعی که در اطراف

عراق عرب و شامات و حجاز و سفر دریا تا نزول بندر هوگلی که از

بنادر ملک بنگاله است مشاهده نموده باب چهارم مشتمل

بر بعضی سوانح که از ابتدای ورود بندر هوگلی تا بنگاله و وصال

و انتقال اعلیحضرت کثیر المروت پادشاه رعیت صفت محمد شاه

فردوس آرامگاه بظهور پیوسته باب پنجم در ذکر

وقایعی که در ایام سلطنت سلطان ابن سلطان و خاقان

ابن خاقان احمد شاه بهادر پادشاه هندوستان خلف الصدق

محمد شاه مغفرت نشان علیه الرحمة و الغفران بوقوع آمده

تا ... خاتمه مشتمل بر مقدمه اولی مشتمل بر دو باب

باب اول در ... بعضی کلمات لطیف مردم ظریف باب دوم

در بعضی عجایب و غرایب که در این عصر از پرده غیب بمنصه ظهور

جلوه گر شده مقدمه ثانیه مشتمل ... فصل اول در تذکار

کردند اخیار و ابرار اولو الابصار چون کفار الذین یمشون علی ا
لارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما فصل در اظهار
فرقه اشرار مردم آزار شنیع الکردار قبیح الاطوار بشناعت کفر بعد اتهم
عتل بعد ذلک زنیم باب اول مشتملست بر فصول فصل در ذکر
حسب و نسب نادر قلی بیک افشار و رسیدن او بدرجه نادر شاهی
جنات نشانی اتعب نبیه صاف لزان می که با کینه دارد
مصاف بنده از احوال کمین پروران هکوم بی عبرت دیگران
بادی الحجه لدی مردم معتبر که رفیق قدیم و همراه بود بد استماع نمود دید
بطریق اختصار بقلم می آرد و بالی کذب و بهتان نکردن انتها
خلاصه کلام اثبت نادر قلی بیک پسر امام قلی بیگ که از
سایر الناس ممتاز بود در اختلال احوال و ضیق معیشت
روزی پسر مذکور با بابا علی بیک که رئیس جمعی از افشار ابیورد بود
بعد از فوت امام قلی بیک قرابت دوم او را که مادر آینده مادر
اندر نادر قلی بیک بادرشاه حامله بعقد خود در آورده بطر
تردد و عوم شعور نادر قلی بیک بوده در عبر خود زکه از [illegible] قدیم
داشت با و منسوب بود و این امر سبب [illegible] ح
لا اختلال مفلس مال و پایمال گردیدند مادر نفس ا

بعد از رضاقلی میرزا که صفی شاه سلطان صفویه والی ممالک ایران
بعقد آورده از بطن اوست و بعد از فوت بابابیک مذکور
والده رضاقلی میرزا نیز حیات مستعار را بدرود نموده پدر
پیوست نادرقلی بیک برای قیام وراثت واخذ ریاست صبیه
ثانی کلستوی را بحباله نکاح در آورده نصرالله میرزا که بدامادی
خاندان صاحب قرانی یعنی امیر تیمور کورکانی سرافراز گشته
از بطن او بوجود آمد. فاعتبروا یا اولی الابصار. چون نادرقلی
بیک نسبت به برادران بابا علی بیک مرقوم که لطف علی و
فتح علی و کلب علی باشند به شجاعت و رشادت ممتاز بود و
مردم ابیورد که قریب جهل جاهلیت بودند طوعا و رغبتا او را برادری
قبول داشته مطیع و منقاد وی شدند بعد از استحکام ریاست
در ابیورد فرصتی بزور شعور در آمد دخترت اعتبار داری ابیورد
بنام خود گرفته روز بروز در ترقی مرتبه بانواع کز نری مشکو شد
اما نادرقلی بیک را در مقام سلطنت دیگری برد از فصل
خروج در زمانیکه حوالی سلطنت صفویه و غلبه افاغنه جوان مرد
ویس خان قندهاری رئیس جمع از افاغنه قندهار شاه نواز خان
حاکم آنجا را که از طرف نادر شاه ... ان بود بقتل آورده خود

مترصد طرف قلمرو انصلوه کردند و بسبب کثرت و وفور اولیای سپاه
و هجوم جماعه افاغنه و عدم تدارک و کمال غفلت والی ایران
مستقل بودی باوجودیکه از سپهسالار در گذشت پسر او محمود خان
قائم مقام پدر شده نواحی و معموره های دیگر دست تطاول دراز
کرده در گرفتن ملک زیاده از پدر مکوشید بار دیگر بنظر
ضعف سلطنت شاه سلطان حسین صفوی از راه کرمان
و یزد متوجه دار السلطنت اصفهان شده آن مصر اعظم را
محاصره ساخت و بسبب طول ایام محاصره کار بر محصورین
تنگ شد آخر الامر بعد از محاربه بر سلطان حسین غالب آمده دست
بتاراج و قتل و غارت و آنچه لازمه تعصب مذهبی بود بعمل آورده
و والی ایران ذ[illegible] بناچار نظر بر ضرورت و اضطرار با چندی کس
از شهزادگان و منسوبان بمنزل محمود شاه تشریف بردند و در تاریخ
یازدهم شهر محرم سنه یکهزار و سی و پنج محمود شاه داخل
اصفهان شده و بر عراق عجم مستولی گردیدند بیت هر دو کنند

ز چرخ فلک بیداد آدمی هر لحظه رسد بمن غم کند آزادی
ملک خودش عزت و تنگ هر روز و زر آغوش کشید داده

فصل در بیان قضیه ملک محمود سیستانی و مخاطب شدن نادر قلی

مخاطب بخانی ملک محمود سیستانی والی ملک نیمروز از بر
استیلای محمود شاه و محبوس شدن شاه سلطان حسین و
برهم خوردگی محالات و معموره‌های خراسان یکباره در مشهد
مقدس آمده و بر مسند فرمان روائی متمکن شده اکثر بلاد خراسان
را که در تصرف عمال محمود شاه نبود در تصرف خود آورد و نادر
بیگ که دایم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت
بطمع ترقی مرتبه از قصبه ابیورد به مشهد آمده ملازمت ملک مذکور
را اختیار نمود چون بارها مصدر خدمات شایسته شده بود مشمول
عنایات فرمودند بعد از چندی از حرکات و اطوار متفطن
و اراده او را دریافته قتل و دفع ویرا اهم الامور شمردند نادر بیک
اثنانا در قلعه بیک بوساطت یکی از مقربان ملک برای مصلحت
یار بود و بسنده از خود ساخته بود برین حال شر یار و بال مطلع شده
و شبانه با یکه‌تاز پیاده رو با بیورد نهاده و در اندک مدت
اوباش قماش و واقعه طلب را با خود رفیق نموده شیوه قزاقی
و راهزنی در پیش گرفته تاخت و تاراج اطراف مشهد و سایر
طرق مشغول گردید چنانکه ملک محمود از شرارت و
مخالفت او ستوه آمده دست حسرت بدندان حسرت میگزید

با رجوع افواج بمقابله و مقاتله او تعیین کرده بود فائده مترتب نشد و خلاصه
اختلاف روایات آنکه بندگان شاه طهماسب پسر شاه سلطان
حسین بن شاه سلیمان که قبل از غلبه محمود شاه افغان از اصفهان بر آمده
بودند و در اطراف مازندران تشریف داشتند نایب عرصه [illegible]
نادر علی بیک متوجه خراسان شده ملک غالب را مستاصل و اسیر
و دستگیر نموده بود و از قید زندگی و بشریت بندگی رهائی داده سر صرف
بلاد مفوضه وی شده بندگان شاه طهماسب نظر بر حسن سرود
نادر قلی بیک او را بخطاب طهماسب قلی خان بخدمت قورچی سر افراز
فرمودند فصل فرد کو مجاربه شاه طهماسب با افاغنه که بصرف
غلوم و غیره بغیاد بود و بقتل تمامی قزلباشان و کشته شدن [illegible]
محمود شاه پسر میرویس خان قندهاری قریب سه سال مرد سادت
سلطنت اکثر بلاد ایران متمکن بود سکان آنجا را بانواع
ایذا ناشادی میساخت و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر
و کبیر بروایتی سی و یکنفر و بروایت دیگر هفتاد تن سوای شاه
سلطان حسین که او را امان جان داده بود بقتل [illegible]
جهان فانی رکبه جاودانی انگیخته بود بدرود نمود [illegible]
خان قلزی که نبی عمم او بود [illegible] ملک بو ملال شده شروع بداد

گرمی و رغبت پروری نموده میرزا مهدی کوکب تخلص برای سکه
او گفته بود که بر اشرفی زدند • باشرفی اشرف که بر آفتاب سپهر
شرف زر سکه اشرف آفتاب سپهر • بعد از چندی افواج رومی بر
سر وی آمده که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص نموده پس
خداوندی روم سپرد اشرف شاه بنابر مصلحت وقت شاه یگانه
را قتل آورده با رومی طرح مصالحه انداخت و لیکن از استماع
خبر استقلال شاه طهماسب و طهماسب قلی خان که عبارت از نادر در
کمک یاور شاه بشد این شبه پاک شده که مبادا اراده دفع و
نمایند قبل از آنکه متعرض او شوند اشرف شاه مذکور با عساکر موفور
از دار السلطنه اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد
شاه طهماسب و طهماسب قلیخان نیز در ماه صفر المظفر سنه یکهزار
و یکصد و چهل دو بعزم رزم از مشهد کوچ نموده متوجه سمت اصفهان
شدند همانکه در کنار رودخانه مهماندوست که در سر زمین بلده
دامغان است تلاقی هر دو لشکر با یکدیگر بوقوع آمده آتش
قتال مشتعل گردید آخر کار بعد از محاربات بسیار افواج افاغنه
راه فرار اختیار نموده سوی اصفهان گریختند چند
اشرف خان در عرض راه چو ... که بار استقامت نموده

مقابله حریف شود شکست بر آن گروه افکنده کی سپاه بهجوم شکست لیکن
بعد از ورود اصفهان اصحاب سیف را مجتمع نمود احمد پادشاه
حاکم بغداد که آمده داد طلبیده مستعد مقابله گردید خلاصه قصه
خوانی اینکه در جنگ دوم هم شکست بر لشکر افاغنه افتاده
مردم بسیاری علف تیغ شده بتیغ قزلباش شدند اشرف شاه
آنچه از خزاین و اموال توانست همراه برداشته متوجه سمت
فارس گردید تصرف او بود کردند بعد از مدت هفت سال
سلطنت ایران باز بخاندان صفویه منتقل شد فاما در
آن جنگ طهماسب قلیخان سپهسالار سر لشکر بود بواسطه بعضی
مطالب اظهار ناخوشی کرده اراده معاودت خراسان
نمود بنظر ضرورت ابرام بسیار و انجاح جمیع مطالبی که داشت
متعاقب اشرف شاه روانه فرمود بعد از ورود دار العلم
شیراز در میان طهماسب قلیخان و افواج افاغنه مقابله
نموده تا چهار روز هنگامه کارزار گرم بود آخر الامر لشکر
اشرف شاه منهزم شده همگی بسمت لار فراری شدند هر چند
در آنجا اراده استقامت نموده بود پذیر نشد ناچار عزیمت
جانب قندهار را اختیار کرده با یلغار رمی تاختند چون هر دو

فوج فوج از لشکرش جدا شده راه سواحل دریا پیش گرفتند و رعایای حدود
فارس و بلوچستان مجتمع شده در قتل و غارت زیاده از مقدور می
کوشیدند مال و سپاه او را خبر رسید تا روزیکه عبدالله بردهی بلوچ اشرف
شاه را در آن نواحی با معدودی از خواصان و مقربان بدست آورده
و از تنور قتل زندگی نجات داده و از آن سردار کثیر الاقتدار یک قطعه
الماس گران بها که در بازوی او باقیه بود در خدمت شاه طهماسب
ارسال داشت بندگان شاه الماس را بفرستاده او مرحمت فرمودند
در بیان و ذکر محاربه طهماسب قلیخان با فوج رومی و ترکمان و عزل
شاه طهماسب و نصب شاه عباس و امور دیگر علی بدالهام
طهماسب قلیخان بعد از حصول الفراغ از مجادله و محاربه اشرف شاه
از فارس حرکت نموده از راه عربستان و کردستان بقلمرو عسکر
درآمده با پاشای همدان و لشکریان روم جنگ کرده ظفر یافت
و مردم بسیاری از ایشان بقتل آورده همدان و عراق عجم را از دست
مخالفان خالی نمود و تتمه السیف رو بعدم نهادند بعد از انتظام
این امر عظیم بر امور کلی و جزوی تمام ممالک ایران مسلط شده شاه
طهماسب جمیع و بهره خود را باو مرحمت فرمودند ولیکن در باطن
از غلبه و استیلای ملالت وافر در دل داشتند بهر صورت بعد از انتظام

الحدود طهماسپ فوجی که داشت متوجه سمت آذربایجان شده دار السلطنه
تبریز را از تصرف رومی مستخلص ساخت و از ممالک آذربایجان
آنچه که بتصرف اوس بود بتصرف خود در آورد و نظر بشورش
و هنگامه ترکمان و افاغنه ابدالی در زمین خراسان با امرای روم
سخن مصالحه درمیان آورده و اساس آن را استوار قرار داده
عطف عنان بصوب خراسان نموده و افواج ترکمانیه را گوشمال
بلیغ داده افاغنه ابدالی را در قلعه هرات محصور ساخت و پس از
محاصره و مجادله شش ماه قلعه را مفتوح و اهل آنجا را مغلوب نموده
و برخی را در سلک سپاه منسلک ساخته به مشهد آمد و از آنجا بخدمت
شاه طهماسپ ثانی رخصت تسخیر بغداد بهر باب کرد چنانکه
در اول ملازمت حکایت اجازت سفر روم درمیان آورده شاه
طهماسپ بانواع تلطفات و خوشنودی استمالت ساخته در حرکت و
سکون مختار فرمودند لیکن طهماسپ قلیخان نظر بر بعضی اطوار شاه
که شایان شان پادشاهی نیست ورزیده عزل آن والا گوهر نموده
و چند نفر از مقربان درگاه جهانبانی را عزل و اذیت آورد که شاه
را بمنزل وی که یکی از باغهای پادشاهی بود آوردند و خاطر
بپاده استقبال نموده برسم معمول پادشاه را فرود آورده بمراسم

خدمت به پرداخت و حسب الالتماس او دست از اصرار در الحاف فرمود و طهماسب
قلیخان چند کس از سرداران لشکر خود را طلبیده آهسته بسخن مقدمه
سلطنت راند که الحال اصلح و انسب است که پادشاه را چندی
از امر ماثر روایی که نه بر طبق ملک داری است موقوف نموده و پسرش را
بسلطنه برداشته بمعامله روم بیکو کنیم چون این معنی از مدت
ده روز مصمم و مقرر شده بود الشان بر رضا دادند پسر شاه
طهماسب را که کوچک دو ماهه بود بنبارگاه پادشاهی در آورده
سکه و خطبه بنام او مقرر و بشاه عباس موسوم ساختند و شاه
معزول را با جمعی از پاسبانان خود معتبر روانه خراسان نمود
و قبل ازین خواهر شاه سلطان حسین را بعقد خود در آورده بود
درینوقت صبیه الشان را که خواهر شاه طهماسب باشد برضا قلی میرزا
پسر بزرگ خود منسوب نموده و در جمیع ممالک ایران حکام از توابع
خود تعیین فرموده و شاه عباس دو ماهه را چند کس معتمد خود همراه
داده بدار السلطنه قزوین فرستاد و کماجه بختیاری با این حرکات
راضی نشده با وی پرخاش شدند و حاکم جدید را بوطن قدیم فرستادند
محمدخان بزرگ که عبارت از طهماسب قلیخان است برای اطفای نایره
فساد از اصفهان حرکت نموده و بعد از جنگ و جدل بسیار اهل

بختیاری را مطیع و منقاد ساخته متوجه دار السلام بغداد گردیدند

فصل دهم در ذکر محاربات طهماسب قلیخان با عساکر روم و فتح و فیروزی
و عائد شدن شکست بر آن گروه بعد از شکست جنود توپال عثمان پاشا سرعسکر
کل عساکر روم احمد پاشا حاکم بغداد بر اراده طهماسب قلیخان اطلاع
یافته با لشکری گران از شهر برآمده در کنار شط بغداد معرکه آرا
گردید بعد از کوشش بسیار تاب مقاومت نیاورده بقلعه
مراجعت نمود و افواج قزلباش از سه طرف محاصره به
معرکه پرداختند و سمت غربی که شط العرب در طرف رومی
و باعث رفاه اهل قلعه گردید چنانکه ازین رهگذر تا مدت هفت ماه
اثری از عجز رومی و فتح قزلباش ظاهر نشد و بسبب عدم کشتی‌ها
عبور دریا و بستن جسر میسر نشد درین اثنا فرنگی که از جانب
پادشاه اوروس بعنوان سفارت آمده بود بخدمت طهماسب
قلیخان معروض داشت که اگر امر باشد بفاصله چهار پنج فرسخ
از بغداد در مکانی که عرض دجله کمتر باشد چوبهای بزرگ بریسمان
مستحکم بعرض متصل هم بسته پیش از قبل جسر معبری بسازم که عبور ترتیب داده
بر آن ممکن و مرور بر اسپ ممتنع است چنانچه حسب الامر نیز بعمل آورد
بعد از اتمام و انصرام جسر طهماسب قلیخان شش هزار سوار جرار

قابل کارزار مامور کرده خود بالای جسر واسطه از آنجا بالذات
گذرانده بسمت بغداد کهنه که جانب غربی دجله واقع است روانه
شوند این خبر عبور و مرور فوج قزلباش با احمد پاشا گوشزد شده
عجالتا جمعی را بمقابله آنها فرستاد و خود بمقابله حریف نشسته
در حصارداری سعی موفور زیاده از مقدور بظهور می آورد
ولیکن بحسب تقدیر فوج احمد پاشا از دست شش هزار سوار
قزلباش که از جانب خود از آب دجله گذشته بودند منهزم شدند
بغداد کهنه بچنگ سپاه ایران افتاد و این امر سبب رفاه لشکر عجم
و باعث عسرت عساکر محصوره گردید و بعد از وقوع این حادثه احمد
پاشا در سخن مصالحه بمیان می آورد طهماسب قلیخان راضی نمی شد
چون مدت محاصره و مجادله قریب یک سال کشید قیصر روم
سردار کثیر الاقتدار خود را که توپال پاشا نام داشت و سالها در
حدود فرنگ مشغول کارزار آن جماعه بود برای امداد و اعانت
احمد پاشا روانه سمت عراق عرب فرمود چون خبر قرب وصول
او مسموع آمد سید طهماسب قلیخان جمعی را بحراست قلعه گذاشته خود
با لشکر قزلباش بایلغار روانه و آورد مختصر اینکه بعد از مقابله
بسیار افواج ایران بسبب عدم آب تاب نیاورده پا بکمر نداده

راه عراق عجم در پیش گرفتند و احمد پاشا از محاصره برآمده مشغول گشتن
احتیاط و عزم تقلعه کردید و توپال پاشا بحوالی قلعه بغداد آمد چون در آن
حدود آذوقه که موقف العلوفه آن لشکر بیکران کند نیافت بنابر بصوب
کرکوک عطف عنان نموده در آنجا رحل اقامت انداخت و نقد ده
هزار سوار را از آن حدود کردستان بعراق عجم روانه نمود که استعلام
احوال فوج قزلباش نموده در آنچه صلاح وقت باشد بکوشند و
طهماسب قلی خان از بغداد گریخته راست بهمدان آمد و در آنجا توقف
نموده جمع آمدگان بسیاق گذاشته تا بوقت صرف مدارک سپاه نموده
و لشکری که در اطراف و جوانب منتشر بود در عرض چهل روز مجتمع
ساخته مستعد مقابله فوج رومی که توپال پاشا از راه کردستان
فرستاده بود گردید و این قصه در اواسط سنه یکهزار و یکصد و چهل
و شش بوقوع آمد حاصل اینکه فوج رومی از دست قزلباش منهزم
شده روی توجه بسوی کرکوک آورد و طهماسب قلی خان متعاقب آنها
رفت بعد از استماع این خبر توپال پاشا با سی هزار از شهر کرکوک برآمده
با لشکر جرار بیشمار صف آرای معرکه قتال گردید دلاوران جانبین
داد مردی و مردانگی داده و توپال پاشا در شکستن کارزار کشته شد
و افواج رومی بنابر عدم سردار از دست از محاربه کشیده بر هم خورده

متفرق شد و طهماسب قلیخان لاشه توپال پاشا را بعنوان شایسته
ببغداد فرستاده در مقبره امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه
مدفون ساختند و اموال بیشمار بدست سپاه ایران افتاد
خان چون نظر بحصول مردم لشکر نموده بتقسیم وزن شد در حالت
مالداری در این رزم جوئی و معرکه آرائی کوتاهی خواهند داد لهذا برای
محافظت اموال شب و روز در فکر خلاصی ازین مهلکه خواهند بود
در صورت خلل عظیم در ممالک کسری پیدا خواهد شد روز
دیگر منادی فرمود که تمام اموال رومیها را از مردم لشکر گرفته
در یکجا جمع سازند چنانکه حسب الفرمان قضا توامان بعمل آوردند
بعد از اجتماع اجناس غنایم همه بسیاری طلبید آتش زده و در
انبار مال جدیده آتش کشید و ازین حرکت بی برکت مال و متاع رومیان
را خاکستر و دلهای قزلباشان را کباب ساخت اکثر از اصاغر روم
از استماع این عجوبه متحیر شدند خلاصه اینکه بعد از خراب نمودن
الضلع رومیه ببغداد آورده بار دیگر آن بلده طیبه را مانند بلای
ناگهانی در میان گرفت اگرچه احمد پاشا و سپاه بغداد از ظهر
برگشته شدن توپال پاشا بهراس و قیاس مبتلی شده بود لکن
بنا بر فرموده و ارشاد صلح که محفوظ مانند از قلعه خبر داده بودند

باینداز نموده مستعد مقابله و مقاتله گشتند درین اثنا از جانب ایران
خبر رسید که محمد خان بلوچ حاکم ممالک فارس گماشته شاه طهماسب خلیفه سلطان را
محبوس نموده و اراده تسخیر اصفهان و عراق عجم و استخلاص شاه طهماسب
وارد داشته‌اند که از اصغای این خبر وحشت اثر بیقرار و مشوش شده
نموده طلب و چاره جو گردیدند آخر کار ناچار بحکم ضرورت و اضطرار
با احمد پاشا مصالحه نموده بسمت فارس معاودت کرد چون
سکان بلده شوشتر بانقیاد و هواخواهی محمد خان بلوچ متهم بودند
بنابرین از اهالی آنجا معروض تیغ سیاست شدند و قتل
و غارتی که نسبت بسکان آن دیار واقع شده بقلم نتوان آورد
و بعد از ضبط و نسق بلده شوشتر فوجی را بسرکردگی بجانب فارس روانه
نموده خود نیز در عقب آن در حرکت آمد محمد خان از دار العلم شیراز
با لشکری که داشت بعزم رزم کوچ نموده در حدود کوه گیلویه
ملاقی و فریقین داد جنگ داده محمد خان پای ثبات فشرده الحق لازمه
شجاعت بود بعمل آورد نزدیک بود که فوج فرستاده طهماسب قلی خان
برهم خورد درین بین آوازه وصول خان بکور شیوع یافته سپاه
فارس را دل از جا رفت و سراسیمه شده آخر شب باطراف و جوانب
پراکنده گشتند چنانچه بعد از طلوع نیر اعظم زیاده بر هزار کس با محمد خان

نمانده بود ناچار از میدان مصاف عنان تافته بسمت لار گریخت
طهماسب قلیخان بشیراز آمده یار و دیار او را طعمهٔ تیغ بیدریغ ساخته
فوجی بتعاقب او روانه فرمود مشار الیه را زنده بدست آورده نزد
طهماسب قلیخان فرستادند بعد از معاتبات درشت نیز دو چشم ویرا
بکار دبار آورده محبوس گردند چون محمد خان میدانست که بانواع
عذاب متعدد ساخته بشکل بدی کشته خواهد شد در همان شب خنجری
بدست آورده خود را هلاک ساخت طهماسب قلیخان از شیراز حرکت
نموده رو باصفهان نهاد از آنجا بآذربایجان متوجه شد با عساکر
روم محاربات سخت نموده غالب آمد و قلعهٔ ایروان و گنجه و برخی از
ممالک گرجستان به ضبط خود در آورده بسمت داغستان نهضت
فرمود و بعد از جنگ و جدل بسیار جماعهٔ لزگی را مطیع و منقاد ساخته
عطف عنان بسوی خیول مغان که از محالات آذربایجانست نمود.

فصل در ذکر جلوس نادرقلی بیک طهماسب قلیخان بر تخت سلطنت ایران

بعد از استیصال اعدای خانگی و اجنبی میدان خالی یافته هوای تاجداری
بسر فتنه الفساد هر چند اظهار این امر عظیم بعنوان صریح و علانیه محجوب
میشد لیکن در باطن باستحکام بنیاد این مهم بانواع حیله و مکر میکوشید
تا وقتیکه جمیع اعیان و کتخدایان و ریش سفیدان و کلانتران تمام

ملک ایران را چون معان طلبیده اشته مجمعی ظاهرا از برای استعفا و ترک

سرداری و سپه سالاری و باطنا بواسطه اخذ سلطنت و تاجداری

ترتیب داده و قبل از ورود دکنید ایان و روسیه از وعده تخلص حاصل

کرده که گنبده و دو ساخته و غل و زنجیر تیماری در حول معان که بمکان

اجتماع خواص و عوام است حاضر سازد و انجام سر مجمر بتهاید و تهدید

روسا بود که اگر احیانا در قبول ریاست و سلطنت من عذری

داشته باشید بعد از مشاهده این اسباب سیاست و تصحیف بر زبان

نخواهید آورد و حرکات و اشارات دیگر نیز علی هذا القیاس بر

روی کار آورده مختصر اینکه بعد از اجتماع خلایق سران و سرداران

را بحضور طلبیده و بجهت دو کس از مشاهیر را بهانه روانه عدم

وا داده و اسباب سیاست را که از مدت آماده نموده بود زنده

جلوه گر فرموده و در آن مجمع مهیب در باب استعفای سپه سالاری

و منزوی شدن در بلده اینورد بسبب طغیان ضعف پیری و عدم

طاقت معرکه آرایی و ملک گیری مبالغه بسیار بظهور آورد و مشقت

و تردد زیاد که در محاربات نموده بود همه را اضعافا مضاعفه بواسطه

اسقاط حقوق با انواع لسانی و حرکات زمانی بمفصل تکرارات و مکررات

مذکور ساخت و کلمه آخرین بود که من بعد شما دانید و پادشاه شما

شاه عباسی و مرا کاری با ملک و مال و رعیت نیست ٥ مجو جمال به
بیصاحب جهان نباید شهر دشت از آنکرده که هنگامی همه را بردارد
روسای بخاره که مدعای او مطلع بودند معروض داشتند که شاه
طهماسب مشغول اشتغالی است که بکار رعایا نمی آید و امور ملک داری
و رعیت پروری هیچ گونه از وی بسر انجام و منتهی نخواهد شد و
دیگری را بواسطه این امر سلطنت بهتر از شما نمیدانیم زیرا که زن
و بچه صغیر دیگر که در چنگ اعدا اسیر بود از دولت شاهی و بلاش
ملازمان خان نجات یافته مرفه الحال در جاهای خود در روز پسر
مرشد پس در صورت من الغیر از جناب خان یا پادشاهی دیگر قبول نیست
طهماسب قلیخان بمحض استماع این کلمه متعجبانه هیبت برایشان نمود
که این چه حرفیست که شما بر زبان میآرید مرا در این پیرانه سالی با سلطنت
چه کار و سلطنت را از من چه اعتبار بهتر اینست که امروز در
خانهای خود رفته شخصی دیگر را که لیاقت این امر عظیم داشته
باشد بصمیم بموده مقرر بکنید که من اصلا و مطلقا باین معنی راضی
نخواهم شد روز دیگر روسای بخاره بحضور آمده از ترس سیاست
و اذیت معروض داشتند که بهبودی و رفاه رعایا در سلطنت
و حکومت جناب خان است و هیچکس را از اعالی و ادانی درینباب انکار

و باشد رضا و راضی بشدند طهماسب قلیخان نادرشاه بعد از رد و بدل
بسیار و اغماض و اغراض بسیار فرمانروای ایران دیار را قبول
نمود و محضری متضمن رضا و التجای خلایق بمهر اصاغر و اکابر
مکمل و مسجل ساخته بر تخت سلطنت نشست چنانکه الخیر فیما وقع تاریخ
این جلوس است یکی از ظرفا مصرعی باین رسانیده که ... بر لب دارند
از مال و از جان طمع بتاریخ الخیر فیما وقع و این قصه در سنه یکهزار
و یکصد و چهل و هشت بوقوع آمد و اختیار ایران دیار مفوض بنادرشاه
افشار گردیده و مثل این بقلم آمده که اسم اصلی او نادر قلی بیک
بود و بعد از ان شاه طهماسب طهماسب قلیخان خطاب داد و در هنگام
کمال تسلط خان مزبور که میگفتند چنانکه طهماسب خان جلایر که وکیل
بود و سجع مهر خود از این بیت کرده ؛ با خان بزرگ در رعایت
طهماسب وکیل کائنات است ؛ وکیل کائنات شخصی را گویند که در
جمیع امور دخل کند و بعد از آنکه بر تخت سلطنت متمکن شد نام خود را
نادرشاه گذاشت و نادر السلطان نیز میگفتند یادگار بود و قطعه
ان سال کشتی قطب دین ؛ سال دیگر ثانی قطب دین حیدر بخشوی
و بعد از تصرف پای تخت هندوستان شاه شاهان ملقب گشتند
خلاصه کلام آنکه شاه طهماسب را موقعی که عباس میرزا ساخته بود

وزرداد امیرالمؤمنین سبزوار نمی‌فرستاده خود مشغول حل و عقد ملک و مال و متوجه
اعزاز اراذل و ایذای اعزه و اهل کمال گشته یکی را برابری
و ... کنی ... را اسیر و تباه شدن کنی تا بالاخره مهر و زنها
انست کین همین است رسم جهان آفرین بعد از ضبط و نسق
بلاد قریب و بعید و انتظام سرحد رومی و ترکی و تعیین حکام و عمال
سعید بارادهٔ اخذ انتقام از افاغنه قلزی متوجه دارالقرار قندهار
شده و مدت یازده ماه در حوالی آن حصار همت بر هلاک و دمار آن گماشته
لیل و نهار شغلی بغیر از کارزار نگذاشت و در لشکرگاه خود حکم کرد
که هر کدام موافق حال خود منزلی عمارت نماید و خود بر سر آوردن حصار
و برج و ساختن منازل و اماکن عالیه اشارت فرمود چنانکه در
جنب قندهار شهری دیگر پدید آمد و بنادر آباد موسوم گردید آخر
الامر بعد از مشقت و سعی بسیار قلعه را مفتوح ساخته منهدم نمود و اثری
از آثار مبانی آن باقی نگذاشت و حسین خان برادر محمود شاه که والی
آن حوالی بود در پیش شاه طهماسب فرستاد که هر چه خواسته باشد بکند
و سایر سکان آنجا را قتل و غارت نموده و بقیة السیف را در نادر
آباد ساکن ساخته در آن آباد عمارات قد غریب بلیغ فرموده بعد از
ضبط و نسق اطراف و تعیین حاکم خود بواسطه ترفیه و بحال آمدن

حیوانات لشکر که از قلت جو و کاه لاغر شده بودند کلیة ایری

که ان نواحی معمور موافق نرسیده بود متوجه گردید فصل دوم ذکر توجه

نادر السلطان بسمت هندوستان و بیان خرابی آن چون پیشتر علیمردان

خان افشار را بطریق رسالت در حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان

فرستاده بود و از آن باز مدت متمادی شده که بسبب اختلاف

رای امرای ایشان با همدگر جواب نامه منقح نشد و معاودت ایلچی

در صورت عدم جواب معلوم نظر بدین امور ان عیار رخنه بکار اتفاق

ارکان سلطنت هندوستان نوابست دریافته باراده ضعیف تعرض

در بست بسوی کابل نهضت فرمود شرزه خان قلعه‌دار آنجا باتفاق

منصبداران و اهل شهر چندی پایداری نموده اخر کار با حاجز نظر بعدم

اسباب کارزار و توقع امداد صوبه‌دار بشرط امان جان مردمان و

عدم مزاحمت بجان و مال ایشان قلعه را با و تفویض نموده مطیع و

منقاد امر و نهی او شدند و بعد از ضبط و تصرف دار الملک کابل

رضاقلی میرزا مهین پور خود را که از ام البلاد بلخ تخصیص طلبیده بود

نایب السلطنت ایران نموده و شان لشکر تمامی تمام ملاحظه فرموده

اشخاص ضعیف و زخمی و سالخورده و از کار رفته را بصوب ایران و قومی

هیکلان بیرحم را بواسطه تاراج و خرابی هندوستان همراه گرفته متوجه

بسمت پشاور کوچ نمودند هرچند ناصر خان حاکم کابل و پشاور دم غیرتی که در
پشاور تشریف داشت از شهر برآمده در جمرود محل مقابله مقرر نمود
لیکن محاربه نشده بود لیکن ظاهر است که یکی از امرا چگونه حریف بادشاه
جهانگیری که پای رزم آزمائی سالها بسر برده باشد تواند شد با وصف
اینکه کوتاهی نکرده بود بحکم قسمت در عین مجادله و محاربه شکوب از هم
پاشیده وجود مجروح و دستگیر قزلباش گردیدند از انهزام بودن
ناصر خان بندگان بادشاه هندوستان و امرا و ارکان ایشان بر ارادهٔ
عزم نادر السلطان مطلع شده مشغول تهیه اسباب کارزار و ادوات
پیکار شدند مختصر اینکه حضرت ظل سبحانی مع نواب نظام الملک آصفجاه
و نواب خان دوران امیر الامرا و نواب قمر الدین خان وزیر الممالک وغیره
و امرای صغیر و کبیر با لشکر و توپخانه زیاده از حصر و حساب بجانب لاهور
نهضت فرمودند و نواب برهان الملک را از صوبه طلب داشته که متعجل تمام
خود را بحضور رساند و نادر السلطان بعد از بندوبست پشاور کوچ
در کوچ متوجه دار السلطنت لاهور گردیدند و نواب زکریا خان حاکم آنجا
طاقت مجادله در خود ندیده باستصواب و استشاره کارکنان و مصاحبان
خود راه اطاعت و انقیاد در پیش گرفته شهر را از غنیمت تاخت و تاراج
محفوظ و مصون گذاشت لهذا نادر شاه داخل لاهور شده رو بشاهجهان آباد

نهاد حاصل آنکه دشت کرنال که مفاصله چهار منزل از دار الخلافه شاهجهان

آباد است معسکر اقبال مقرر فرمودند فصل در ذکر فرمانفرمای هندوستان

با والی ایران باین عنوان عاقبت بمصالحه انجامیدن

چهاردهم شهر ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک نصف شب

نواب نظام الملک بهادر در رزمگاه شده در حوالی لشکر پادشاه

جم جاه فرود کش نموده و علی الصباح باستان بوس حضرت جهانبانی

شرف اندوز گردیده و هنوز در حضور لامع النور مشغول مصلحت

بود که جاسوسان خبر آوردند بمجرد استماع این حرف سمند یکه در حضور

اقدس بپا داشته بودند بر داشته بعزم رزم رخصت طلبیده هر چند

ظل سبحانی و امرا ممانعت فرمودند که در جنس امور تعجیل مذموم و ممنوع

و تامل و تدبر از جمله واجبات است مشار الیه قبول نکرده باراده مقابله

بیرون آمد با وضعف آنکه از مدت ۳ ماه زخمی بپای ایشان رسیده

که آخرش منجر بسقاقلوس شده بود چنانکه بر کرسی نشانیده چهار کس

از جا حرکت میدادند و بهمین وضع بخدمت پادشاه نیز آورده بودند

مختصر آنکه هر صورت که بود مرخص و بر فیل سوار شده با یکهزار

سوار و قدری پیاده متوجه فوج قزلباش گردیدند و نقیب را بلشکر

خود فرستاد که سپاه را آماده ساخته از دنبال بیارند احوال سپاه

ایشان اینکه از صوبه اوده تا بنگاله که یکماهه راه است کوچ در کوچ
[illegible] بودند چون سپاه هندوستان از مدتی عادی بایلغار نیستند
و متعهد امر عاقبت اسپ را زیاده از جان خود میدانند زیرا که فی
الحقیقت باعث نوکری اسپ است اگر اسپ سقط شود نوکری آن
شخص هم موقوف خواهد شد بهر حال نوکران ایشان بیشتری در
راه مانده بودند و جمعی که همراه رکاب رسیده از حال رفته و در
گوشه آسوده هرچند نقیبان هرچند فریاد کردند که نواب بجنگ رفته
شما هم سوار شوید چون نواب بملازمت بادشاه رفته بود
هیچکس قبول نمیکرد زانجاکه نقیبان هم بصورت سپاه بحال شده
بودند و سه غیریادی زده در پهلوی ایشان نشسته دم را غنیمت
می شمردند با وصف اینحال بقدر چهار هزار سوار و دیگر از پیاده همراه
ملحق شدند در بین قراولان والی ایران و نواب زد و خورد رو داده
و جنگ گریز که شیوه این فرقه است ایشانرا امیدوار گردانیده از
معسکر خود بقدر یک کروه جدا ساختند از همراهان پس پا شدن
قزلباش سرکاره های بادشاه هندوستان بتعجیل رفته مغرور و دلیر گشتند
که افواج ایران تاب مقاومت با برهان الملک نیاورده منهزم شدند
حال آنکه نواب مذکور از خدمت حضرت ظل سبحانی کمک میطلبید و در

سوار شدن بادشاه و امرا مبالغه نمودند زیرا که بعید است که اینها
قراولست لشکر بزرگ متعاقب خواهد آمد چنانچه بادشاه کس فرستاده
های برهان الملک را نیز و امرا را نیز فرستاده و امر بر رفتن فرمود امرا
کلان عظیم الشان که عبارت از نواب آصفجاه وکیل مطلق و نواب
خاندوران سپه سالار و نواب قمر الدین خان وزیر اعظم باشند
معروض داشتند که امروز آتش پیکار افروختن غلط محض بود
و الحال که اتفاق شده هر کسی بمقام مفوضه خود را محافظت نماید
زیرا که افواج قزلباش در هنگام شب و غیره انواع دغا بکار میبرند حاصل
کلام اینکه جمیع امرای خورد و کلان در کمال با خوشی بدفع متذکر
راضی و خوشنود بودند سر حلقه در میان امراء اقتدار نواب خاندوران
در همه امور خیر و حسابات بادشاه بر قدومیت او بکمال اعتماد داشتند
لیکن چون آصفجاه بهادر از همه کبیر و صغیر و دلیر و مهارت شعار در
امور رزم و حزم بسیار بود بنابر آن در بن خفیف بعض اختیار حرکت
و سکون بصوابدید ایشان مفوض گردیده فاما بر اینکه بادشاه را
باطنا سوء ظنی نسبت با آصفجاه بهادر همچنین خاطر خطر بود لهذا
نواب معز الیه افواج خود را که قریب هفتاد هزار سوار بود در صوبجات
دکهن گذاشته با سه هزار سوار بحضور النور آمده بودند بالفعل

که تقریب چنین واقعه روی داد فرصت آن نشد که افواج را از دکهن
گذرانیده پانزده هزار سوار بحضور انور طلب فرمایند اما کل سپاه
بادشاهی و امرا که قریب هشتاد هزار سوار میرسید مطیع فرمان آن تن
بودند خلاصه کلام اینکه چون نواب برهان الملک مکرر طلب امداد
و اعانت نمود اصفجاه بهادر بجناب بادشاه معروض داشت
که سرکار دکن بر ضرورت نواب خاندوران که مهمه باو تعلق دارد
و جنگ بر جانب شمال واقع مناسب نیست که ایشان امداد
نمایند حضرت ظل سبحانی خاندوران را ازین معنی اطلاع بخشیدند مشار الیه
امتثال امر نموده بتعجیل تمام بدون اینکه انتظار انتظام و تهیه افواج
بخود نکاه نکرده با قلیلی از بهادران یکه تاز و یکه باز انتخاب نموده متوجه
معرکه وغا گردید چون نواب معزی الیه در حق سپاه شفقت کمال
مبذول میفرمود هر کسی که برین معنی اطلاع یافت طوعا و رغبتا متعاقب
ایشان روانه بازار جانبازی گردید بهر حال با جمعیت هشت نه
هزار سوار که از پی هم بایشان می پیوستند بجنگگاه آورد و
شهریار خان برادر میمنه را بمظفر خان جلایر و میسره را بعلیخان
و لطف علیخان افشار سپرده و قلب را بوجود نصر الله مرزا تفویض نمید
و جمعی از امرای جنگ دیده ملازم رکاب ایشان نمود و خود با چهار

هزار سوار از خزانه‌چی خرج شده بمقابله نواب برهان الملک و خاندوران
قدوم بمیدان گذاشت و تمام خزانه جهانرا اعاده نموده که اراده
گریختن کنند چون مقدر چنین بود که متوطنان این معموره را بواسطه
وفور غرور و کثرت خودپسندی آسیبی رسد که تنبیه الغافلین باشد
حکیم علی الاطلاق جل شانه امرای دیگر را باین وادی آورده که محاربه
والی ایران که با یکصد و هفت هزار سوار قزلباش جنگ آزموده
بمیدان آمده برکس دو امیر که لشکر ایشان باین صورت که بقلم آمد
و تمام توپخانه و خزانه همراه بجا گذاشته‌اند در کمک و اعانت باخلاص
فرمودند محال آنکه بعدد لک رفته شدن انبار و بمعرکه آوردن
جواب حریف خواهیم داد فی الحاصل امرای هند و ترکمان با وصف
قلت فوج و عدم توپخانه و سوارانند بی ترتیب محاربه در ثبات قدمی
و جانبازی قصور نکردند لیکن ظاهر است که تیر و کمان جواب تیر جزایر
نمیتواند داد و والی ایران میمنه و میسره و قلب را بمفاصله یکگروه
از هم جدا گذاشته بود چنانچه مبارزان هر سه فوج از توپ
و تفنگ زخمی میشدند و از اصل کارزار بواسطه بعد مسافت حقیقت
الواقع اطلاع نداشتند باین منوال آتش قتال مشتعل گردید که سپاه
امرای هندوستان از زخم تفنگ زنبورک تر بتر شده از حال یکدیگر

مطلع نمی‌شدند چنانچه نواب برهان الملک یکطرف کارزار را رستم‌وار
بنفس نفیس ساخت و نواب خان دوران به استعداد دیگر از جهات قدمی
داد مردانگی و جوانمردی میداد و از باد حمله آتش حرب اشتعال یافت
از آنجا که سرنوشت خلایق در انقضای مرگ از تیر بی‌پرده بچون انفعالات
بعد از کارزار بسیار شاه داد خان افغان و علی حامد خان کوکه
که خرچی و میر شمشیر نواب خان دوران بودند بضرب سمه گوله جزایر
داعی حق را لبیک گفته و خود نیز بگولی جزایر مجروح گردیدند و سواران
بقدر هزار سوار پیاده شده و دامن بدامن گره زده بنحوی
مشغول تیراندازی و جانبازی گشتند که از مشاهده آن زهرهٔ رستم
و افراسیاب آب میشد و هیچ سردار دلاور و نمک حلالی قصور
نکردند و نواب مظفر خان برادر کوچک نواب خان دوران که بسمت
دیگر رزم جو بود بگولی جزایر بعالم عقبی شتافت و از افواج نواب
برهان الملک با وصف آنکه از صولت او بلغار آمده لیکن در
محاربه ماندگاری مشغول نمود آخر نفس بسیاری از تیر جزایر روانه
عدم شدند و بعضی عطف عنان نموده و برخی متفرق گشتند
و خود کس بعد از کوشش بیشمار دو زخم برداشته با چندی از رفقا
زنده اسیر قزلباش گردیدند و باعث دستگیر شدن نواب برهان الملک

اینکه فیل سواری نواب شیرجنگ که برادرزاده نواب منور الله شد
مست بود تیغه بر فیل معهود که برهان الملک و بنده بجنب کنار پلکی بند کرد
قزلباش رسانید هرچند فیل مذکور را شمشیر و کتک مجروح ساختند
مست شد مثل مشهور است که بخت جو برگشته فالوده دندان میشکند
و ان جو دفیل مست بود و شاعر نیز گفته بخت اگر یاری دهد
دندان رسد دندان نگیرد بخت اگر سستی کند فالوده دندان بشکند
بهر حال نواب خاندوران مجروح و سوی لشکر پادشاه آوردند
و شیر همت هر سپاه هندوستان راه یافته هر کسی نوابان خود را
بمعسکر رسانید و از سپاه بسبب عدم توپخانه و ثابت قدمی
بسیار نیکو ملهها خراب بعالم جاودانی شتافتند که افواج پادشاهی
که تکرار جنگ گریز مقابله ننمودند کمتر مقتول و مجروح شدند لیکن نظر
بر جانبازیهای سپاه هند طرفه تشویشی بحال قزلباش راه یافته بود
چنانکه روز دیگر که پادشاه بعزم رزم سوار شده تا شام
در انتظار حریف ایستاده بودند یا در شاه از جای خود حرکت
نکردند سلسله جنبان مصالحت گردیدند اغلب اکرام امرای
هند با توپخانه بمیدان تشریف میبردند لشکر بمقابله که پا مقاومت
نمی آوردند قصه مختصر آخر روز نواب آصف جاه بهادر و

نواب قمرالدین خان صاحب پادشاه را با لشکرگاه عادت شده
برهان الملک آورده بودند می‌ائی انهزامت کرنمائی بکار مین
لیکن پادشاه از استماع شور شدن طبیعت والای نورانی
عطف عنان نموده بعسکر خود معاودت فرموده بود حاصل
اینکه نواب آصفجاه بهادر که سر پاهیت مختار بکماحقه مطلع شد
از راه کمال دانائی و تجربه کاری بخدمت پادشاه معروض داشت
که در این هنگام اگر مقدمه ترمیم امرا بر طرف شود تمام لشکر
شکست و بیماری متفرق خواهند شد پس صلاح کار در این است
که شهر پناه مدد داد که افواج قزلباش منهزم شده برهان الملک
متعاقب ایشان رفته است مبارکباد داده امر نمودند نواختن نقاره شادیانه
باید فرمود که انتظام لشکر بر هم نخورد چنانچه بر طبق رای صائب
آن مدبر ذی هوش بعمل آمده درنگ آن خبر فتح جعلی در لشکر
منتشر شد بعد از آن حضرت ظل سبحانی سوار خاصه فرموده داخل
بارگاه شده و جوانان که زخمهای کاری برداشته بلشکرگاه
خود آمده بودند روز سیوم جهان فانی را بدرود فرمودند و برهان
الملک که بجنگ قزلباش افتاده بود والی ایران ایشان را
حواله مصطفی خان شاملو نمود که محافظت نماید و علی الصباح

بادشاه هندوستان معه تمام سپاه بعزم رزم سوار شده خیمها فرو
آوردند و تا هنگام شام که در انجا استاده بودند اثری از افواج
نادرشاه ظاهر نشد زیرا که از مشاهده جانبازی و ثبات قدمی
های سپاه هند که جواب تیر خطا نزده را به تیر کمان میدادند اندیش
ناک شده بودند که با وصف عدم توپخانه اینهمه استادگی نموده اند
و الحال که خود بادشاه با توپخانه مستعد و عازم شده چه نحو خواهد
گذشت لهذا بمعرفت نواب برهان الملک پیغام صلح فرستاده
سلسله جنبان آشتی گشتند و بعد از گفتگوی رد و بدل عهد
و میثاق قرار یافت که فرمانروای هندوستان آمده
با والی ایران ملاقات بجا آورد و در دادن نقد و جنس مضایقه
نفرماید و ازین قبیل عهدات که جان و ناموس ملک ایشان بر باد
نرسد خلاصه اختلاف روایات آنکه باین عنوان مواثیق
و عهود مستحکم فرموده نواب آصفجاه بهادر بخدمت بادشاه رفته
بمشارالیه شروط مرقومه را موکد فرموده بر قول بادشاه راضی
شدند غرضکه روز دیگر جناب محمد شاه بخیمه نادر شاه تشریف
برده ملاقات فرمودند مشارالیه از لوازم تعظیم و تکریم
بعمل آورده تا بیرون خیمه استقبال نموده هر دو کس یکجا بر مسند نشستند

قهوه‌چی نعمان قهوه را اول بنادر شاه داد و بدست خود گرفته
بمحمد شاه تواضع نموده گفت که الحال انجا آنحضرت باو روید برادرید
سلطنت هندوستان بشما مبارک و وزر دادن نقد و جنس مصالحه
نخواهند غرمود [sic] چون نصر الله میرزا پسر نادر شاه ایستاده بود روز
افروخان ناظر محمد شاه اشاره کرد که او را اجازت نشستن بدهد
بار دیگر بدرت بدهد پادشاه اشاره او را دریافته تغافل فرمودند
بعد از برگشتن از انجا روز افروخان معروض نمود که با وجود
دریافت اشاره غلام باعث اغماض چه بود محمد شاه در جواب
ضبط فرمودند که اینها مردم ایران اند و پسر او بر مناسب نبود که من
با و ملتفت متوجه شوم و بعد از دو ساعت هر جمعیت فرموده
لشکر هندوستان را لشکر خویش کردید هر چند اراده پادشاه
این بود تا هنگام شام در انجا باشند لیکن چون هند راضی نشدند
باری یک دو روز دیگر با علام و پیغام گذشت اخر الامر حسین مقرر شد
که پادشاه هندوستان سپاه خود را مرخص فرمایند که با شاهجهان
اباد یا هر جا که خواسته باشند بروند و خود با دو هزار کس در حوالی
اردوی ایران فرود گرفتند خانه ساختند و بعد از سه روز با اتفاق یکدیگر
بشاهجهان اباد تشریف بردند و بعد از ان که دو ماه مهمان ماندن

هندبان شده والی ایران بمقر سلطنت خویش معاودت نموده بادشاهی
هند و سیما نزار کما کان بجناب محمد شاه مسلم و مفوض بدارد حاصل
کلام اینکه بعد از گزر و برات بسیار باهم سخنی قرار داده راضی شده
بعمل آوردند ؎ مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ؛ فصل در

ذکر داخل شدن هر دو بادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد

و یافتن قتل عام و غارت اهالی اعزه کرام شد چون نادر شاه نواب
برهان الملک را وکیل مطلق دولتین فرموده مقرر شد که باتفاق
طهماسپ خان جلایر با چهار هزار سوار بشهر شاهجهان آباد رفته
بتنظیم و نسق شهر پرداخته در قلعه بادشاهی بواسطه هر دو بادشاه
مساکن و اماکن مقرر و آماده سازند و نگذارند که حیف و میل
بکارخانجات بادشاهی و ساکنان شهر راه یابد و خلایق شهر بانواع
مهربانی و استماله اطمینان بخشند چنانکه هر دو امیر بشهر آمده و باموره
مرجوعه حسب الواقعه پرداخته مردم را مطمئن ساختند بهر حال روز جمعه
هشتم ذالحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بدار الخلافه تشریف آوردند
و نواب برهان الملک تا غروب نیر اعظم در قلعه حاضر بود لیکن از شدت
وجع پا و صدمات گذاشتنه نداشت و از فرط غیرت خود داری
ننموده روز دیگر قریب بصبح داعی حق را لبیک گفته از تنگنای تعلقات

هرچه کبیر بید مختصر کبیر بید کار دنیا که تمام بکرد سه نجات یافت و هنوزی
اجمت سیوم جماعه از احیف و اجلاف شهر او الله داد اختند که خسرو
هندوستان که کار نادرشاه را بخدعه تمام کرده و سرش را از تن جدا نموده
اند و باین بهانه هجوم عام شده و بر سپاه قزلباش ریخته بر کرالو انستند
بقتل آوردند و از استماع خبر کشته شدن والی خود بمرتبه دهشت و یاس
گم کردند که ادنی رذاله هند خذ بن قزلباش مسلح را از جان و جامه
برهنه میساخت البته قریب ... هزار کس از مردم ایران طعمه شمشیر
هندوستان واقعه طلب شده باشند او اواسط شب اهل کاروان نادر
شاه نیز ... و لرزان این قصه را بحضرت معروض داشتند معقول طبع
سلطان نشده بغصه جواب داد که مردم اردوی ما از زنده شدن آنها
نفس خود بهمت اقصی حرام بر بندیان می نهند با جمعی را الکشتن داده
اموال اینها را بغارت میدهند بعد از آن بدرمی این خبر وحشت اثر
شیوع یافت و هوا اخاطر نشین شده شخصی را از ریساولان معتبر بواسطه تفتیش
و تحقیق این مرخص فرمود آن بیچاره بمجرد خروج از در دولت قلعه از دست
مفسدان فتنه جو داخل گروه بستان عدم گردید و بیاول دیگر نیز
بهمان وضع رخت هستی بر بست و علی هذا القیاس از آنکه خبر شدند
خبرش باز نیامد بعد از آن بغیر این مصدق اسمعه تیقن دانست

حکم کرد که هزار کس جزایرچی بیرون رفته اجتماع مجمع فتنه جو را پراکنده

و منتشر نمایند چنانچه بموجب فرموده بعمل آورده بودند لیکن کما ینبغی اطفای

نایره فساد نشد و تا آخر شب فی الجمله تسکین یافته بود اول صبح

باز همان کشش در کار شد تا چهار ساعت از روز بر آمده نادر

شاه از قلعه پادشاهی بیرون خرامیده در مدرسه نواب روشن الدوله

که متصل چبوتره کوتوالی واقعست اقامت گزیده جزایرچیان را

با سپاه دیگر امر کرد که هر کرا در لباس هندی بیابند جامه

حیات مستعار از بدن او کشیده در تاخت و تاراج و قتل و

غارت شهر آنچه لازمه بیرحمی و سخت دلیست ما فوق آن بعمل آرند

فتادند در شهر خیل مغل ز بر اصناف هندی بجلی تغافل

و بغارت گشادند دست ز سرای سران حمله کردند تا

چهار ساعت از روز مانده آتش قتل و غارت زبانه میزد و جمعی

از اوباش هندی که مصدر این فتنه شده بودند متوالی غائب شدند

و شرفای بیچاره خانه دار و عیال بار که شرم ناموس دامنگیرشان

گردیده بود طعمه تیغ بیدریغ قزلباشیه شدند چنانکه از کوتوال شهر

بتحقیق پیوست که قریب بیست هزار کس بقتل آمده باشد و ارقام مطلع

واقعست و انواع جواهر و نقود بحصر و حساب نیست بدست سپاه ایران افتاد

هرچند آنجا دنه در چند محله که متصل قلعه بادشاهی بود واقع شده
لیکن چون ساکنان آن محلات دزد دست و خاطر خود را مامون میداشتند
نقد و جنس خود را با بخاطر ستاده بودند که از غارت و تاراج محفوظ
ماند تحت نصب الحاق هرج و مرج در بعضی اماکن که جلادان ایران
انگاشته بودند افتاده داول دیبه محله که اکثر جهت اعدا کرفتار شده
ساکن و دکاکین جواهر فروشان و صرافان بود از این رهگذر
اموال خارج از درهم و دینار بدست غارتیان آمده بخود داشتن
و سایر اشتی ان متحیر و سرالیمه شدند بغارت بردند خرنکه بود
زحمتکی بدارتان برآوردند و فرستاد که خانها را آتش زدند
هزارها از زنده و مردکان کافر و مسلمان در هم سوخته شدند معاذ الله
از احصا بنا با نکام شام همان نحو گذشت یک کسی از مردم انجا را
نموده باقی نماند اگرچه غرض والی ایران اصلا نبود که چنین قتلی بعمل آید
لیکن چون اجماعه بادی فساد شدند تغریبه اطفای نایره فتنه صورت
امکان نداشت و در چنین حالات تفرق میان مفسد و بیگناه متعذر
چه که ممتنع است حوالی قومی یکی مبدا انشی کرد نه که را نگیرند مانند
نه مه را اگر منفیان شهر مرتکب اینحرکت لغو نمیشدند تا غارت
و تاراج بعمل نمی آمد اینهمه رعب نادرشاه بر مردم شد غالب بید

چنانچه بیشتر از قتل عام اهل شهر خصوصاً مردم بازار لشکریان را

قزلباش که اکثری صحرائی و دهقانی بود در [illegible] جلد و [illegible] نمودند

و نیز اینقدر نقود و اجناس و جواهر آلات بدست آنها نمی افتاد

زیرا که دید متحیرانه ایشان شود که اینقدر نقد و جنس در عالم [illegible]

بعد از آنکه از خانه مردم کلهای نو آمد چشم حرص شان تیز شده پنهان

سؤال زر از دیگران هم مطالبه نمودند و باعث خرابی اهل شهر

گردیدند و محلهائی که باین حال مبتلا شدند محدود اند بدین حدود

غرباً از قلعه بادشاهی تا عیدگاه کهنه و بسوی شمال تا مندوی چوب

و بجانب جنوب تا بیرون دهلی دروازه شهرپناه و از [illegible] که

وصل فتنه از آنجا برپا شده بود مردم بسیاری که گمان فتنه

انگیزی نسبت آنها داشتند گرفته آورده در کنار دریای جون گردن

زدند چون اغنیا و امرا و روسا سپاهیان تفنگچیهای نادرشاه را برای

محافظت خانهای خود طلبیده بودند بان وسیله بعضی غربا که همسایه

ایشان بودند از آفت غارت محفوظ مانده مختصر اینکه یک

و نیم پهر از روز مانده بر طبق استدعا جات محمد شاه از خون

بی گناهان درگذشته حکم کرد که امان بدهند نشانه قزلباش نظر

بر کمال ضبط و نسق و خوف والی خود بمحض استماع ندای امن دست

از قتل و غارت و تاراج باز کشیدند و این امر از عجایب و غرایب
عالم است که پادشاه خونخوار جبار که بر مردم [illegible] مسلط
شده بود به یک ندای امتناع ممتنع گردند و دست از قتل و غارت
باز کشند فصل در دیگر امور که بعد از موقوف شدن قتل عام ظهور
پیوست بندگان نادرشاه بعد از رفع هنگامهٔ قتل عام سید نیاز
خان داماد نواب قمرالدین خان و شاه سوار خان و رای مان و غیره
را که در وقت قتل و غارت بواسطهٔ حفظ ناموس و عیال و اطفال ایستادگی
بعمل آورده بسیاری قزلباش را که بر خانهای ایشان یورش
می‌آوردند بطریق امتناع و مدافعه بگلولهای خانه‌برانداز بگورستان
عدم ساخته بودند بحضور طلب داشته بسال بگلو انداخته هر کدام
را با یک دیگر دار افتار جبار مردم از زیر قید ننگ و ناموس
رهائی داده بعالم عقبی فرستاده و بعد از چند روز بر طبق خواهش
نادرشاه صبیهٔ سلطان یزدان بخش ولد سلطان داور بخش ابن
سلطان مرادبخش ابن شاهجهان پادشاه رعیت پرور را بحسب
الطرفین بود به نصرالله میرزا منسوب گردیدند زیرا که بندگان محمدشاه
در آن وقت دختر صلبی نداشت و قبل از کشته شدن نادرشاه
از بطن آن عالی گوهر والا نژاد پسری متولد شده بود و مسمی به

بادرش ساخته بودند یعنی تیمور میرزا و بس از ضبط و نسق شهر بعظیم الله
خان و نصر الله خان حکم کرد که از مردم متمول و مالدار که از غارت
تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار نمایند
و نصف را بصاحبش واگذارند چون احقاق امر مسطور بو رموز
مکنون سوای عالم الغیب والخفیات جل شانه بر دیگری نهایت صعب
و دشوار بود از بس زر بگذر در اخذ و جبر تحصیل زر افراط و تفریط
بعمل آمد و بوزمره مردم اعزه و اشراف بانواع زجر و توبیخ و اقسام زد و
و کوفت شکنجهای سخت بیجان و جهی که حکام و متصدیان از حد افزون
نموده بودند بوصول آوردند دیگر آنکه نواب قمر جنگ برای
بر آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده پیش نواب ابو المنصور
خان روانه فرموده بود چنانکه موصی الیه مبلغ یککرور و نود و شش لک
روپیه از آنجا آورده و بیست لک روپیه که در شاهجهان آباد موجود
داشتند ضمیمه آن نموده حواله خزانه دار والی ایران کرده مشمول
اشفاق گردید و بعد از انفراغ از ضبط نمودن نقود و کارخانه
جات بادشاهی و امرا که در محاربه بقتل آمده بودند و تحصیل
زر مصادره داران ساکنان شهر و امرای دیگر و باز خواست
سپاه و لشکریان خود که بسعادت شمار رده بودند مستوفی الممالک

بحکم گرد که چون مواجب ششماهه از مردم عسکری طلب میباید که
این ششماهه سالبق و دو ماهه ششماهه یکی و ششماهه انعام بحواله نماید
که جمله نه ده ماهه باشد و آنچه نقد جنس و جواهر آلات و طلا و نقره
و تخت طاوسی با اسباب جهان پادشاه و تحفهائی و صندلیهای
مرصع پادشاهان دیگر با اسباب و افیال و غیره همراه برده
حاصل خدای تعالی جل شانه بهره‌مند شده‌اند اغلب که زیاده بر
شمار و کرور خواهد بود چنانکه با مدت یکسال حساب جواهر
باوصف نویسنده‌های جواهرخانه محمد شاه و محاسبان ارشد
بلاد ایران بخوبی تنقیح شد لکن دست اندازی که جواهر و خزاین
که ایران در محال پادشاه بود نکرد با وجودیکه مردم از کثرت آن بمبالغه
ظاهر ساخته بودند و دیگر از جمله اموری که در ایام توقف شاه
جهان‌آباد ایجاد نموده اینست که بمعیر الممالک مامور شد که بعد
سکه نقود معمول ایران را که عبارت از عباسی و محمدی و شاهی
دیناری و اشرفی قزلباشی باشد موقوف نموده از نقره بشکل
و وزن روپیه هند و از طلا بدستور هندی امر ساختند مسمی بنادری
و با این شعر مسکوک سازند هست سلطان بر سلاطین جهان
شاه شاهان نادر صاحبقران و مهدی خان منشی الممالک حکم شد

که صغیر و کبیر و دور و نزدیک را آگاه سازند که بعد الیوم نام نواب همایون
ما شاهنشاه گیتی و نوشته باشند و نقش نگین مهر اشرف فلک المهر
کثیر القهر که بر جمیع کاغذهای جمعی و خرجی و نامه‌های سلاطین و فرامین
خواقین زینت افزا میشد این شعر کنده بود «نگین دولت
و دین رفته بود از جا / بنام نادر ایران قرار داد خدا» و تقدیم
ملک با همیشه وال العوضال یافت که هر چه الطرف دریای اتک واقع
که عبارت از بلده سند و ولایت دار الملک کابل و غزنین و در
و شکارات و خدا آباد و دهته دیگر و غیره باشد جمیع محصول جهات محال
بجات که قدیم برای مصارف کابل مقرر بود در تصرف نادر شاه
و ما بقی بدستور سابق به محمد شاه مبارک و بعد از تنقیح معدّات
مالی و ملکی اکثر اوقات از رباب طرب شهد زا طلبید اخته بساط
نشاط و انبساط گسترده مسرت افزای خاطر بهجت ذخایر خوش
مسکنت خود اکثر تو ربائی این اشعار در حضورش خوانده

دلربا بیلینه دگر بر سر ناز آمده / از دل ما چه بجا مانده که باز آمده
نی بنده مستان دست نیزی بار نگو / در جرأت [illegible] بنیماز آمده

از استماع این ابیات محظوظ و مشعوف شده حکم کرد که مبلغ جهان
هزار روپیه انعام داده و نیز راه همراه بردارند بائی حیو نجاره را المجرد

اصغای کلمه همراه بردن خوردن دشوار رو داده آن گوارا شده بگشت

بیماری گردید بر حقانیت بود که چاشنی شیرین از کب با ز بعث بر خود آخر کار

به بیس بار فی از جنگ ان بیک نجات یافته و بال اندازی امر داده

صلاح جنت باقیماند نقلست که غزنوی از توریانی سوال کرد که اگر احیانا

پادشاه با تو جماعی میکرد احوال تو چگونه میشد ماهی جواب داد که چنان

میکردم که فرج من هم در قتل عام آمده است چون از سکونه گفته یا بات

این باب و مقبول اول الالباب و ارباب دانش است از این رو بکند در

دستانی زبان شاداب بیان پارسی که قبله ذلی شیخ و شباب باید بسته

بنیاد دوم کتاب پرداخت و باین چند کلمه دل خود را خالی نمود که مقدور

کم خالی کردن نبود است از کردار با سچا صلا نه بهره چون قلم از ما

همین گفتار میماند کجاست این نسخه را نیست اجرای عمو قطعه آن شاه چیکی با زبو

باب سیم در بیان شجاعت و وقایع پادشاه جنوبی ایران که وزیر قشون خود ان

و خود بود هم در رزم میدان و این باب مشتمل است بر فصول فصل اول

در ذکر حرکت نمودن نادرشاه به جهانگیر انا بعد متوجه شدن سمت

کابل ... تاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه یکهزار

و یکصد و پنجاه دو که قریب بیست و یکسال از سلطنت جلوس جهانگیر

گذشته بود بعد از تفویض ممالک هندوستان با سلطان از قلعه میاد

کوچ نموده در باغ شالامار نزول فرمود و لطف الله خان کوتوال قلعه را بخلعت و
قدغن نمود که هرگاه احدی از مردم لشکر با خواسته باشد که در شهر بماند
گوشمال و تنبیه نموده روانه اردو نماید سرخند حاجی فولاد خان مذکور
نقد بسیاری بود با وصف آن نظر بر تعب و تصدیع که از ورود شاهان
شده مانده بودند چون در هنگام آمدن افواج عاشق تاراج قزلباش
دهات اطراف جانب شاه راه لاهور همه پامال و مشوش شده بود بجانب ایران
بسمت کابل گویند که تمعور و ... رسیده بود نهضت فرمود فاما
بعلت اینکه آفتاب در برج جوزا بود و هوا در غایت گرمی دانسته دیگر
تحمل سختی گرم هوا گرفته بعلاوه آن لباس و لایحه ...
و با دل دیگر ... بسیاری از حیوان و انسان از دو
سلطان خان ... حصار می شدند نازل ... که آب دریای
حساب سبب کمال خنکی و گوارائی زندگی بخش جمیع متنفسان ایران گردید
و آب دریای مذکور بواسطه قرب جوار کوهستان بمرتبه سرد بود که
با وصف اینهمه گرمی و هوا و عادی نبودن اهل ایران تابهای خنک ...
منعقد ... در ساعت ... بشرط اینکه خصه ... شد یازده بار
سوره اخلاص خوانده ... بحال ... از اتمام ... سالکان ...
که از خوف اذیت اهل عسکر بسمت کوهستان متفرق شده بودند و

بست و گنجهای عظیم را بزور بدریا انداختند چنان آب شیرین تمام جریان
داشت و گنجهای در ضمنها معین آب شد دیگر جمع و دولت خانه گنجینه
جمع کثیری غنیمت شما نوشتجات کردند بر خندق لشکر ستم قید زیر بهر
تبنجه و نادی ... کنند و از آن کم خرج بالا نشستن تعیین نموده بودند
فایده مرتب شد آخر الامر لاعلاج شده حکم فرمود که بستن جسر موقوف
داشته برگشتها نشسته بمرور عبور نمایند باین تقویت که در کنار
آن آب احیانا مدتی کشیده باعث احیای آن حیوانات در جر
محبوس گردیده و معنی مفصل این فقره مجمل بمعنی آنست که احدی
از اعالی و ادانی رعیتا ملا و تبعه سلطان راضی بود هیچ کس را
مقصود و نه که ترک نوکری بکند و اگر احیانا بیچاره از روی فور مشقت
بجان آمده فرار اختیار نمی شد و البته های اورا انواع مصادره و
اقسام اذیت میرسید و اگر متاهل نبود خویش اقربائی و برادر مواخذه
مینمودند تا تتمه‌ها عالمی در کمال ناخوشی بغل و زنجیر در دشت و
بیابان مقید و محبوس بودند بسا از آن انتشار ظالم در ظلم مظلوم و
جابر در حبس محبوس بقلم در قصه کوتاه الوالحسن بیک رکابباشی مامور شد
که از توابع خود اشخاص معتبر در کنار معبر نشانیده خواص و عوام
لشکر را بواقعی تجسس نمایند و در پیش هر که خواهیم که ایشان باشد از دیگر نه

بجواهرخانهٔ سرکار برسانند چنانکه بعضی مردم بمجرد استماع خبر خود
بحضور اقدس رسیده بانعام و خلعت سرافراز شدند و برخی را مشعلچیان
از میان خیمه و استر و پالان استر و غیره برآوردند و جمعی در زمین
دفن کرده بودند بنابر آنکه بعد از انقضای ایام تجسس معاودت
نموده جواهر برد چون بیمن قدوم سلطان بر گشتن ممکن نشد
مفت ... گردید و برخی از کمال غصه همه را در دریا انداختند
الحق بهره ... نهایتی که از باد آمد و سوریکا باشی مذکور حکم شد که
اسارای هندوستان را از مردم ... مستخلص ساخته حوالهٔ ...
خان نمایند که هر کدام را اینکار مطلوب وی برسانند و بعد از عبور
دریای ... دولت حکم کرده که خاطر همایون ما متعلق تسخیر کشمیر نظر ا
ز مردم صاحب وقوف استفسار راه و آب و آذوقه نموده تصمیم سازند
چنانچه بعد از تحقیق و تفتیش معروض داشتند که کشمیر فی الحقیقت
جای سیر و تماشا است و کمی آب و علف چندان نیست ولیکن راه
نهایت تنگ و قلت آذوقه بسیار است بندگان شاه محض
استماع کمی آذوقه رفتن کشمیر موقوف و نواب ... خان را بلاهور
رخصت کرده و برکوچهای متواتر در کمال ... باران وارد
رود خانهٔ جهلم گردیده بحسب اتفاق شنیدند که تمام بارش ظروف طلا بود

و در دریا و بلکه مذکور گم گردیده و در آب غرق شد هر چند تجسس نموده
فایده نبخشید بعد مآل این بحار صلاح اکثر ندیدند و بقیه مردم
توپخانه پادشاهی فرنگستان صفت محمد شاه که همراه آمده بودند رخصت
مراجعت یافتند پادشاه طلایی آب برده را از وجه انعام ایشان
مقرر فرمود آن بیچاره ها در هنگام ورود و امکان تحت و فوقی بخواه
عالم اسب سعی بسیار کردند بغیر از تضییع وقت چیزی حاصل نشد
می گفتند که یک افنا به ولکن سعی برآورده بودند بد طالع و دشمن جان
حیوان و انسان با وصف شدت باد و باران تعجیل از حدود
راولپندی و حسن ابدال گذشته بکنار رودخانه که اکثر تابعین ساکن
افاغنه یوسف زئی وغیره جانب مغرب خیام خواص و عوام
مقرر ساخت و افواج لذرای تنبیه و تسخیر افاغنه کوهستان که از
قدیم الایام سر اطاعت و انقیاد بکسی فرود نمی آوردند تعیین فرمود
چون از آنجا مساکن و ماوای انهار و رودخانهای عمیق مانع عبور
و افاغنه در بحان غرور کشتیها را قاطبه سوخته و غرق ساخته و خود
مستعد محاربه نشسته بودند حکم شاه شاهان صادر شد که مردم
لشکر بر فیلها سوار شده از آن رود به شنا از آب بگذرانند چنانچه
بر طبق امر عمل آورده بعد از گذار از آب شنا به ورود و خورد شمار آن

تره خیره بر انعلوب ساخته اند آخر الامر قزلباش لعین با وقت کر بعضی هراول
مرد لایق مصحوب و دیگر تحائف انچه بود که مقدور بود از نوادر آن ملک بکشمیر
بخدمت شاه ظفر بفرستند فاما تا مقدور قلیل مصالحه نمودن نمایان ضرور
منظور نشد زیرا که اگر یکماه دیگر در انجا مکث نمیشد راه کوهستان کابل
بسبب برف بند و مسدود میشد در انصورت مسالکی که مسدود شدند
در انجا بیشتر نشست از انجا نظر بر بعضی امور ایران شتابت نمود
فصل در بیان سوانحی که در ایام انزواع تعمیل گردید باعثی توقف امت
انجا بوقوع آمد اول اینکه بحکام و عمال تمام ممالک ایران فرامین نوشته
که خراج سه ساله بر رعایا معاف نموده شد نباید که یک دینار از
بابت وجوه مذکوره از انها بگیرند دوم اینکه حاجی خان کرد مین باشی
را ایلچی مقرر کرده مبلغ پانزده زنجیر فیل و قدری جواهر و شالهای نطیر
کشمیر صفت نظیر و دیگر تحائف هندوستان در پیش قیصر روم روانه
نمود و بر این سوار کرد که پانصد عربی بودند براق نقره و اسپان خوب
و درخوت مکلف درست کرده همگی همراه حاجی خان بردند اکنون
آمدیم بر ذکر شمه از مضامین نامه برای خداوندکار روم که اهل روم
خوندکار گویند نوشته بودند اولا اینکه سابق بر این رسیده خاتون دولتها
که از نوع حدکوته نامه بغلطه معمور ساخته بود الحال اعراب مستحق العذاب

چاروادار را [illegible] و سرای یک ساخته و در باخت و باج از حجاج اکه لازمه

جمعیت است [illegible] انفاقات است فوق آن بعمل می آید [illegible] حکام آن نواحی

امداد و مدد حجاج فرمانید که جاده ممدود را معمور و آباد ساخته فریق

قطاع الطریق [illegible] بجز فنا نموده معاونان این طاغیان را منکوب و مخذول

سازند که قوافل حجاج ایران و توران از همان راه که قریب طریق

ایشان است با میر حاج که از اینجا مقرر خواهد شد بلا تشویش برای حصول

شرف بیت الله الحرام مشرف باشند و اگر احیانا بسبب اشتعال [illegible]

[illegible] جانب [illegible] نموده عشرات واجب العتاب برامرای دولت

علیه لاحقات ناهنجار باشد از آنجایی که [illegible] بین خدایی [illegible] نمانید که

افواج قزلباش رفته شرار اشرار [illegible] را از آن اخبار ابرار

مندفع سازند باعث رضای خالق و رفاه خلایق خواهد بود

[illegible] در بغداد [illegible] را جواب بلند داده و در مکه معظمه

پیشنمازان بر چهار مذهب فاتحه خیر تمام نامی آن سلیمان جاه ملایک

سپاه میخواستند پس بعد مقرر شود که مصلای شافعی که بسمت ایران

زمین واقع است [illegible] و [illegible] گرفته باشند یکی [illegible] آ

مذهب [illegible] بنام [illegible] و ورای این مطلب سطور مطالب دیگر

هم بقلم آورده بودند لیکن کیفیت آن بجا [illegible] معلوم نشد

بنابران بعد از تحریر آن مارک شد ظاهرا اهتمام نوشته بودند که صفی میرزا
از اولاد سلاطین صفویه در پیش آن فلک جایگاه موجب مزید [illegible]
اتحاد و طریق دفع مناقشه است که مومی الیه را گردانند انتهاب فرمایند
والا جنگ را آماده باشند که خبر کردن شرط مردانست و دفع سوم اینکه
دارو غه فیلخانه مأمور شد که افیال جبال تمثال را قبل از حرکت
نمودن ما از اینجا از سمت کابل و غزنین و قندهار روبراست بطرف ری
که اذوقه فراوان دارد برسانند چنانکه از جمله آن که قریب پانصد
زنجیر بود بمقدار دو نیم زنجیر سقط شده ما بقی ماند بلا کمانی بان فیلان
نازل شد چون اکثر افیال [illegible] بوده و عادی بخوردن شکر و ادویه
هندی بود بدان آهنگ دریدر بنجاب سو رسانان این جمل مجموعه آفات بمیر دم
بلاد دور براه اذیت رسیده علاوه آن هرگاه فیلی بجهنم واصل
می شد فیلبانان باشی که رئیس اصحاب فیل گردیدهم فی تصلیل نمود از
ترس جان خود عذر عدم وصول ادویه و غیره بحضور معروض میداشت
و تحمل و تمل زبرای ساکنان انمکان میکاشت چهارم اینکه سر آورده
شاه بکنباره در بار بر پا نموده بودند شبی از شاه نفر افغان ایران
سوی اک عوض کرده و خود را در زیر سراپرده خاص رسانده متوجه
خوابگاه شدند و در این اثنا شاه که کار از تق لق پای اجنبی بیدار شده

تمدد نزدیکان نموده و بعد از آن مرسل اینکه بمراد احباب اکثر باشند دوم نزد دولا
ایران سمت جناب حضرت در خوابگاه درآمده بعرائد وجود الماس بسته حصه از قسم
مرصع آلات که نفیسه بود برداشته بهمان راه بدر زدند و این معنی جان نثاران
خوابگاه آگاه شده تعاقب نمودند چون عیاران بر فن مانند نهنگ
در زیر آب رفته بودند تفحص و جستجو فایده نکرد رسیده بود بلای
ولی بخیر گذشت علی الصباح کشتی جناب گشت گریان و متحفظان سمت
دریا را بواسطه عدم هوشیاری بگرداب فنا غرق کرده و بکارسازان
اطراف و جوانب تنبیه واقعی نمود چون ایام بهار رسید برف و انداد
راه کوهستان کابل نزدیک بود بنا بران بآن امور خروجیه نیز پرداخته
از مابین ملک یوسف زئی عبور دریای اتک نموده و در انجا دریای
اتک هیچ شعبه است هشتی در شعبه پل بسته بودند و مابقی پایاب بود
و همین شعبه در معبر شاه راه پشاور مجتمع شده میگذرند و نام دریای
اتک است و در کتب سلف این را دریای سند می‌نوشتند پنجم اینکه
به نقیب باشی حکم کرد که بر سر جسر توابع خود گماشته مابقی اجزای
هندوستان را از زمره مردم عسکر مستخلص ساخته حواله حاجی عسکری
وکیل دیگر باجیان صوبه دار لاهور نماید که هر کدام را بوطن خود برساند
حسب الحکم نقیب باشی بر طبق فرموده بعمل آورده و حواله وکیل مذکور نمود

ششم آنکه خلعت نظامت بلده پشاور بنواب ناصر خان حاکم قدیم آن
حدود مرحمت نموده وکوچ درکوچ متعجل از جلال آباد بتاریخ
غره شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو داخل کابل
گردیدند اگرچه معموره وسط بلده بسبب وفور ظلم حکام رونقی نداشت
لیکن معمورات شهر خالی از کیفیت نیست و خوبی آب و هوای آن نواحی
از آنچه بخوبی صفحه مردمش ظاهر و هویداست باری این حقیر هم از
زیارت قبر خجسته خواجه محمد ملاقی علیه الرحمه مسرور و از تفرج اماکن
و باغات فرحت آیات مسرور گردید فصل در ذکر توجه خاقان صاحب
[illegible] چون سابق
برین بخدا یار خان لتی حاکم سند نوشته بودند که قبل از رسیدن موکب
همایون در کابل آمده حاضر شود خانمذکور از کابل حرکت نموده از راه
تنگنات بطرف سند نهضت فرموده و با وصف اینکه عین موسم
برف بود بقوه طالع صاحبقران اثری از بارش ظاهر نشد لیکن
از شدت برودت هوا مردم نهایت متاذی شدند و علاوه
آن در میان دره تنگنات رودخانه بی حسابی دوچار شده
که رفع ما آفت زده هندوستان را مع قاطرهای ایران از خواص
و عوام همه منشور جست چون آب رودخانه مذکور در آن دره هم [illegible]

بار گرندۀ هیچ بهبود در هوا رنگ ندیدند و بود دفع از آن آب هلاکت
آب عفونت نمود شد و بواسطه برودت هوا و طغیان آب و قلت
اذوقه و ضعف حیوانات حتی جو و گاه بشماری از اموال و اثقال
اردوی سلطان بمعرض تلف آمدند بهمچنین اکثر عراقی در ورود امیر بود
بمیرتن عوج آسیا سنگ از کنارش در ربوده بار هم خدا تعالی رحم کرد که با
وصف امر بارش شد و الالباب متنفس زنده در نیرفت با همتی با هم ظفر از آن
تعب و صعوبت خونخواری بسیاری طی آن مراحل هلاکت حاصل نمود و تاریخ
غره شوال سنه مذکوره که کوچه بندی کنداوی نجات یافته داخل سرزمین گرم
سیر نامزده شکر ایزدی بتقدیم رسانید و بعد از بیرون آمدن از آن جهنم
درد و بلای که دوزخ الی که بوده و در معرض بمفاصلشان گرم کرده بدل
هوا خوش و مزارع اینجا جو و گندم سبز و خورم مشهود گردید حقا که سرور
انبساط این روز دل افروز که ذو العیدین یکی بواسطه اتمام ایام صیام
سعادت انجام و ثانی باعتبار اعاده حیات نجات از آن آفت مصدر
ممات زیاده از آن بود که کسی بقید تحریر در آرد چه خوش وقتی
و خوش روزگاری بهر آنکس را که جنت از همچو ناری برود دوم سبب
بارش باران سیل اطراف کوهستان ممد طغیان رودخانه جات گستان
گردیده بسیاری از مردم بی ماندۀ از لباس حیات بی عاری اعتبار

عریان و عاری شدند کسی را ندید کردیت سعید که ارزنده
بلد مشتابار روز عید چون زمیندار این حدود محصل عوض
برسات گله‌های توپ نمیدادند لهذا در انجا چند روز اقامت
کردند بجهار ندبر درخت اخرش منسخر و مستاصل ساخته توپچی باشی
حکم کرد که قتل عام انهم دم را موقوف نمودیم می ماند که عوض سازند
این نعمت توپخانه را بنحوی که دانند تا خدا اباد برسانند چنانچه مکان
این نواحی بجمیع کاو خر از عهده کشیدن توپخانه بر نیامدند اخرش
همگی یکجا شده و بند و پیش کشیده با حدود موعود رسانیدند و جمع
کثیری از این مساکین بیچاره در کشیدن توپ و قنباره بعلت قلت اذوقه
و کثرت مشقت و شدت تلاق محصلان بی مروت معدن اذیت
هلاکت شده باقی رخصت مراجعت یافته با وطان خود معاودت
نمودند و زن و بچه و ضیاع و عقار خود از آفت قتل و غارت محفوظ
داشتند و در ابتدای سرحد غربت جنگل طولانی مشاهده نموده که
جنگل طبرستان یعنی مازندران در پیش او به بی برگی و بلطفی معروف
بود چنانکه مردم از دور راه غلط نموده حیران و سرگردان شدند و شاه
و سپاه از حال همدیگر بیخبر و بحال خود نشدند و مضطر گشتند
چنان تنگ و ابهم تنگی بهشته بود که رفتن در آن کار اندیشه بود

ناگاه از دود اتش سکنه آنجا اتش در بستان افتاده بسیاری از شتر
... اسباب ... و بسیار دیگر که از اموال شد و بستان شکنی یار بودند
نیز به اتش امده ... لشکر و لشکریان ایران مفقود الخبر و با خاک و خاکستر
برابر شدند پاره را سوخت آتش پاره را آب برد و علاوه این
مصائب این مصیبت دیگر که عمال خدایارخان حسب الحکم حاکم تمام غلات
شهر و دهات مشعله ... که فرصت حمل و نقل و دفن آن نیافتند
سوخته و آتش زده و مردم را باطراف و جوانب متفرق و منتشر
ساخته بودند لهذا سلطان و لشکریان بواسطه قلت آذوقه نهایت
عسرت کشیدند آخرش از دهات دور دست بعید المسافت
غله که در زمین دفن کرده بودند جمع کرده و اول باهتمام و تنبیه
زمین پیدا کرده و بر آورده و بر طبق قسمت نامه به اهل دفتر تمام
لشکر تقسیم نمودند و برای علوفه حیوانات خیل جو و گندم کافی نبود
زیرا که دشت و بیابان و چمن و سبزه خالی از زراعت و کشتکار
بود به ضرورت بعد از قطع مراحل کدورت حاصل بمنزل لارکانه
نزول نموده و بنای مکان را محل اقامت و گذراندن زمستان مقرر نمود
و در باب این منازل که غلات را سوخته و پنهان نموده بودند
هیچ کس از سکان آنجا نظر نیامد مگر یکی از دهات سر راه پیش حاضر

نمودی هنگامی را دیدم زمانی نگردن آمد آنچه نامه دم و جهاد دیو
که این سخن سر خفید او را منع کردم که رزم سر آمد نمی بهان حز
که وقت سلطان اشرف لشکر رسیده است اعین گرفته قبول
نکرده شروع در معارضه و مکابره نمود مگر شما را آمده می آید که تعزز
ترکیب اخوان و شریکان ببلیغ کثیری شد اکنون و در بن گرده
بحسابی آمده برای از نفس خویش ستمگر و دانی بهم کردن
محکم قبضه پارچه پارچه کردند فصل در ذکر ایلغار سلطان بتعاقب
خدایارخان و جستن بور و بر ... هند وستان و تفصیل انعام
بندگان خدایارخان اعیال و اطفال و اثقال و اموال خود را از
آب ... تا هم آنک ... در آنجا باشند کو ... که در آمده به عمرکوت
که قلعه ایست در میان بیابان ریگستان که در اطراف و جوانب
نه آب ... رسانیده و لشکر از اموال و نقود در
کشتیها بار نموده بودند که هرگاه خواسته باشند سوار کشتیهای
مذکور شده ... داخل شوند لشکر سلطان با قلیلی
از مردان و بهادران ایلغار متوجه عمرکوت گردیدند بقدر روزیکه
خدایارخان مصمم داشت که بوقت نصف اللیل ... بود ... از عمر
کوت حرکت فرموده سوار کشتیها شود بهنگام ... رجوع ... نادر

نادر السلطان بهمت امیریه در جزایر الصلح اقامت گزیدند ناگاه قبل از
طلوع آفتاب فوج احمد قزلباش و در قلعه مذکور را مانند بلای ناگهانی محاصره
نمودند خدایار خان بموجب صلاح و صوابدید رفقا و اهل کار پیغام
اطاعت و انقیاد بشرط امان جان و عدم مزاحمت ناموس و
نسوان بخدمت سلطان ارسال داشت نادرشاه نظر بر عدم
آب و علوفه دواب قبول نموده بحضور طلب داشته حواله مستحفظان
فرموده تاکید کرد که بهیچوجه اذیت و آسیب بخان و فرزندان وی نرسد
لیکن تمام نقد و جنس که در قلعه و برگشته‌ها بود بضبط و تصرف خود
در آورده بسوی لشکرگاه معاودت نمود و خدایار خان مردی بود
سیاه فام و مبروص و سکان سند که بخبر الوح اند نظر بر صلاح
تقوی او را پیر و مرشد خود پنداشتند و از قدیم الایام زمین
داران آن نواحی و در بنولا از جانب قهرمان هندوستان
حکومت سند با ایشان مفوض بود چون محرر این افسانه لا ینفع
در وقت محاسبه اموال و اجناس خان معزالیه از جانب نواب ناظر
نیابتا حاضر بوده اکثر اشیای سلاطین صفویه که ارباب ظلم کهنه ایران
بیساختند در اثاث البیت او مشاهده نموده بعد از استفسار
بتحقیق پیوست که افاغنه قندهار و قبیله تصرف خانها و اهالی والی

ایران مرسل شده بودند این تحایف کمیاب از اطراف و جوانب فرستاده
بودند شتر مرغ و دیگر از جمله وقایعی که درین فرخنده زمانه بعمل آمد
اینست که شهریار کامکار سلطان بنابر وفور سرور طرح جشن نوروزی
انداخته صغیر و کبیر متسکر را بعطای نقل بها سرافراز فرمودند ازین قرار
که ادنی ایشانرا اشرفی هندی که هشت و چهار روپیه می ارزد یعنی
اشرفی بیست و دوازده روپیه اعلی ایشانرا پانصد اشرفی مذکور و مردم متوسط
را بیست و شصت و صد و دو صد و سیصد و از شنیدن سکه پانصد مهر
امتیاز یافتند مثل نواب معتمد الملک سید علوخان حکیم باشی
و ابوالحسن خان معتبر الممالک و لطف علیخان جالوی نصر الله میرزا و
طهماسب خان جلایر و غیره و مردم متوسط عبارت از میرزا محمد رحیم
ندیم و میرزا علی اکبر داروغه دفترخانه و میرزا محمد ابراهیم صفاهانی
وزیر توپخانه و غیره و درهمین منزل سید محمد خان ایلچی اعلیحضرت
محمد شاه بادشاه هندوستان رسیده تحایف و هدایای مرسوله
ایشانرا بنظر گذرانیدند و بتاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و سه بعد از ضبط و نسق ملک و تعین متصدیان و
محاسبان ایرانی و مخاطب ساختن خدایارخان با خطاب باصواب
شاه قلیخانی و همراه گرفتن دو پسر ایشان بطریق یرغمال و رخصت

ذکر کوچ قافله که با خبر الطاف آمده بود و نوشتن جواب نامه پادشاه
هند و سفیران بعد از قبول لارکانه حرکت نموده از راه بنبک متوجه
قندهار گردیده و پایینهای سرحد سند و قندهار ما بین بیابانی است مسمی
به دشت بیدولت و زمینش مرتبه سنگ است که کندن چاه در وسط
راه متعذر است بلکه ممتنع و علاوه آن بعید المنبع بسبب اختلاف
آب و هوا غریب تفاوتی در زراعت گندم مشاهده نمود که بتاریخ غره
شهر شوال در سرحد بکشات خوشه گندم آنقدر نیم ذرع بلند شده
بود و در اوایل ربیع الثانی که داخل هرات شدیم زراعت گندم
بهمان مقدار دیده شد قصه کوته بتاریخ سیوم شهر صفر المظفر
سنه مذکور وارد دار القرار قندهار گردیده الحق عجب حصن حصینی
داشته است که در هنگام تسخیر آن حسب الامر سلطان مسمار و ویران
مطلق ساخته اند و در جنب آن حصار کلی بنا نهاده اند موسوم
بنادر آباد یعنی عوض مصحف ربط ○ سک بشنید بجای کیمیائی
باری از آنجا کوچیده و از آب ارغنداب پایاب گذشته وارد دریای
گرشک کشتی و پایاب هر دو شکل عبور نمودند و در آنجا هم قلیلی از
اموال هندوستان بآفت آب معرض تلف در آمد و بعد از کوچهای
متواتر وارد بلده فراه شده بتامل و حاکم آنجا بواسطه ظلمی که بر رعایا

نموده بود تنبیه واقعی فرمود و معموره قراه خراب و بیرونق گشت
روح افزا و بتاریخ پنجم شهر ربیع الاول عمودویسه سلطنه هراة
نازل شدند و در باغ کارگاه مضرب خیام مقرر فرمود و از قندهار
تا بهراة دهات و قصبجات تجر و ویران مطلق و بعضی شبیه
بابادی زبیده شد و از انهم بمفاصله سنش هفت فرسنخ و الصاف
این است که هراة فی الحقیقت شهر پاکیزه بود لیکن در این ایام بسبب
افراط ظلم حکام بدفرجام بمرتبه ویران شده است که در صحن انجا بهانه
زراعت شده و سایر امور نیز بدستور با وصف آن در خوش
میوه کی عدیم المثل است و خربوزه کاریز هراة در خوشبوئی
و شیرینی و آبداری و پرگوشتی بی نظیر و خربوزه خوب تمام است که
موصوف باین اوصاف مذکور باشد و امرا و اغنیا سلف مساجد
و مقابر و مصلی و انهار بساخت اعلی و مزین و مقطع ساخته اند فاما اکثری
ازین اماکن متبرک بواسطه عدم مروت و بوارو بام و پریشانی مجاوران
و خدام رو بویرانی و انهدام آورده و بی رونق شده‌اند و در موسم
تابستان طغیان باد بشدت میباشد چنانکه حکمای انجا آسیاها
بادی بنا نهاده که از دشمه نسبت ارفع آسیاهای آبی بهتر و بیشتر بعمل
می آید شکل آسیای بادی از قبیل عمارت بلندیست که بالای آن

با دیگرها هم توسیع قرار داده اند و از عقلای آنجا چنین معلوم شد که کثرت
بادها کمال حکمت نیست زیرا که سبب عفونت هوا و قلت بادها باعث وفور شر
و عکس آنکه و نا خوانده شد فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة هرگاه سلطان
بواسطه تهیه تدارک تسخیر توران یک نیم ماه در آن مکان بهشت نشان اقامت
گزیده تا اکابر و اصاغر عساکر جاه قدغن نموده که اسباب زیادتی را
در همانجا گذاشته ده کس از یک خیمه همراه برندارند و خود نیز خزانه
و جواهرخانه و تخت طاوسی و غیره کارخانجات مقرر فرمود که چند گاه
در آنجا بوده بعد از آن روانه مشهد مقدس شوند و نصرالله میرزا
شاهزاده و نواب سعید علیخان حکیم باشی و معیر الممالک مامور
شدند که همراه کارخانجات باشند و فصل و بیان آنچه از خیمه مرصع
و طرق ساختن آن در ایام سکه نادر سلطان و بتکر سراسر قیران شان
اوقات حسن سکان دهلی بوده نظر بر وفور جواهر نموده معیرباشی از
نادر که اشیای زینت را معطل گذاشتن مقتضای رای صنایع نیست
میباید که یراق و زین اسبان خاصه و غلاف شمشیرها و ترکش و کمر
و قلقل و آلات دیگر از زر و صندلها بار کوچک و بزرگ و یکهزار خیمه طلایی
با انواع جواهر اند از صنعت طبع بنا نماید که در زر و در کار زیاد کار نماید
چنانکه مومی الیه استادان این فن را از مردم دهلی و غیره طوعا و کرها

ملازم ساخته و از اهل ایران هر چند کسی که درین امر ماهر بودند بفوق
انتها نموده شب و روز در جد و جهد تمام مشغول انصرام و اتمام آن
گردید درین مدت یک سال و دو ماه که از دهلی تا ورود دیره [illegible]
جمیع فرمایشات را بر طبق حکم بسرانجام دادند شط سلطان که بعد
بعد از ملاحظه امر شد که سایر اشیا را که عبارت از زرکش
و شند شمشیر و زین و یراق و غیره باشند بکارخانجات سپرده خیمه
و ضمیمه‌ها را در صحن دیوان برپا نمایند و تخت طاوسی با سایر جواهر
و تخت نادری و تختهای مرصع سلاطین دیگر و ضمیمه‌های حالی
در پهلوی خیمه مرصع مرتب چیده در شهر و لشکر منادی نمایند
که هر کس که خواسته باشد بی مضایقه در دیوان آمده تماشای
قدرت قادر ذوالجلال نماید چنانکه چنانکه رعایا و لشکریان و
سایران اطراف و جوانب اجتماع جنس غرایبات که
فلک کهنه سال بخواب ندیده بود در مدتی مشاهده نمودند
چون طور طرح خیمه مرصع شند سلطان بقضا معزباشی مامور شد
که خیمه مذکور را از هم شکافته و دو اگر ده از سر نو بتیار نمایند و اندرون
خیمه را از اطلس منقش و بیرون ماهوت سرخ که بنات سلطانی باشند
بسازند زیرا که اکثر جواهر و مروارید را اطلس نرم که ساتی درشت

کرده بودند بوجه احسن جلوه گر نمی شود و نشاید که هرچه از گل و بوته
و صور وحوش و طیور در عالم متعارفست از زمرد و زبرجد و یاقوت
زرد و الماس و عقیق البرز و فیروزه و زبرجد نیز بجنب زیبنده و آئین
بسته با تمام سعادت تا از سمت توران بانصرام رسانند
و ستونهای خیمه سربند ستور مرصع سازند و میخها از طلای خالص
ریخته بستونها مصفی نمایند و وضع خیمه بشکل ایوان شیروان که
سقف جدا باشد و تحجر جدا که در بندند و سایبان انرا آرادی گویند
و تحجر عبارت از دیوارهاست هرچند لفظ ترکیست اما در فارسی
مستعمل و در دفاتر سلاطین ایران نوشته می شود و تیغ در عرف
معنی پرده است و پوشش و قبات تابش تیره را گویند مختصر اینکه
بعد از گذشتن سلطان از توران فرستادن بمشهد مقدس
معین باشی معروض داشت که خیمه مرصع بر طبق ارشاد صورت انصرام
یافته حکم شد در صحن دولتخانه استاده نمایند الحق سحر سامری در
پیش آن طاوس بهشتی اورکو ساله کمتر بود هم کلام زبان آرای
آن نه که بنی انس ببرار وصف آن تواند بقید عبارت آرد
در تعریف این خیمه مبتذل زبان از زبان آوران گشته لال آمدیم
بر توضیح و تفصیل جلوه های کیفیت اینکه چو ابنیه اندرار ایه وضع

بر اطلس مستحکم نموده اند مثال آن شبیه است به پس پهول یعنی گل سر
که زنهای هندوستان بر سر می نبدند خلاصه اینکه هر گلی یا تصویری را
که میخواستند مرتب سازند اول موافق آنخانه از طلا درست نموده
بعد از آن انواع جواهر را بر طبق ترتیب تصویر در میان آنخانه نصب
کرده و از جانب تحت خانه مذکور قلابهای قوی ساخته بودند تا
آن قلابهای خانه های مرصع را بخیاطیهای ابریشمی بر اطلس میدوختند
بهمین نمط اقسام اشجار و انواع ازهار و ریاحین و تصویرات افیال
و کرگدن و سایر حیوانات پرنده و چرنده و درنده بقرینه محل
و مکانش مرتب ساخته بودند غرضکه وصفش بحدی در بیان نگنجد
نیاید در قلم و بیرون پرده متلقی که مابین اصل خیمه و طبلق حجاب
نصب کرده بودند صاحب خیمه متصل آن فرش مینمانند تصویر دو فرشته
بنحوی کشیده بودند که اگر ملایک احسن الوجوه آسمان حاضر شدندی
در تصویر بمحض حیرت شگفته و ششدر می شدند و بواسطه سنگینی و قطعات
جواهر خیمه را هیچ پارچه نموده بودند قسمیکه در هندوستان کندله را
چندین پارچه میسازند تا حمل و نقل آن دشوار نشود و با وصف آن
بمرتبه سنگین شده بود که افیال توانا به تعب تمام بمنزل میرسانیدند و عنوان
حمل و نقل باین تشکیل مقرر شده بود که بلحاف شبیه در میان هر پارچه

پهن کرده باحتیاط تمام پیچیده در میان صندوق طولانی که بشکل
تابوت ساخته بودند گذاشته صندوق را بر یک فیل نر زور بار میکردند
پس در بصورت سقف سه قنات طنبلق بر سه فیل بار بستند و قباتهای
جواهرات و ستون مرصع و منجوقهای طلا و مسند بر پنج دیگر فیل
دیگر بار که منجوقهای طلا نهایت سنگین شده بودند و در ایام
شادی و جشن نوروز و غیره بدستور هرات خیمه‌های مرصع در
دیوان برپا نموده و صندلیها که تازه تیار کرده بودند و در اطراف
و جوانب بنحوی پیچیدند که چشم ناظر از مشاهده آن خیره میشد
و بعد از کشته شدن طامع و جامع آن برادرزاده اش عادلشاه
و نبیره اش شاهرخ شاه بعلت قلت مداخل و کثرت مخارج این
تحائف نفیس نظر کمیاب را از هم پاشیده و بهر بیمزده متفرق ساختند
چه بر تختها که در زیر خاک شده بهم خورد : تمام زینت بغداد این شبیه ببرد حلبی
[illegible] میان [illegible] سلطان زند [illegible] السلطنه [illegible] توپ [illegible] و عموان
نصرالله میرزا الحرم را نایب السلطنه ایران نموده و رضاقلی میرزا
پسر بزرگتر را همراه گرفته کوچ د. کوچ وارد قصبه بازوجاق گردیدند
هرچند این معموره فی الجمله آبادی داشت لیکن الان نهایت
زبون و مطرود ایل بنیاسون الامر سلطان در ان نواحی

سکونت دارند و ایلات در اطراف و جوانب مملکت ایران
بسیار و بیشمار است و سیاه چادرنشین‌اند و از مردم ایلات بود مثل
اکراد که جمع فرقه‌های کرد میباشند و افشار و جلایر و قراجلو و قراغلی
و شاملو و بختیاری و غیره و اکثر اینها در کوه و بیابان ساکن شوند و معیشت
ایشان منحصر است بر گوسفند و اسب و گاو و شتر و خر و مانند قبایل
اعراب بادیه‌نشین ساکن این اقوام خیام سیاه فام است و معمول اینمردم
انست که هر جا چراگاه خوش آب و علف میباشد رحل اقامت
انداخته بعد از چرانیدن از انجا حرکت نموده بمکان دیگر که موصوف
باوصاف مذکوره باشد خیمه زده مشغول پرورش مالهای خود میشوند
و در میان اینها مال عبارت از اسب و احشام است بلکه این لفظ در
تمام ایران مستعمل است و بعضی که ازین اقوام مرقومه ترک گشت
و کار و ورزش گرفته‌اند و زراعت میکنند در دهات و قصبات
سکونت دارند و در حدود توران بهمین عنوان و در سند
طایر خیمه سیاه چرامیش و از حدود مار و حاق باطیه اند و که
از توابع ام البلاد بلخ است معموره کم بنظر آمد و بسبب قلت آمد
و رفت قوافل و عساکر در هر بیشه و کوه حیوانات درنده و درنده
گله گله دیده شد که مردم از ده القدر صد گرفته که باز از گوسفندا

فرو نتوان کاست ولیکن سباع درنده مثل خرس و ببر و خنزیر که
ارباب حرب جنگلند عوض خون رفقا و رعایای خود که آهو و گوزن وغیره
باشند بسیاری از تفنگ و ما این یکه تاز تیر اندازند زیرا که بحث در روایت برای
شکار میرفتند مجروح نموده خود را مقصود و ملعون ساختند چنانکه
طهماسب خان جلایر که سپه سالار عظیم ایشان بود در میان جنگل
با تنی چند از خواصان مخلا بالطبع بی سر بودند ناگاه فیل گرازی که خنزیر
عبارت از وست از میان نیستان خروج نموده راه بر بندگان خان را
عجب الواقع از هم دریده بر زمین انداخت نزدیک بود که ریختی تمام
و حساب لا کلام کرده دربین بین غلام خان بشمشیر زنی نموده خنزیر
بی پیر را به تیر و شمشیر مجروح ساخت گراز محض خونریزی زخم دست
از بر دار گرفتار ادبار بر داشته غلام مذکور را از قید زندگی و بندگی
رها داده مرتا بعد اخری متوجه خدمتکاری ملازمان خان گردید
در حین اثنا خدام دیگر رسیده خنزیر خان کبر را بگولی تفنگ کشته نوات
جابر الجات داده طهماسب خان بسیار حاذق و نیکو نهاد حیران و کوتاه قد
بود بعد از استماع این قضیه سلطان تبسم شده فرمود که برادر
کوچک نسبت به برادر بزرگ شوخی بلکه بی ادبی کرده است
معلوم نیست که دریای شکار گاه نصرت نشان فیما بین سرحد هراه و بلخ تا تا

ریگستان بی آبیست که عرض آن سه منزل و طولش خدا بهتر میداند
و این بادیه بین خرابی و بی آبی تا اقصای خوارزم و قفر قلماق که ابتدای
دشت قبچاق باشد کشیده است و در میان سرحد بخارا و مرو شاهجهان
نیز همین بیابان علامت انفصال حدین است که بعد از ورود ذکر آنجا
مفصل بقلم خواهد آمد و رستم بن زال از ایران حرکت نموده از همین دو راه
متوجه سمت توران گشته بندگان نادرشاه ازین راه ماروچاق
رانده نموده بلخ داخل ملک توران شده از راه مرو شاهجهان بسوی ایران
معاودت نمود خلاصه اینکه در هر دو راه این بادیه معدوم الماء را طی
باید کرد و ازین جهت بسیاری از ایشان و حیوان اردوی سلطان
نسبت بعد مسافت منازل هلاکت حاصل و عدم آب شیرین جان نازنین را
بکردگار جان آفرین سپردند از هرات تا بلخ که راه میمنه و اندخود و شبرغان
چون از مدت بلخ و توابع آن در تصرف سلطان بود بغیر ممانعت
داخل شهر بلخ شده و بعد از ورود در بیرون شهر مضرب خیام
عساکر گردون احتشام بی آرام گردید نادر محمد خان والی الحوالی را سرانجام
سفر داده روانه مکه معظمه نمود چنانکه بنده حقیر عبدالکریم محرر این
اوراق بی سیاق نیز وقتیکه از خدمت نادرشاه رخصت گرفته
متوجه سمت حجاز گردیده در دمشق از ملاقات ایشان بهره ور گشتم که از

مدت منتظر قافله تجار نشسته بودند بهر صورت که بعد از این در راه
و در مکه معظمه هم اکثر اوقات اندر آن ستوده کردار شرف
اندوز شده و بعد از چندی از راه بندر سورت نزد نظام الملک
آصف جاه حاکم صوبجات دکهن تشریف بردند مشار الیه آنچه لازمه
اطاعت و خدمتگاری ما فوق آن بعمل آورده و مبلغ یک لک روپیه
برای اخراجات در ماهه تواضع مینمود و بعد از فوت نواب معز الیه
پسران ایشان نیز بدستور پدر بزرگوار در استرضای آن عالی نژاد
میکوشیدند اکنون باز آمدیم به بلخ و بدیگر بلخ هر چند درین ایام بسبب
انقلاب و بی تدبیری حکام بد فرجام شهر نهایت بی رونق و سکانش بحالی
و سقیم الاحوال بودند لیکن فی الحقیقت شهر خوبی بوده است و باغات
بیرون و نجاتش خالی از کیفیت نیست فصل در ذکر برگشت نمودن از بلخ و
رسیدن بقبة الاسلام بخارا در ایامیکه افواج ایران مشغول تاخت
و تاراج دار الخلافه شاهجهان آباد بودند نادرشاه تدبیر تسخیر توران
بخاطر آورده کرد که یکهزار نفر نجار از مردم شاهجهان آباد و لاهور
و پشاور و کابل و قندهار و غیره روانه بلخ نمایند تا وقت رسیدن
لشکر نصرت اثر یکهزار منزل کشتی لایق جسر و حمل غلات تیار کرده
بکنار رود جا نکه مطابق امر بوده بعمل آوردند و مدعا از تهیهٔ جسر و حردات

یکی آنکه چون والی بخارا کشتی‌های دریای جیحون را که فیمابین بلخ و بخارا
واقع است بحرق و غرق نابود نموده بود و تصرف ملک ماوراءالنهر بعد از
حصر صورت نمیگرفت و دوم آنکه از چهارجو تا حدود خوارزم
دوازده منزل است که بعد از جنگل و ریگستان بالمره معموره و آبادی نیست
لهذا چنین مقرر کردند که غلات سرکشتی‌ها بار نموده همه جا برابر لشکر
می آورده باشند و نظر بر این امور مسطور قبل از متوجه شدن به سمت
هندوستان به حاکم بلخ را قدغن فرموده بودند که هر چه از اقسام
غله حصه سرکار رساند همه را جمع نموده بمحافظت نگهدارد که در وقت
رفتن خوارزم بکار سورسات خواهند آمد از آنجا که شان دولت
عزم است و منش عالی همتی سبحان الله چه عزم جزم دوراندیشی است که هنوز
از محاربه هندوستان فارغ نشده تدبیر تسخیر توران مینمود مختصر
کوتاه بعد از حصول الفراغ بندوبست بلخ و بار نمودن آذوقه
بر کشتی‌های مذکور متوجه سمت بخارا شدند و بنا بر احتیاط علی قلی
را باتفاق طهماسب خان جلایر بآن طرف دریای جیحون فرستاده که همه
جا در کنار دریا بوده بیل و تهار از تهر کنار بی‌پر آنکه جنگ کند از جمعیت
باشند و خود از این کنار که در جانب غربی دریا بود در محافظت
کشتیها که مایه حیات صغیر و کبیر بودند [illegible] نموده از مقدور

بعمل می آورد و بهمین منوال طی منازل نموده بچارجو که مکان نشستن
جسر مصمم شده بود باشند افت بی علاج نازل گردید در روز دیگر حکیم
اتالیق وزیر امیر خان خان صاحب الاحیان ابو الفیض خان والی توران
آمده بملازمت سلطان بهره یاب گشته پیغام پادشاه خود بهجوی ابلاغ نمود
که التماسهای جانشینه محل استماع نگردید نادر شاه ببانگ بلند
در جواب فرمود که غیر از ملاقات ایشان معاودت رایات جاه و
جلال ممکن نیست و مشار الیه را بانعام یکهزار اشرفی هندی و بیست و پنج
تهیان دارایی زربفت یزدی و خلعت فاخره و اسب عراقی با یراق
طلا مرحمت و مرخص فرمود والی توران بملاقات سلطان راضی شده
مستعد محاربه گردید در این بین عساکر قزلباش از دریای جیحون
عبور نموده داخل سرحد ماوراء النهر شدند طهماسب خان جلایر مأمور شد
که بوالی بخارا رفته جنگ کرده قزاقی نشد از لوازمه قراولی و کمتر زر
وظیفه براولی دست برد نموده سکان الحاد و الی الحوالی را مشوش
سازد اعزه و اکابر بخارا نظر بر استیلای ایشان بر ممالک هندوستان
وصغر و قلت خود و قوت و کثرت دشمنان صلاح در صلح دیده سرکردگان
ابو الفیض خان را بانواع وعظ و نصیحت بر فروتنی راضی نموده تمام
اطاعت و انقیاد موکب ظفر کوکب انوالایت مصحوب عبد الرحیم پسر حکیم

آتالیق مذکور را دستمال داشتند و بعد از جواب و سوال مقابله بملاقات
مبدل گردیدند و مشار الیه را بدستور مدارس بانعام و خلعت سرافراز فرمود
روز سوم بروبخت قبة الاسلام بخارا خیمه گاه نادرشاه گردید و
دخول شهر از نظر رفیع بادشاه جهانبان مناسب ندیدند و نسقچی باشی مأمور شد
که توابع خود را برای محافظت شهر تعیین نماید نشود که احدی از
لشکریان داخل شهر شده مصدع غربا و ساکنین گردد چنانچه متوطنان
بخارا مثل سکنهٔ دار السلطنه لاهور از دست اندازی و شلتاق
لشکریان قزلباش مصون و محفوظ ماندند بلکه با عسار بیع و شرا که از
هراس مهیب نسقچیان حسب الخواهش اهل شهر بعمل می آمد منتفع شدند
عدو شود بسبب حرکت جدا خواهند لیکن مردم بیرونجات و دهات
فی الجمله پایمال شدند و از اهل شهر فقط سورسات و قلیلی ضروریات
گرفتند و زر و مال که در آن وقت نظر سلطان دفتری نشد اگرچه بود
مثل این بیچاره کان قلیل البضاعت معلوم و سرا که بکثرت نقد و جنس
هندوستان فرعون زمان و قارون دوران شده بود فصل در
بیان ملاقات والی توران با بادشاه السلطان بعنوان [illegible]
ابوالفیض خان والی توران با تنی چند از ملازمان و مقربان از شهر سوار شده
متوجه اردوی قزلباش گردیدند نادرشاه [illegible] عیش و نشاط بکام دل آراسته

در اظهار جاه و جلال بصغیر و کبیر تاکید فرمود و رضاقلی میرزا و علیقلیخان
را برخلاف معمول اذن نشستن داده بواسطه اینکه در حین دخول
والی توران اندرون خیمه لوازم تعظیم بجا آرند و برادران عظیم
الشان مثل مصطفی خان عمزاده و طهماسبخان جلایر و محمد حسین خان
قاجار و محمد تقیخان شیرازی و لطفعلیخان افشار و امام وردی خان
وغیره حکم شد که لباس فاخره پوشیده بدستور قدیم استاده باشند
حاصل اینکه جناب والی توران حیران و پریشان از کردها پشیمان قور
باکروه برادران در مکانیکه امرای دیگر پیاده میشدند از اسب فرود
آمده باتفاق طهماسبخان متوجه خیمه سلطان گردید رضاقلی میرزا
پسر بزرگ و علیقلیخان برادرزاده اشرف که اجازت نشستن یافته
بود لوازم تعظیم بجا آوردند و نادرشاه فقط بجواب سلام اکتفا نمود
از جای خود حرکت نکرد اما بدرک ظاهرا اعزاز و اکرامی که نسبت بجناب
پادشاه هندوستان بعمل آورده خالی از دوستی نخواهد بود با اینکه
سطوت عظمت سلطنه و کثرت جاه و ثروت و رعب ایشان رعیت صفت
بر وی غالب شده که مرتکب فروتنی و انکسار گردیدند با آنکه قلت بضاعت
که هنوز ماده تکبر و تکبر شین چندان قوت نیافته بود که در تواضع و تعظیم
حضرت پادشاه عالیجاه خطا نماید باید که این هر دو جهت مرقوم و بر این

حرکت معقول اورده باشد بهر حال بعد دو ساعت والی توران مرخص شده
بخیمه که در کنار لشکر نادر شاه برپا نموده بودند نزول اجلال فرمود
و میرزا محمد ابراهیم اصفهانی وزیر و مشرف کارخانجات بیوتات به
مهمانداری انجم جاه والا گوهر مقرر شد و روز سوم بر طبق خواهش
نادر شاه دختر ابو الفیض خان بازدواج علیقلی خان و عمه زاده دختر یعنی خواهر
والی توران بعقد نادر دوران مصمم گردید تعزیت شاه و [illegible] شاه
بعد از انفراغ و انفصال این امور مذکور بیست جلد کتاب خوش خط
و دو صد راس اسب ترکی و [illegible] صد نفر شتر بمع جبقه که نیز میرزد بمصحوب
حکیم اتالیق بخدمت نادر شاه فرستاد از اظهار انکسار نمود از انجمله
جبقه را والی ذخیره دادند که سلطنه ماوراء النهر شما مبارک و جواهرات
بکارخانجات سپرده و کتابها بمهدیخان منشی الممالک و میرزا زکی و
نویسی و غیره انعام فرمود ظاهر الحسن کتب برای رفع [illegible] سفار
خواهد بود ذو انتفاع سلطان از تسخیر توران همین بود و بس و حاله
مدعای او از گرفتن توران فقط اظهار تسلط و غلبه بوده نه تحصیل
زر و مال و انچه خلعت و انعام بخود و بزرگ و شاه و سپاه [illegible]
داده زیاده بر سی لک روپیه خواهد بود و اگر وجه اخراجات سلطان
و لشکریان ایران حساب کنیم مبلغ خطیر خواهد شد الغرض [illegible] الاسلام

بخارا نسبت بسایر بلاد توران بجهت اقامت والی و در ماکرکی عمارات
و معموری و وسعت و وفور میوه‌ها جید ممتاز است و این خاصی بعضی
نسبت شرکت خدمت میرزا محمد ابراهیم صاحب اختیار کارخانجات
بیوتات که بمهمانداری والی توران مقرر شده بود بعنوان بشارت
از تفنن و تماشای اماکن قریب و بعید در زیارت مزارات و مقابر
بزرگانی که در آن زمین آسوده‌اند و در کتاب رشحات مفصل
مرقوم است مسرور و سعادت اندوز گردید و بیشتر از آنها ... بو
... و داری کارخانجات ماکولی بود جمیع اثمار و اطعمه ... اول
که حکام و عمال بخدمت سلطان از رسالمیدا اشتقند بهره اندوز بودند
نصیب خود حکومت چون گرفتیم زخوانشهای خود افزون گرفتیم
هرچند سکان بلاد توران نسبت بمردم روم و عجم و هندوستان
قلیل البضاعت اند و اکثر اغذیه شان و سپاهیان آش بی تکلف و کم
لذت است لیکن جهات و آب سیال جلب شده عوض زر و مال است از وفور
میوه‌های لطیف شیرین و امزجه قویه صحیحه و قلت امراض مزمنه مرحمت
فرموده که بهترین نعمتهاست که گنج بقیاس است تندرستی لیکن
از مشاهده احوال کثیر الاختلال قلیل المال ساکنان توران و ترکستان
تعجب بر ناوقفی ... ضمیر صاحب تحریر این بهبود گوشده که آیا باعث

چیست که ممالک توران و سرزمین عربستان دولت دنیوی قرار
نمیگیرد و در ملک هندوستان برخلاف آن حال آنکه امیر تیمور صاحب
قران خراسان و موقان ایران و روم و هندوستان توران برده
بودند در اندک مدت همه بار متفرق گردیدند و در عهد خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین خراج غنایم روم و یمن و ایران و حبشه
و مصر و مغرب زمین و سند و ترکی از توران و غیره بحجاز میرفت
در انجا هم قرار نپذیرفت ظاهرا باعث بر عدم ثبات آن کثرت جود
و از دنیا و سخاوت متوطنان آن سرزمین خواهد بود با آنکه هیچ
نگاهداشت آن ندارند و ممالک هندوستان با وصف آنکه بارها
سلاطین ترک و تاجیک غارت نموده اند و هیچ یک از سلاطین هند
از توران و ایران چیزی نیاورده و معادن طلا و نقره هم ازدیاد
ندارد در وفور زر و بسیاری مال و جواهر ممتاز است اغلب اسباب
سبب زر زیاد نقود سرخ و سفید آمدن جهازات فرنگ و غیره خواهد بود
که اکثر زر نقد همی آرند و انواع اجناس از هند میبرند با آنکه برکت
داد الهی است و این سخن پایان ندارد ای پسر از حکایتهای سلطان درخم
فصل در بیان امور که در ایام اقامت شکارپور ظهور نمود اول آنکه
لطف علیخان افشار خواهرزاده شاه مامور شده که با هفت هزار سوار

جرار عیار بسمرقند رفته هشت هزار سوار اوزبک آن نواحی را
طوعاً و کرهاً ملازم نموده بحضور آورد و دیگر اینکه مسموع شد که سنگ قبر
امیر تیمور صاحبقران از تحفه‌های نادر کارست و بعضی میگویند پادزهر
معدنی است میباید که سنگ مذکور را مع دروازه‌های مدرسه آنجا که
هفت جوشی است بمشهد رسانند خان مذکور بسمرقند رفته افواج اوزبک
را از اطراف و جوانب طلبیده داشته و ملازم ساخته و آن تخته سنگ
سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازه‌های مدرسه
بعلاوه توپ کشتی که در هند جهکره کوهبند بار نموده بمشهد آورد
ولیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم‌پیشه آن کورنمکان سنگ
جان چهار پارچه گردید چون از زنده و دارنده آن نوع مکنون با این
حقیر ربط یگانگی داشت ذره‌ای از آن سنگ گرفته برای نمودن
باهل هندوستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر قهار چه
نیرنگیها انگیخته برای عبرت اولی الابصار از پرده غیب بمنصه ظهور جلوه گر
مینماید وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه و جلال
متمکن گشته برای سلطان روم بطریق تهدید و تحذیر می‌نوشتند
بتاراج ترکان دهم روم را ... توران بر هم خاک این بوم را
چنانچه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پایتخت والی آنجاست

بر چهل شتر بار کرده بسمرقند آورده بود چون آخر کار لاچار بحکم قادر جبار
دست از ملک و مال و درم و دینار پاک شسته اکتفا بر تخته سنگی فرسوده
بودند آنرا اسم مامون وضع سنگ مشهور ساخته چشم عبرت بین
چرا در قصر شاهان ننگرد تا چه شان از حادثات دهر دون نخجیر خراب
پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت ؛ جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب
خلعت حکومت کابل و پشاور و جرنین و سند وغیره که از ممالک
هندوستان در تصرف خود آورده بود بطهماسب خان جلایر مرحمت
نموده و در هنگام رخصت قدغن فرمود که اول بدخشان را مفتوح
و مسخر ساخته بعد از آن روانه کابل شود و چون نادر شاه میدانست
که خان مذکور در سفاکی و قتل و غارت پیش قدم من است نظر بر آن تاکید
کرد که مردم هندوستان نهایت ضعیف القلب اند و تاب شنیدن
فحش و دشنام ندارند تا بزد و کوب چه رسد میباید با ایشان برفق
و مدارا سلوک نمائی لیکن خان معزی الیه در تسخیر و تخریب بدخشان
بر طبق فرموده سلطان عمل آورد که خللی در آن نیفتاد و در حسن سلوکی
و رعایت و مهربانی اهل هند که این صفت محمود در وجودش
موجود نبود اغماض نموده بکمال ظلم و تعدی مردم را متاذی
و مغموم ساخته و باختراع انواع ظلم و شلتاق پرداخت و نادر شاه

باعتبار صورت نیز از وی بهتر بود زیرا که طهماسب خان چاق و کوتاه قد
بی هیئت و سیاه و گربه نظر بود و مدتش چنین دار صا که استادی
گفته تنی پر ز چین چون تهی کرگدن ∴ سر گردنش باب گردن زدن
و نادرشاه مردی بود بلند بالا و خوش شکل و سرخ و سفید و مدعا
از این تقریر اینست که شر محض وجود ندارد و در نسبت مولوی فرماید
پس بد مطلق نباشد در جهان ∴ بد به نسبت باشد این هم بدان
و دیگر از جمله اموری که در آنجا بوقوع آمد اینست که محمد حسین خان
قاجار حکم شد که در خدمت والی توران پیغام رساند که جمع کثیری
از مردم خراسان در آن ولایت اسیر اند لازمه اتحاد اینست که
از اطراف و جوانب طلب داشته و مجتمع نموده روانه ایران
فرماید هر چند جناب ابوالفیض خان مطابق گفته پادشاه در اجتماع
و ارسال اسرای مذکوره سعی موفوره بظهور آورد و لیکن بسیاری
از ایشان بنابر استماع اخبار تعدی و خرابی ایران دیار و انسی که با
مردم آنجا گرفته بودند طوعا و رغبتا منکر شدند الانسان عبید الاحسان
الفت بیگانگان برد از دلم یاد وطن ∴ غربتم میکشت اگر یک آشنا میداشتم
و برخی از اسرای مرقوم بواسطه عدم اولاد و ایدا املاک مقرر شده روی
بوطن آورده بعد از ورود الحمد لله نادم و پشیمان گشتند دیگر اینکه اردوی

نوشته نصرالله میرزا نایب السلطنه ایران بعرض رسید که در هنگام نهب
صندوق اسباب نواب علینقیخان حکیم باشی بدزدی رفته و بعد از
تتبع و تفتیش بعضی اشخاص که ظن قوی نسبت باینها متهم است پیدا شدن
اشیای رفته متعذر چه که ممتنع است که درین ماده امتناع حکیم باشی سلمه الله
از حد زیاده که مبادا ایلکخانی بسبب اسباب مسمی متأذی شود و در
معرض ملاک اقدس سلطان متبسم شده بمنشی باشی فرمود که برای
نصرالله میرزا بنویس که بهر صورت استرضا و دلجوئی حکیم باشی اهم
المهمات شده است و ترک تهدید و تعذیب مردم نموده آنچه مال ایلکخانی
رفته باشد از سرکار بدهند فصل در ذکر حرکت سلطان از بخارا و متوجه
شدن بسمت خارزم و محاربه با ترکمان و فتح یافتن بر ایشان و امور دیگر
که در اقامت آنجا بوقوع آمد جاسوسان سلطان خبر آوردند که فوج عظیمی
از ترکمانهای خوارزم بارادهٔ محاربه متوجه این سمت شده اند و از این
اندیشه بودند که قراولان خبر معروض داشتند که مردم لشکر که بواسطه
تاراج دهها و کاه بدهات بعید المسافت رفته بودند بلکه جماعتی از لشکر
آمده اسیر شدند از آنجمله چند کسی که گریخته آمده بودند کیفیت افواج
خوارزم ظاهر ساختند نادرشاه مشوش شده عجالة تا مرده بحالی
سلطنه ماوراء النهر را بعد خلعت فاخره و تاج مرصع گران بها و اسب

زین طلا با یراق مرصع بجواهر اعلی و سه زنجیر فیل بجناب ابو الفیض خان
تواضع نموده با یلغار متوجه خارجو گردید از ترس آنکه مبادا لشکر
اترک کشتیهای جسر و غلات را بتصرف خود آرند که در این صورت
تسخیر آن خوارزم دشوار خواهد شد باری بهزار محنت و مشقت
وارد خارجو شده سجدات شکر الهی بجا آورد روز دیگر افواج
ترک که باراده حرق و غرق کشتیها از راه دیگر می آمدند خبر ورود
نادرشاه معلوم نموده دست حسرت بدندان حیرت گزیدند ازانجا
که مور دبنا تاسف سودی ندارد دست از کشتیها کشیده مستعد
مقابله شدند و از اینجا نادرشاه نیز سوار شده معرکه آرای قتال
گردید خوانیت که دلاوران جانبین در مردی و مردانگی قصور
نکردند و آنکه لازمه کارزار بود بعمل آوردند چه خونخوار جمعی
که تشنه بریختن خون بر انسان حلال نیست چون شیر نادر اتفاقا در
عین محاربه بسمت دریای جیحون بالکل بدست ترکمن افتاد افواج
قزلباش بواسطه قلت آب بیحال شدند نزدیک بود که از هم پاشیده
شوند سلطان ایران بر بیحال سراپا و بال اطلاع یافته هر دو سقایانی
را که در اردوی آب بیتاون ور زنده بودند بکوشش برده و بدانت
خود شخص رفته و سرداران و سپاه را طعن و تشنیع بسیار نموده

مباشر مقاتله گردید مردم لشکر از مشاهده این معامله تشنگی فراموش
نموده دفع یورش اوزبکیه نمودند افواج ترا کمه تاب مقاومت نیاورده فرار
بر قرار اختیار کرده رو بخوارزم نهادند سلطان بنظر خستگی فوج خود
تعاقب را مناسب ندیده بخیمه گاه معاودت فرمودند روز دیگر رضاقلی
میرزا پسر بزرگ را با بعضی اشیاء ضروری و اشخاص مجروح مرخص نموده
که بمشهد برود و بنام حاکم بلده مرو شاهجهان تاکید فرمان نوشت
که چون در الکه نواب همایون ما بعد از تسخیر قلعجات خوارزم است
که بهمه راه مرو و کلات بمشهد مشرف خواهیم شد و از کنار دریای
جیحون تا حدود مرو بیابان ریگستان بی آبست و مردم اردو
بسبب ریگستان و کمی آب زیاده بر یازده فرسخ مقدور رفتن ندارند
لهذا از چارجوی تا مرو چهار منزل است مصمم نموده شد پس برای منزل
اول هر کسی بقدر ظرف خود آب از دریای جیحون خواهد برداشت و
در منزل دوم برکه عظیمی است که در آنجا آب انبار کنند و آب
باران از اطراف بیابان در میان این حوض کلان مجتمع میگردد
ولیکن آب حوض مذکور تمام لشکر را کفایت نخواهد نمود مناسب که آن
عالیجاه و مردم کاروان تعین نماید که در حوالی حوض مذکور قریب سه چاه
بکنند بنوعیکه در زمین ریگستان در وقت کندن چاه تعبیه نمایند

و تفصیل تعبیه چاه ریگستان اینست که بمقدار دهن چاه را ز چوب
علف خشک و کاه بند ستون و دیوار چاه مرتب سازند تا محافظت
آواز اندرون دیوارهای چاه که ریگ نشست پیش از ریگی را گویند که
زود از هم پاشد محفوظ ماند و بوقت کشیدن آب ریگ از اطراف
و جوانب بمیان چاه نریزد چنانکه معمول جمیع ریگستانهای اطراف
و اکناف عالم است و در منزل سیوم آب است که بقدر سه چهار
چاه مستحکم بهمین وضع آماده سازند و تدبیر منزل چهارم که از طول مسافت
حیثیت چنین مقرر نموده اند که ازان عالیجاه مردم را از اطراف طلبیده
شعبه از نهر مرو تا به [illegible] فرسخ کنده پیشوا ببازند و در آخر آن حوض
بزرگ که فی الجمله عمق هم داشته باشد بکنند که آب شعبه مذکور در میان
آن حوض جمع شود که همان مکان مضرب خیام خواهد شد که در صورت
منزل چهارم هم زیاده بر یازده فرسخ نباشد و در دیگر مهندسی ازان
منتهی باشی حکم شد که برای حاکم مرو فرمان دیگر شود که هر قدر زر
دیه شتری و قاطری یعنی جمال در شهر و ده بهم رسد از مردم عاریت
گرفته و از مال سرکار بهر قدر که توانند بار کنانیده از آب همان
حوض بزرگ که در نهایت نهر جدید درست خواهند کرد برداشته نموده
تا پنج فرسخ پیشوا فرستند که تا در وسط راه تشنگان لشکر سیراب شوند

چنانچه حاکم مذکور جمیع فرمایشات صاحب الامر بعمل آورد اکنون آمدیم
بر تحریر اطراف چارجو که در آنجا حدود زراعات نموده بود بدانکه عرض
آن بیابان ریگستان مسطور و جنوبی حدود دار الملک بلخ بمسافت
دوازده منزل و شمالی سرحد خوارزم بمقابله هشت منزل فاصله دارد و
و شرقی آن دریای جیحون و اطراف دریا قبة الاسلام بخارا دریای
جیحون از جانب جنوب بسمت شمال جاریست و اول در محاذی
چارجو از آنکه در نواحی بلخ بود کمتر دیده شد و در حدود خوارزم
از نصف هم کمتر می شود و در ایام زمستان آب منجمد میگردد و سبب
تقلیل و کمی آب اینست که در وسط راه نهری عظیم کنده است و آب را از
اطراف و جوانب برده اند و بعضی بر منوال در حدود دشت قبچاق
و قرقلپاق است در بلاد مذکور تمام خرج زراعت می آید و اگر در بعضی
اوقات آب زیاده میشود بشر گذشته در میان ریگستان جذب
میگردد و بعضی مورخین سلف چنین نوشته اند که در بحیره خوارزم
داخل میشود و بحیره را در هندی جهیل گویند و آب دریای جیحون که
حوالی شرقی ملک ماوراء النهر است از سمت خجند و بناکت که بتاشکند
موسوم است گردیده جریان میسازد و طرد آنجا بجانب ترکستان رفته
بدستور جیحون در میان ریگ منجذب میگردد و در بعضی جا دریای

سیحون را دریای خجند میگویند و رود شاش نیز میگفته‌اند
زیرا که نام تاشکند در زمان سابق شاش بوده است غرض که
درین ایام بسبب اینکه نهرهای عظیم ازین دو دریا بریده باطراف
برده‌اند تا بحیرهٔ خوارزم نمیرسد تا بدریای مازندران چه رسد
زیرا که بعضی نوشته‌اند که از بحیرهٔ خوارزم گذشته واصل دریای
مازندران میشود بنده که از رؤسای خوارزم و ساکنان آن سمت
استفسار نمود چنین ظاهر نمودند باقی العلم عند الله و مدعا از ارقام
این کلمات آنست که انهار کبار و رودخانهای اعظم سند و هندوستان
و فرات و دجله و غیره دیدیم که بدریای شور ملحق میشوند و آب جیحون
و سیحون برخلاف دریاهای دیگر همه بخرج زراعت و کشتکار می‌آید
و شرقی جیحون ملک ماوراءالنهر که عبارتست از بخارا و سمرقند و تاشکند
و حصار شادمان و کش که شهر سبز است و نخشب که اکنون قرشی گویند
و آب جیحون بدستور فرات و گنگا هاضم و گوارا است و غربی دریای
مذکور سرحد خراسان زیرا که بلخ هم داخل خراسانست و دیگر
از جمله وقایع اینست که ابو الحسن بیگ داروغهٔ کشتیهای غله معروض داشت
که غله سرکار بعد از جوال بسبب رطوبت کشتی ضایع میشود و اینهمه جوال
که تمام غله را کفایت کند نیز بهم نمیرسد درین باب هرچه حکم شود سلطان

بعد از تامل فراوان از خاقان استفسار نمود که پیرهن و زیرجامه که
از مال سرکار برای فروختن از ایران فرستاده اند چه قدر باقیست
مشارالیه معروض داشت که پانزده هزار پیرهن و دوازده هزار
زیرجامه که عبارت از ایزار باشد موجودست حکم کرد که جوالها در روغن
کشتی نمایند که غلات را در میان آنها پر کرده بالای جوالهای که در
کشتی برای محافظت غله تعبیه کرده اند بگذارند که از رطوبت ضایع
نشود والفتوح آمدیم بر تحریر اتفاقات حسنه بعد از تسخیر خوارزم از مردم
آنجا معلوم شد که فوج اوزبک خواسته بودند که در بین راه کشتیها
های غله ریزش نموده آتش بکشند چون رسیدن بجای خوشان ترکمه
در روز روشن ممکن نبود لاچار در شب تاریک داخل فوج ایران شده
مشغول تفحص و تفتیش کشتیها گردیده بسبب استیلای رعب و دهشت
پیرهن و پاجامه پر از غله را که میان کشتیها گذاشته بودند گمان
مردم نمودند و در تمام کشتیها که از هزار متجاوز بودند دانستند که
مردم خوابیده اند و سوای آنها شش هزار سوار دیگر در کنار دریا خیمه
زده اند چو آن جاسوس پراکنده شدند که فوج ترکمن از عهده این قدر مردم
که در کشتیها خوابیده اند چگونه خواهند بر آمد لهذا به تعجیل خبر کثرت
قزلباش بخوارزمیان رسانیدند از اراده که نموده بودند مانع آمدند

والا افواج اوزبک البته کشتها را پیش خواستند و درالصورت لشکر
قزلباش هلاک میشد فالاصه کلام اینکه سلطان بعد از مرخص نمودن
رضاقلی میرزا مشغول تدبیر رفتن خوارزم گردید چون از چارجوی تا حد
خوارزم بیشتر جنگل نیستان و بیابان و ریگ است لهذا اندیشناک
شده که اگر احیاناً لشکر بدستور معمول متفرقه براه برود و هم آن است که
فوج اوزبک واقف نشیب و فراز انجا بوده اند در جاهای کمین
کرده دست برد نمایند درین صورت مصلحت این است که به هیئت
مجموعی آمدیم برا ارقام تفصیل طور رفتار ثبت و آن این است
که مردم سپاه را چهار حصه نموده بچهار سمت تعین فرمود که هر کدام
از جانب مفوضه خود خبردار باشند و گروه متعینه تمن و ساربانان
وضع راه میروند که اسب ها را یکی بعد از دیگری گذاشته باشند
مانند دیوار باشند و فرقه پس و پیش سر اسب ها برابر یکدیگر ایستاده
قدم بقدم بروند و اگر احیاناً اسب کسی از مکان مقرر پیشتر میرفت
یا عقب میماند نقصان سر سوار را تبرزین میکوفتند و در میان
این چهار دیوار سوار این جبر را تمام بنگاه و اسباب دکاکین تجار
شاه و سپاه بهیئت مجموعی راه میرفت و تمام لشکر قدغن نمود
که احیاناً جماعه اوزبک نظر انداز میشاید که انهر سلسله خود میرود

نمایند و بکولی خبر ایشان مدافعه نکنند تا وقتیکه فوج طرح ما بین نداشت
نبود بر رسم چنانچه بارها درین راه سپاه آن نواحی نمودار شده
بودند نظر بر استقامت و عدم انتشار سواران هیچ دلاوران دو
کردار مایوس گشته معاودت نمودند و توپچی باشی را بجمعیت
شش هزار سوار از کنار دریا مقرر فرموده که همراه کشتیهای غله
و توپخانه بوده در برابر لشکر راه سپرده باشند و جمعی از فوج طرح
مصمم نمودند که در عرض راه از هر جانب خبردار باشند و هر طرف
جنگ واقع شود امداد نمایند مقالت فصل نوزدهم نهضت موکب
پادشاه بسمت خوارزم بعزم رزم در اواسط شهر شعبان که آفتاب
در برج عقرب بود از منزل چارجو حرکت نموده بوضعیکه بالا
مذکور و مرقوم شد متوجه خوارزم گردیدند بنابر حزم و احتیاط
قدغن فرمودند که احدی قبل از طلوع خورشید جهانتاب از جای
خود حرکت نکند و چون بیت رفتن بغیر از آهسته و هموار
ممکن نیست لهذا در سه چهار روز تملکی ۳ فرسخ راه طی میکردند
و بسبب نشیب بودن خاک آن سرزمین و درهم رفتن افواج هیجوی
گرد و غبار در چشم مردم میگرفت که رفیق همسایه را از دور می
شناختند و خاک بجائی رسیده بود که گویند که مثل غبار باشد و باد

نسیمی منتشر گردد و اکثر مردم را بو خور گردد و غبار رنج چشم هم رسید
و بعد از قطع مراحل غیر مأمول وارد موضع فتنه که اول آبادی خوارزم است گردیدند بلجوشد فتنه تسر لکه شهر یار نیز آبده و از در لب
جویبار مکان دهات تمام غلات را بقلعه برده و کاه را آتش
کشیده بودند که موجب ایذای قزلباش خواهند شد اهل ایران
دلیری که از قدیم داشتند خاطرشان آنها را انجا که سپاه برابر مسکر دند
و شکفتند که هر چه عوض باشد کله بیاندازند و بعد از حرکت بدل زده قتل
به روز چهارم سر و نجات قلعه هزار اسب مضرب خیام گردید بهم دررو
توپچی باشی مأمور شد که مدور قلعه توپخانه کشیده محاصره نماید چنانچه
سپاه ایران قلعه را چون حوادث روزگار از اطراف
و جوانب فرو گرفتند تا دو روز حرکت توپخانه نشده ماند چون مردم
آنجا تعجیل از نزول لشکر ایران نیستانی را که چهار سمت قلعه محیط
است همچو نیز آب کرده بودند که از هیچ جا که سوار و پیاده نفوذ
از بس زیکه افواج قزلباش ممکن نشد که یورش نمایند و گاه گاهی
توپ هم بسبب بعد مسافت کارگر نمیکردند درین بین جاسوسان
نادرشاه خبر آوردند که ایلبارس خان والی خوارزم و محمد علی عشاق
که سپه سالار است مع عیال و اطفال و اموال و اثقال در قلعه خیوق

تشریف دارند چون این قلعه سر راه مستحکم بود لهذا مردم سپاه را بواسطه
محاربه در اینجا گذاشته و خود منتظر نشسته اند که اگر احیاناً عساکر
ایران متصرف قلعه هزاراسب شوند ایشان از خندق گریخته بسمت
قره قلپاق وغیره که از حدود دشت قبچاق است فرار نمایند و صاحب
اسباب تجمل و صاحبان جاه و حشم را رفتن آن طرف در موسم
سرما ممتنع و در بهار دشوار است نادرشاه ارباب و اصحاب جنگ
دیده را طلب داشته رونق افزای بزم مشاوره گردید هر یک از
مدبران دور اندیش بمقتضای شعور خود چاره کار معروض داشتند
سلطان از اندیشه هر کدام حرفی اخذ کرده و با دلیل عاقل
تدبیری اندیشیده پنجهزار سوار جرار را از تمام لشکر منتخب و ممتاز
نموده بایلغار روانه قلعه خندق فرمود گروهی دلاور جوشیر زبان
همه دل پر از کین تورانیان و ابوالحسن بیک اردوغه باز را که مامور
که در میان لوطی و اجلاف شهرت دهد که علی الصباح بندگان شاه
نظر بر [illegible] این نواحی فرموده متوجه خراسان خواهند شد و
روز دیگر بعد از کوچ نادرشاه سپاه قلعه هزاراسب بیرون آمده تجاهل
هنداول فحش میدادند که تسخیر خوارزم بدستور هندوستان آسان
نیست عمری باید که یار آید بکنار نظاره های ساده دل دار ز کیاری

فلک کینه جو غافل بتکرار این گفتار معمول اشرار دلها خالی کرده بقلعه
مراجعت نمودند اکنون آمدیم بر تحریر سرگذشت ایلبارس سرکشیده
والی خوارزم از ایلغار افواج جرار ایران دیار اطلاع یافته
نظر بر عدم فرصت گریختن را مناسب ندیده مستعد محاربه شده و
خلق بسیاری از جانبین طعمه تیغ بیدریغ تمدگر شده و فوج اتراک
آثار غلبه ظاهر ساختند نزدیک بود که اهل ایران منهزم گردند
درین اثنا نادرشاه بر این حال مشعر وقوف یافته به تعجیل تمام
با هشت هزار سوار ایلغار فرمود بعد از ورود سلطان سپاه ج
خوارزم تاب مقاومت نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و ایلبارس
خان پاس ناموس و بواسطه حفظ عیال و اطفال متوجه قلعه
گردیدند و محمد علی بیک عشاق باشی خطاب دست از زن و بچه برداشته
نجات خود تحفه قلپاق گریخت هرچند افواج قزلباش تعاقب نمودند فایده
مترتب نشد و بعد از اجتماع عساکر متفرقه توپچی باشی مامور شد
که قلعه خنوق را محاصره نماید چنانکه تا سه روز از جانبین تفنگ و توپ
و قمپاره زدند توپ اندازان ملک الموت بودند چو کردند گرم آتش
رزم را فکندند بازوی خوارزم را آخر الامر ایلبارس خان نظر
بر انهدام بروج قلعه و عاجزی عیال و اطفال خود و خلایق قراری و

و قلت افواج صاحب سیف نموده قلعه را حواله قزلباش نموده حسب الحکم
سلطان مع اولاد و توابع مخصوص حواله جارچیان محبس گردید بواسطه
اینکه سابق برین ترکمن الجا باستصواب والی خود حدود خراسان را
تاخت نموده زن و بچه آنها را باسیری می بردند چنانچه در خانه
ده دوازده کس از مردم خراسان اسیر بودند و کار روز را عبارت
و کندن نهرهای عمیق که از دریای جیحون بریده باطراف و جوانب
خوارزم آورده اند بعهده همین اسرای ایران گذاشته بودند که
بزرع و زراعت مشغول کنند و کاشتن باشند و بسبب تاثیر آب و هوا
آن زمین شکل و شباهت اسرای مذکور یعنی هیئت و صورت ترکمه
توران شده بود و بعضی پس شصت ساله بودند و میگفتند که ما را
طفل از خراسان آورده بودند روز دیگر یلبارس خان تقید نمود
که اسرای ایران را از اطراف و اکناف خوارزم طلبداشته تجمع
سازد چنانچه در عرض دوازده روز هفت هزار کس از زن و مرد پیدا شده
بود و تعداد اشخاص باین تقریب معلوم شده که نادرشاه بسر نفری
پنج دینار ایران که ده روپیه هندی باشد از وجوه تصدق داده بود
و بنده در تقسیم زر از جانب ناظر بعنوان امینی حاضر بود و بعد از تقسیم
زر حکم کرد که همه را روانه خراسان نمایند و در سر منزل آذوقه از مال

سرکار میداده باشند ولیکن بدستور امرای که در ماوراء النهر بودند بست الفت
انجا و استماع اخبار وباد ایران وباد جمع از راه برگشته آمدند و برخی نخست
شدت سرما و عدم سرانجام در عرض راه حق را لبیک گفتند و باقی بحران
رسیده از آمدن پشیمان شدند دیگر از جمله وقایع اینست که قبا قلی بیک
جارچی باشی مامور شد که هفت هزار کس از زن و مرد مردم خوارزم
اسیر نموده اند از راه دشت که اقرب طرق است به مولودگاه برساند
که دران شهر تازه بنیاد متوطن شوند تا قدر عافیت معلوم شود و بری
بهتری معلوم باشد و محمد تقی خان مستوفی الممالک امر شد که بر تعیین
مولودگاه جنوق آباد می نوشته باشند زیرا که در میان اسلم
بیشتر مردم جنوق بودند و جنونکی مولودگاه بعد از این بقید تحریر
خواهد آمد خلاصه اینکه نادر شاه از تسخیر قلاع خوارزم با وصف
وفور مشقت و عدم منفعت زیاده از ان مسرور و مبتهج گشته که بقلم
توان آورد هاتچه هر روز با اهل نشاط و ارباب طرب هندی و
ایرانی و تورانی و رومی و گرجی که در رکاب حاضر بودند بساط نشاط
و انبساط گسترده طرب انگیز و فرحت افزای خواص و عام شد و
بندگان ایلبارس خان با عیال و اطفال در محبس نشسته بانتظار حسرت
میسوخت تعز من تشاء و تذل من تشاء در این ایام اعظم معموره

خوارزم اورگنج و خنوق و هزار اسب بود و دیگر آنکه چون پادشاه ذره
ناوصف کمال جهل و جباری این عطیات عظمی را محض از فضل و کرم
واهب متعال جل شانه تصور نموده سجدات شکر بجا نمی آورد کام
دل بهره مند گردیده و بعضی سرداران لشکر ایران این فتوحات را
تسخیر شجاعت و مردانگی خود انگاشته کلمات غرور و تکبر بانیع دیگر
مذکور میکردند لاجرم کاسه سر سران شکسته قریب و سه و پنج نفر از
مین باشی و یوزباشی و ده باشی بتیغ بیدریغ نادرشاه راهی شهرستان
عدم گشتند ولئن کفرتم ان عذابی لشدید تفصیل این مجمل آنکه
بعد از تسخیر قلعه خنوق بقدغن تمام جار زدند یعنی منادی نمودند
که احدی از مردم لشکر متعرض احوال سکان خنوق نشود سپاه
ایران باوجود امتناع سلطان بطمع آنکه بدستور شاهجهان آباد مملو از
زر و جواهر خواهد بود شروع بتاراج نمودند بعد از تجسس بسیار بغیر از جو
و گندم و پوستین های پر از کیک و شپش بدست آن نابکاران نیامد
از نحوست بی برکتی پشیمان شدند درین اثنا نادرشاه بر اغوال و بهم
آن مجهولان اجل گرفته اطلاع یافته حکم کرد که فرقه غلامان بندق
بند و تفنگچی رفته الجماعه هرزه را بحضور آرند و هر کس از مین باشی
و یوزباشی و ده باشی را می آوردند به تیغ بیدریغ بار سر و سرداری را

از گردش بر زمین انداخت و سایر الناس را کوفت مجروح بینی بریده

مرخص ساخت و بعد از غروب آفتاب عالمتاب دست از قتل خواص و عوام

باز کشیده حکم کرد اجساد سرداران بی سر را با دو دو روز در بیرون

کنک خانه که گذرگاه صغیر و کبیر است مع یراق و لباس بگذارند که

باعث عبرت و تادیب دیگران گردد چنانچه مردم از مشاهده این احوال

سراسر خلل بحال شدند و بنده عاصی محرر این اوراق فی اغراق

در آنوقت حاضر بود و تماشا قدرت ایزدی مینمود که با وصف اینکه

یکی متنفس از قاتلان و مقتولان با وجود خوش نبود اما احدی را یارای

آن نبود که نظر و از آن حیص و بیص بخیال فاسد دور و نگاه کند برادر

برادر را و پسر پدر را گردن میزد و دم نمیزد و بعد از چند روزی

ملا دمان السلطان خان را در خفیه خفه کرده از تشویشات این حیات

فانی نجات داد و عیال و اطفال او را همراه برد چون از ردهه

دلافزا زینی ملک مرغوب که آن ارض بهشت جرعه نشاغر زر زند نهر جاری تماشا

اماکن و باغات انجا کوی نموده شد هر چند معموره های خوارزم

دریا کنوکی و وسعت عمارات تکلفی ندارد فاما آب و هوایش در نهایت

خوبیست و صحت مزاج و قوت بدنی ساکنانش شاهد این است

و اکثر زنهای اندیار در اسوقی زنهار ستور زنان مردان افغان کمتر

میباشد و بعضی را مطلق نیست و این امر از اسرای الخاکه بخراسان
فرستاده بودند تحقیق و تفتیش نموده تقلیم آوردند که کنیزهای اندیار
را که آثار موی زهار مطلق نزد خود شان نبود موجود متوطن قرقلپاق و از
اقوام قلماق و دشت قبچاق بودند و نیز می‌گفتند که فرج انها مانند
روی شان گرد و مدور میباشد اما این امر ندرت و انهم مدور
حقیقی نه ملک مایل شد و بر از پیران جهانگرد کهنه سالان درین فن
فروکه استفسار اینمعنی نمودم جواب دادند که در بعضی معموره های
دشت که سمت شمالی واقع اند زنهای گرد فرج میباشند و در بعضی
کشورهای حبشه هم میگویند که این صفت [illegible] این بیان ایهان ندارد الحوال
قصه پرسش سلطان بخوان تفصیل ذکر معاودت سلطان ایران از خراسان و مرد عجایبات
نداز رسید و بعد ملک محمد طاهر خان را که از اولاد چنگیزخان بود و والی الخوارزم مأمور نمود
در کمال سرعت بازپس برف از خیوق کوچ فرموده از همان راهی که رفته
بودند معاودت کرده و از چارجو که قبل ازین ذکر آن قلم آمد گردید در انجا
خواهر ابو الفیض خان والی توران را که مادر شاه در عقد خود آورده بود
طلاق داده معه زیور الات مرصع بجواهر و انواع اجناس و نقود دیگر
زکر فیلها داده بخدمت برادرش فرستاد و دختر جانمد کور که در حباله
علی قلی خان برادرزاده سلطان بود شوهرش نمانده جوانی و خوبی انرا

همراه برد یعنی خذ ما صفا دع ما کدر مختصر اینکه بعد از توقف شش روز
از چهار جو کوچیده از بیابان راه بیابان که ذکر آن مفصل بقلم آمد متوجه
مرو شاهجان شده و بمشقت بسیار قطع آن مراحل مهلکه حاصل نموده
بمروچاک مرو خیمه گاه شاه و سپاه گردید در بین بیابان افاغنه یوسف
زئی که پیاده بی سرانجام بودند بسیاری هلاک شدند و بلده مرو فی الحقیقت
مدینه با صفا بوده است و در ین ایام بسبب تعدی حکام بدستور هراة
خراب افتاده بود در صحن خانها زراعت میکنند و ویرانهای سابق
لهی تخت سلطان سنجر ممدوح حکیم نظامی بود و اینها را بیابان بادر آن
بدستور بلخ و هراة ما بین مرو و بخارا علامت الفضائل حدس است
و بعد از اقامت دو روز از آنجا کوچیده رو بوطن خود آورد در کمال
شده ترکمانواره قصبه کلاه گردید که خدایان آن نواحی هر کدام دو حقیقت
جوراب پشمی و یک رأس برهٔ املک پیشکش آوردند بعطای خلعت و انعام
بهره اندوز شدند لیکن چون مقرر بود که پیشکش هر صغیر و کبیر از قلیل
و کثیر در دفاتر مرقوم و محسوب نمودند مرغوب طبع سلطان نمود
و امثال صحیح نسبت به آنجا رانش یکنانه منع فرمود در اکرام انعام افزود
روزی از روزها میرزا محمد ابراهیم اصفهانی صاحب اختیار کارخانجات
بیوتات مجموضد است که حسب الحکم شاه بنشاه راه برای سرکار والا هم.

جمیع اجناس اشیا از ماوراء این جا خریده می شود ولیکن بهای خرید را
مضاعف معمول میگویند سلطان متبسم شده فرمود ما گران فروشی
هم وطنی های خود خریداریم بدین صورت رضای انها اهم الامور شمرده
بعمل آیند اکنون آمدیم بر تحریر اوصاف قلعهٔ خداآباد کلات که فی
الحقیقت از جملهٔ عجائبات کارخانهٔ امکانست که نهان حضرت قادر مطلق
جل شانه بید قدرت کاملهٔ خود بیواسطهٔ کارکنان ظاهری از جبال
فلک امتثال ذکوه های آسمان فرسا ترتیب داده سبحان ذی الملک
والمعجزه کلات قلعه ایست که چهار طرفش کوه های عظیم است
از طرف بیرون سنگ تراشان جا بجا بدست قدرت قادر بیچون
جای باکندن سنگ بریده یکجا ساخته اند تا بمرور کنند حیوان و انسان
چه رسد و راهی بجانب مرو واقع است دروازهٔ عظیمی برساخته
اند و چهار پاسبانان معتمد و دیده بانان معتبر تعین شده که لیل و نهار
از دخول و خروج اخیار و اشرار خبردار باشند و دره که بیرون
دروازهٔ مذکور است بدستور قلعه از غرائب روزگار است زیرا که
کوه های عظیم بنحوی از هر دو جانب بهم آورده اند که از مشاهده
آن حواس ناظر منتشر می شود و سوار آن را می باید که باحتیاط تمام
یکی از دیگر هم در میان آن دره راه بروند تا بدروازه اندر روی

از روی ارض خرج هویت زنگی رنگش بوست شده زمور و نهرانی که
معموری آنجا موقوف بر تمامت آن نهر آبی که به سمت مشهد است
داخل میشود و مخرجش قریه مذکور جانب مرو است ولیکن آب
این نهر است اینکه که در بعضی اماکن از بالای معدن گچ جاری بود
باعث ضرر میشد نادر شاه بحاکم آنجا قدغن فرمود که اصلاح آن
بر ذمه شماست چنانکه مجرای این نهر آن ابراز از راه دیگر که معدن
گچ نبود آورده مورد عنایات گردیدند و قلعات و قلاع قصبه آن
با مضافات دار القرار قندهار حاصل اینکه خزانه و جواهر خانه
زیادتی را در همان حصن حصین گذاشته از راه مولودگاه متوجه
مشهد گردیدند و مولودگاه بوده است که مابین کلات و ابیورد که
سلطان در آن قریه تولد یافته است و حسب الحکم بر قطعه زمینی
که متولد شده گنبدی عالی بنا نموده اند و بالای آن سه کوزه
طلا یکی بر دیگری گذاشته اند چنانچه معمول همه جاها است و بالای
کوزه اعلی شمشیری از طلا ساخته نصب فرموده اند یعنی از اینجا
خروج نموده است و بعد از اتمام کوزه و شمشیر طلا در باب تحریر
تاریخ آن معمار الممالک اینجا در تردد شده که آیا تاریخ تولد نویسیم
یا تاریخ حالی اخر کار در شاه به خدمت مولود تا عود معروض داشتند

سلطان متبسم شده فرمود که ای معمر در هنگام ولادت من اینهمه طلا
در تمام ابیورد و کلات بهم نرسید چه جای خانه ما چرا تاریخ حال نمی
نویسید که مقرون بصدق و راستی است و آنجا شهری بنا نموده اند
برقعه ثانی جهان آباد اما نه بوسعت آن ملکه همگی بقدر ربع شهر پناه دار الخلافه
خواهد بود و جوی آبی از میان بازار جاریست و شهر مذکور را اول مولود
گاه نام گذاشته بودند لیکن بسبب قحط الرجال بخوبی آباد نشد چون
درین ایام مردم خوارزم را جبراً و قهراً کوچانیده در آنجا مسکن
نهادن مصمم فرمودند لهذا الحبوق آباد مسمی کردند و ابیورد قصبه معمور
و الحال آنرا باورد نیز گویند چنانکه اسمش باوردی مشهور است و بعد از اقامت
نه روز از مولودگاه کوچ نموده در عین بارش برف غره شهر
ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه وارد مشهد مقدس گردیدند
امور یکه در اقامت آنجا بظهور پیوست اجمالا قلمی میگردد اول آنکه
بواسطه وقوع بعضی وقایع که بخوبی محقق نشده مزاج سلطان از رضا
قلی میرزا پسر بزرگ خود کدورت زیادتی بهم رسید حکم شد که تمام
اموال او را ضبط نمایند و در بلده طهران محبوس نمایند دوم آنکه صفدر
ایلچی خان محمد شاه از هندوستان رسیده بود اینجا و ارمغان مرسوله امرا
[illegible] قمر الدین خان وزیر اعظم هندوستان و سایر امرای آنجا

از نظر گذرانیده بانعام و خلعت سرافراز گردید سیوم اینکه حکم
سلطان صادر شد که سنگ قبر امیر تیمور صاحبقران در دروازه های
نفت جوش نیز بدر انداختند که از سمرقند آورده بودند و قبل ازین
وگر این تقدیم آمده است نشاید که باز بهمان وضع بسمرقند رسانیده بجای
خود نصب و تحکیم نمایند و درین آوردن و باز برگشته فرستادن مبلغ
بسیاری بخرج رفت و شهر شاه مشهد خالی از غرایب نیست زیرا که دیوار
های شهر بخلاف حصارهای دیگر مربع و مثلث ساخته اند بواسطه
آنکه اگر دشمن متوجه یک برج شود چهار سال برج نمی‌توانند امداد
و اعانت برج محصور مذکور خواهند کرد فی الواقع طرفه تدبیری بکار برده اند
و مرقد منور و روضه مقدس حضرت امام الجن والانس امام موسی رضا رضی الله
در وسط شهر است و گنبد مبارک نهایت عالی و از رفع و درین عمارات مسجد
سایر اماکن و کارخانجات در کمال وسعت و تکلف ساخته اند و بلوار
کلان که در محاذی روضه منوره بود داخل صحن نموده و بهر دو جانب
دروازه های عظیم مرتب کرده و بازار سمت غربی را که دولتخانه
پادشاهی بآن طرف است خیابان بالا گویند و راسته بازار که جانب
شرقی خیابان پایین نامند و باین جهت نیز آنکه در میان خیابان
یعنی بازار کلان جاریست در وسط صحن روضه مقدسه گذرد و بالای

مرقد منور آن سرور عالم مقدار درین پرورسه ضریح گذاشته اند از آن
جمله ضریح کلان را از فولاد جواهر دار است میگویند که مبلغ خطیری صرف
آن شده و اگر از نقره خالص میساختند زر کمتر بخرج می آمد و ضریح دوم
که اندرون ضریح فولاد است از طلا مغشی است و ضریح سوم که قبر
مبارک که در میان آنها واقعست از صندل ساخته اند و این سخن که در
اکثر بلاد مشهور است که گنبد آنحضرت را خشت های طلا بکار برده اند
اصلی ندارد دیگر خشت های طلا عبارت از سکه های مس مطلا باشد که
دور گنبد مقدس چسبانیده اند مشهور است که در شاهجهان آباد مسجدهای
ظفر خان روشن الدوله است و تا در [illegible] بعضی اماکن قدیم را مرمت
و پرداخت نموده و برخی را تازه بنیاد نهاده قبل از ورود مشهد
مقدس شبی جناب اقدس حضرت امام رضا علیه السلام را در
خواب دیدم در مکانیکه بیرون دروازه گنبد منوره است نشسته اند
ردا اشباه پوشیده و مردم بسیاری در اطراف و جوانب بعضی
نشسته و برخی ایستاده اند این گنهکار که از دور آداب کورنش
بجا آورده در حضور پرنور طلبیده حکم بنشستن فرمودند بعد از آن
خوان طعامیکه در میان آن انواع اطعمه چیده بود طلبیده بدست
و بزبان فارسی فرمودند طعام بخور و غم مخور که عمر تو بمطلب خواهد

و دران روزها اهم الامور واشرف مقاصد من این بود که مزارات
انبیا علیه السلام وائمه واولیا رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بیت الله
الحرام مشرف وسعادت اندوز شوم وانچه طلب نمیع وجه صورت
نمی بست وسخت تعجب مینمودم وبا خود میگفتم اگرچه دولت وصلش
چون منی نرسد باین خیال بمیرم که خوش تمناست . وصبح که از موطن
مشهد مقدس بتقریب دیگر وضع وصورت روضه ومسجد وغیره راکه
در خواب دیده بودم استفسار نمودم گفتند بلی بهمین شکل است از
تصدیق آن بیان عجب وجد ورقتی مرا غالب شد که شمه از ان بتقریر
وتحریر نمیتوانم آورد وطرفه سرور وانبساطی در خود یافتم که هرگز در عمر خود
نیافته بودم بی اختیار از میرزا محمد نعیم که زن عقیدتمند بود رخصت
گرفته همراه فراش باشی سه روز پیش از لشکر بمشهد آمده اماکن مذکوره را
بهمان دستور مشاهده نمودم حالت وجد وسرور آنچه بود دو چند شد
چنانچه مدت چهل و دو روز اقامت انجا به بهانه دیگر از دفتر خانه گریخته
در روضه منوره رفته بتلاوت قرآن مجید بشوق وذوقی میکردم که هرگز
نکرده بودم خدا تعالی آن حالت سرور وانبساط همیشه نصیب این گنهکار
ومحبان ودوستداران گرداند بحق النبی وآله الامجاد اگر بادشاه بر سر سبزه زدن
بباید بودای حجت سلطنت [illegible] وقبل [illegible] در اطاعت حالت وجد واضطراب

بعضی درویشان که در هنگام عبور با ایشان رو میدهد متردد بلکه و متفکر بودم
و بعد از وقوع این واقعه از انکار احوال ابرار توبه نمودم ربنا تقبل منی
انک انت السمیع البصیر اگرچه نوشتن و بخود نسبت نمودن این معانی ازین
بمعنی بیجاست ولیکن بر توقع این دو کلمه که متضمن دعاست بقلم آوردم
که شاید بمطالعه صاحبدلی در آید و به برکت زبان او بشرف اجابت مقرون
گردد و هر چند میدانم که ارباب باطن و اهل حق را خواندن این مزخرفات
مزخرفات چکار با ما از رو باعث نمیباشد اما کسی که خاک را بنظر
کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند ای سوخته ضبط این نفس کن
یکدم ز حدیث عشق بس کن مختصر اینکه نادر شاه مقبره که برای خود
ساخته بود بسمت خیابان بالا است و بعد از اتمام عمارات ظریفی بر
دیوار مقبره این شعر نوشته بود در صبح پرده هست خاشد نوای تو
عالم پر است از تو و خالیست جای تو هر چند مردم بمجرد خواندن خنده ها کردند
لیکن بعد از دریافت قباحت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد
باعث قتل جمعی کثیر خواهد شد به تعجیل حک نمودند دیگر اینکه شهر طوس
که بمسافت چهار فرسنگ از مشهد است خراب و ویران مطلق است ظاهرا
باعث ویرانی طوس بنا بر معموری مشهد خواهد بود و آب نهری که
از میان خیابان و روضه مقدسه میگذرد بیرون شهر صاف و در

کمال عذوبت است و بعد از دخول شهر گل آلود میگردد و بود نماده متوطنان
سایر بلاد در اینها مردم آنجا مباحثه و مطایبه در میان است چنانچه
شاعری در مقام مدح گفته بیت چون نگردد تیره در صحن حریمش آب جو
نامه اعمال مردم گشته میگردد در او و دیگران در مقام مطایبه و قالب
تمسخر هم چیزها گفته اند و فیمابین مردم خراسان و عراق و فارس و غیره
مطایبه بسیار است و در مادن همدگر ابیات بی شمار متضمن هجو گفته اند
حقیر دیگران مناسب ندید و دست از طول قلم آن بار کشید و شرقی
ایران سند و کابل و ماوراء النهر و خوارزم است و غربی ولایات
روم و عکفور و شام و شمالی ولایات ارس و بحر خزر و دشت قبچاق
است و جنوبی بیابان نجد است و در سلطنت ایران ممالک هست مشتمل
خراسان و عراق عجم و فارس و آذربایجان و مازندران و هر ملکی
مشتمل است بر چندین شهر و قصبه چنانکه در سلطنت هندوستان اور
و دکهن و گجرات و بنگاله و راجپوتانه و غیره و معمورههای خراسان
عبارت است از دار السلطنه هراة و فراه و مشهد و مرو شاهجهان
و مرورود و سبزوار و نیشابور و استراباد و قوچان و ابیورد و تون
و طبس و جام و لنگر و شهرهای عراق عجم دار السلطنه
اصفهان و کرمان و کاشان و قم و همدان و کرمانشاهان و قزوین

وطهران و ورامین و یزد و معموره های فارس سواد اعظم
دار العلم شیراز است و سوای آن مثل کوه گیلویه و جهرم و بندر عباسی
و بلاد آذربایجان تبریز و گنجه و قراباغ و شیروان و شماخی
و نخجوان و ایروان و اردبیل و در مازندران مثل ساری و
اشرف و بارفروش و معموره های گیلان که جیلان
عبارت از رشت و لاهیجان فصل در بیان توجه سلطان
بسمت مازندران بهشت نشان و تحریر وقایعی که اتفاق افتاده
بعد از اقامت چهل و دو روز در کمال شده بود و پادشاه
بهشت از مشهد کوچ نموده از راه قوچان که از بلاد مشهور
خراسانست متوجه دار المؤمنین استرآباد گردیدند هوا از منع
زمستان پر ز برف زلزله بردی شوی کوش حرف و در این راه
بعلت کثرت بارش باران و گل و لای و تنبلاق که بندی یا دلدل گویند
اکثر مردم نظر بر عدم بار گشتن دیگر نموده شتر از میمه اسباب که
در خلاب مانده شده بودند انداخته رفتند روان گشت لشکر
چو کشتی بر آب فرو ماند استر چو خر در خلاب علی الخصوص در دره
گرا ایلی عسکر سه روزانه و اسباب باز گشته باشد مفصل این محل
نیست که بیجد دخول دره سطور از فور بارش باران آب رودخانه

رود خانه که فیمابین جبلین جاری بود بمرتبه طغیان نمود که عبور مرور
متعذر چه که ممتنع گردید و علاوه آن بلا خرابی دیگر اینکه بسبب پیچهای
رود خانه بیست و سه دفع عبور آن ضرور میشد و اینکه بکوهستان
تنگنات دو چار شده بود و نظر بر وفور باران و کمی اذوقه
و انسداد شوارع خروج و دخول صغیر و کبیر از کمان حیات بدتر از
ممات دلگیر گشتند نه پای رفتن نه امید ماندن بعد از یازده
روز سلطان دشمن جان انسان و حیوان خود به شولدی نیل
عبور آب جابکر نموده مردم را دران زندان عزرائیل که غوغای
رعدش کم از صوت اسرافیل نبود گذاشت و نظر بران آفات حکم
دروتش آمده حکم کرد که هر کس مقدور حرکت ندارد تا کمی آب فرات
انجا اقامت نماید و آفات انجا بدتر از قیامت دران دره
امکان بودن نماند بحر کشتی عجز مایین نماند مردم لاعلاج شده
نظر بر کثرت باران و عدم ماکولات دست از جان شسته بآب میزدند
و در هر معبر بسیاری زیر راکب و مرکب و اسپ و اشتر بغرقاب فنا فرو
میرفتند و اسباب و اجناس کارخانجات سلطان هم لب بلاک
دارنده و برنده بمعرض تلف در آمد و اینهمه نحوست اموال افت زده
هندوستان که عالمی را مع جان و مال قدیمی باب دبلکه بکلمه زد

مصر ویران کردد رو در وادی ایمن نهاد . بعد از عبور اقوامی لشکر ما هزاران
خواری نوبت بصعوبهای بیچاره رسید حضرت کریم کارساز غریب
نواز خلل خانه از اول شب تا بان موقوف کرده وات رودخانه
رو بکمی آورده چنانکه بوقت نصف النهار باطمینان تمام عبور نموده
سجدات شکر بجا آورده والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون
که کار مردم بندیست و با خدا سازیست . بهر حال بعد از خرابی بسیاری
از ان جهنم دره رهی یافته وارد استراباد کردید و ان شهریست
نهایت سبز و خورم لیکن عمارتش چندان مکلف و مزین نیست
بعد از شش روز از انجا کوچ نموده از راه مازندران بسمت
طهران کوچ توجه فرمود و از مردم معتبر چنین مسموع شد که راه
مازندران در زمان گذشته بسبب کثرت اشجار و وفور تلاق
بسیار صعب العبور بود و مترددین بکمال دشواری امد و رفت
مینمودند چون سلاطین صفویه را خصوصا شاه عباس همت
سیر مازندران پیش خاطر عاطر بود بنابر ان درختهای سر راه
را قلع و قمع نموده قریب دوازده منزل جاده را سنگ و گچ مرتب
فرمودند و در هر منزل عمارت تنها بنا کرده که محتاج خیمه نشوند زیرا که
بدستور بنگاله در انجا هم بارش باران بسیار میشود فقیرکه جهانگیر

پادشاه و خلیفه جهان با قلیلی از خواصان و مقربان و معتمدان
بسیر کشمیر جنت نظیر تشریف می بردند الشاق هم با برخی از خدمتکاران
و ملازمان بعزم تفرج و تماشای مازندران سفر نمودند و از جمله معموره
های مازندران اشرف جایی است دلپذیر و از سواد شهر تا کنار دریای
خزر مسافه خمس فرسخ است و شبانه آواز تلاطم امواج و غوغای
آب بحر مواج مسموع گوش نزدیکان بلده اشرف میگردد و مردم
آنملک این را دریای قلزم میگویند و این غلط است زیراکه قلزم در
نواحی روم است و کوه طور حضرت موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام
بر ساحل دریای قلزم افتاده است و قلزم بدریای محیط پیوسته است و
این دریای مازندران که در کتب سلف آنرا دریای آبسکون و دریای
خزر نوشته اند بدستور بحار سبعه بمحیط پیوستگی ندارد بلکه هر چهار طرف
خشکی و آبادی است چنانکه یکجانب مازندران و طرف دیگر استرخان
که بود از اندیار و سمتهای دیگر شماخرمان و دیلم و شیروان و در زبانی خزر است
و بکس و سمور از جهاز است همین دریا بایران می آید طول این دریا
دویست و هفتاد و پنج فرسخ است و عرضش دویست و بیست و پنج فرسخ
و میگویند حیت را العرض دشت قیچاق است العلم عند الله تعالی و لیکن
نسبت بدریاهای هند و روم و فارس و چین و غیره بالعکس کم ظرفی.

وعدم اتصال بدریای محیط شور و غوغای بسیار دارد و لیکن بسبب
بدریای هند و روم و بنابر اینکه الحق سکونت و خاموشی خاصه واصلان
وسیع المشرب است گوش غواص شنید از لب خاموش حباب
دم نگه دارد کزین به گهری نتوان یافت و خوراک ساکنان مازندران
برنج است و تخم ماکیانی و نان گندم آنجا سکر می آرد خصوصا شخصی
را که این چیزها نخورده باشند یعنی نان مازندران و بنگ هندوستان
وافیون کافران و مردم آنجا چنین اظهار کرده که گندم این سرزمین
فاطبعا مسکر نیست بلکه تخم تلخی از گندم است که این خاصیت دارد و
مخلوط با گندم دیگر مسکر گردد و اگر نیک آن را از هم بخوبی جدا کنند در این صورت
باعث اختلال حواس نخواهد شد و بعضی میگفتند که باد سموم بر مزارع
می وزد و این تأثیر از آنست شاید این حرف اصلی نداشته باشد
زیرا که در نواحی عرب باد سموم باعث پخته شدن خرما میشود و نه
موجب سکر و تخدیر مگر اینکه باد مازندران این خاصیت داشته
باشد و مردم ایران در حق ساکنان مازندران و لرستان عرب
نقلها مضحک بسیار که بر ایشان تراشیده اند اغلب که اینهمه طبع آرای
ظرفا خواهد بود و فی الحقیقه اصلی نداشته باشد مانند اینکه چون ما
مازندران اهل بهشت شان میگویند همین جهة خواهد بود که اهل الجنة بله و ظرفا

اتفاقیست که در هندوستان کشمیر را جنت نظیر و در ایران مازندران
را بهشت نشان می‌نویسند و اهل هر دو مملکت در حق این بهشتی
های بیچاره سرزنش می‌نمایند فاما مضایقه ندارد که حب الله
فی الدنیا غریب و فی العقبی علی المولی قریب چند از دوازده
روز از بلده اشرف کوچ نمودیم از روزهای همان رابعی که شاه
عباس بآمدند در میان جنگل ساخته بودند به سمت طهران متوجه
گردیدیم چون نادر شاه نیز با اتفاق اهل حرم به تفرق محل یعنی
به نسبت زمانه طی منازل می‌نمود و بعضی از مردم محل و برخی اطراف
طرب که از اول منزل تا آخر نغمه سرای می‌نمودند هیچکس در پس سر شاه
رفیق شاه نبود و غلامان و لشکریان به قرب مقاضه نیم کروه از
چهار طرف محیط شده می‌رفتند و در بن کوچه شد جنگل احاطه
بهم بسیار ممکن نشد در اثنای راه دو نفر تفنگچی شیردل مثل روباه
در میان جنگل پنهان شده انتظار قدوم سلطان می‌کشیدند بمجرد اینکه
لق لق پای اسپان اهل حرم بگوشش عیاران جانباز شاه انداز رسید
بیرون از زیر خجالت اشجار بیرون آمده مولازی بکشید و گولی خرابی شکسته
شاه نکشش نمودند خجالت که از گرفتن شکر دست مبارکش مجروح گردید
لیکن بکمال عیاری و حیله کار را آگاه فرموده مخص خوردن زخم گولی برگشت

جیب مرده تواز خود را از اسب بر زمین انداخت که از ضرب دوم کی
مصون ماند بمجرد افتادن سلطان دلاوران نادان بخیال آنکه
کار او را تمام کردند ضرب ثانی موقوف داشته معاودت نمودند
از مشاهده این حال شور شیون اهل حرم بگوش ندای طرب طرب طرف
که بمفاصله یک میدان از عقب می آمدند رسیده غوغای زنها
دوبالا شد در بعضی غلامان پیش خدمت که بعد از مردان ارباب
طرب محل تمرد ایشان بود بموجب اظهار خواجه سرایان بحضور آمده
در تفحص و تفحص آن قدر انداز کار خام کارش سعی بسیار کردند نفر اخر
بجز کوچکی خرابی بدبخت نیامد رسیده نواب عالی ... گذشت
و از بما هر روز تفرق رفتن موقوف فرموده بعد از وقوع این حادثه هر که
قهر از اس ... با امرای عظام مسئولی شد که آیا این کار بسر کدام
بیچاره خواهد شکست و ظن سلطان در حق که مبدل بیقین خواهد گردید
روز سیوم حسب الارشاد و امراء و نوا افغان را گرفته آوردند که این
حرکت بی برکت از اینها صادر شده است یا در شاه بعد از ملاحظه آن
بیکناهان اجل گرفته را مبلغ ده تومان که دو صد روپیه باشد انعام
داده بازنده و گریزنده اینها عتاب فرمود که عبث مردم بی تقصیر
را متهم ساختن چه فایده شد زیرا که من جزای خود را لواحق می‌شناسم

وبهمین دستور چند کس را باین امر شنیع منسوب ساختند لیکن سلطان
شهمان را بعطای انعام مسرور و مشعوف نمود آخر الامر بعد از مدت مدید
بتحقیق پیوست که رضاقلی میرزا پسر بزرگ شاه باتفاق و مشوره عبدالله
بیک پسر محمد حسین خان قاجار که در آنوقت خدمت نظارت
یعنی خانسامانی باو داده بود باعث این فعل ناقص شده است بعد از
زجر و توبیخ بسیار چشمهای عبدالله بیک و رضاقلی میرزا از بیخ بر آورده
محبوس فرمود و بعضی مردم سبب این عقوبات را چنین ظاهر نمودند که
در وقتی که در هنگام شورش در شاهجهان آباد شهرت انداخته بودند
که نادر شاه را شخصی کشته اند اکثر مردم که بهانه از شهر بر آمده بهر
اطراف رفتند خبر کشته شدن نادر شاه شایع و منتشر گردید تا
رفته رفته بایران رسید رضاقلی میرزا که نایب السلطنه ایران بود
از استماع این خبر اندیشه ناک شده که مبادا مردم ایران که از افراط
ظلم و تعدی بجان آمده اند بشاه طهماسب گرویده میرزا را از میان
بردارند بنابران مردم را به سبزوار فرستاده که شاه مسکین را با جمعی
پسرانش عباس میرزا شهید نمودند چون بغیر از اجازت سلطان مرتکب
این امر شنیع شده بود لهذا ایشان را بلا استثنا کور گردید مختصر اینکه تاریخ
بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار داخل
۱۱۵۴

دار السلطنه قزوین گردید و صحن خانه‌های این شهر نسبت به سطح زمین
گود است یعنی پست و نشیب و لیکن جمیع صحن‌ها یکسان نیست بلکه
بعضی بسیار عمیق هستند و بعضی کم چنانکه عمق قلیل سه گز باشد و زیاده
تا پانزده گز مثلا از در دروازه خانه که داخل دهلیز شوی میباید که به
نردبان پایین بروی که به صحن خانه برسی و باعث بر عمیق ساختن
صحن این است که باران جاری بر زمین افتند و مخرج آب باران و سایر
آبهای مستعمل در مکانیکه بیرون این شهر جمیع صحن‌ها است تربیت
نموده اند و صحن دولتخانه پادشاهی بر خلاف سایر خانه‌ها با سطح
زمین برابر است زیرا که شاه عباس تدبیر کاریز آب باریکی بر
روی زمین آورده اند که از میان خانه شاه و بازار کلان
میگذرد و غرض که مردم ایران قاطبات جاری هستند فصل دردکر
تحت این آیه جلیل و مترجم ساختن توریت و انجیل مثل ادریس در سفر
توران بتقریب اختلاف مذاهب اسلام واقعه الهدایه محمد الرسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم رکعا سجدا الی فی الانجیل
مذکور شده بود و شنیدگان از ملا باشی استفسار نمود بشارالیه معروض
داشت که علماء امامیه میگویند که اینجمله صفات مخصوص ذات
معدن الکمالات جناب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام

و فرقه سنت الجماعه می نویسند که هر صفتی از این اوصاف حمیده در
شان یکی از اصحابه کبار نازل شده است و ضمیر جمع و تعدد صفات
موافق اشخاص را متعلق جهت خود می سازند نادرشاه پرسید
که توریت و انجیل در جهان موجود است معروض داشتند که فرصت
نادرشاه احقاق این مسئله را موقوف بشهادت اسمای گذشته
مقرر فرمود میرزا مهدی اصفهانی کوکب تخلص در اوطان اهل
توریت و انجیل رفته هر دو کتاب مستطاب را بفارسی ترجمه نموده
بحضور بیارد حالکه نثار الیه بحری روانه نزول مقصود نموده بود
و از ترس سلطان کتب و در فور مشغول امر مامور شده در شهور که
شاه در بلده قزوین اقامت داشت میرزا مهدی از ترجمه
هر دو کتاب را بحضور بنده عاصی و هفت نفر عالم هر دو کتاب
بخدمت سلطان آورد چون درین ایام مصروف و متوجه تهیه
و سرانجام تسخیر داغستان بود لهذا مباحثه و احقاق مسئله سطور
را بوقت دیگر گذاشت و بعد از برگشتن از داغستان در
نجف اشرف با جلال فضلای فریقین نموده و علمای توریت
و انجیل را نیز بواسطه اثبات حقیقت و ادای شهادت در محفل
مباحثه حاضر ساختند بعد از قیل و قالی بسیار ردوبدل هستمار

و فضلاء اهل سنت جماعه بر علمای امامیه غالب آمدند و قرار دادند
که مذهب اهل سنت جماعه بر حق و مسلم الثبوت است و در اثبات
محضر نوشته و بمهر جمهور ممهور نموده نقول آنرا باطراف و جوانب
ارسال داشتند چنانکه بوساطت نواب ذکریا خان صوبه دار
لاهور که در جهش دولتش بود بهندوستان نیز فرستاده بودند
فاما الحمد تمهیدات بواسطه تالیف قلوب بود نه از راه دین و
مذهب خصوصا سوای استصوابهای رومیان که ایشان نیز در فند
مذهب معنا شدند حنفی که فضلاء و علمای آنها که افندی نامند در امور
سلطنت و بر تخت نشاندن پادشاه لا کلام [illegible] خواهی و عزل
و حبس سلطانی که مرتکب افعال غیر شرع شود اختیار زیادتی دارند
مختصر اینکه اهل روم از حرکت فریب و دغا نخورند هیچ وضع
طریق موافقت با او سلوک نداشتند بلکه همگی یکدل و یکجهت شده
در محاربه و مقابله سعی موفور زیاده از مقدور بظهور آوردند و یک
از جمله وقایع که در ایام اقامت بلده قزوین بظهور پیوست
رخصت نواب معتمد الملوک سید علوی خان حکیم باشی چون نادر شاه
قبل از تصرف هندوستان بمرض مراق و استسقا و طغیان سودا
گرفتار بود علاوه از ضعف و کبر اوصاف کمال حذاقت و دانائی آنجناب

را مسموع نموده که مثل علوی خان در زمان ما طبیبی از اطبای یونان
در ایران و هندوستان نیست بنابران نواب خانزاد از شاه
جهان آباد با عزاز و اکرام تمام همراه برداشت بعد از آنکه
بعد از حصول صحت و روانه شدن الله آباد چنانکه نواب موصوف
بخوشی وعده سعود بعون الله ان شاء الله بود و به یاد وصف
مدبر و از بهای شاه و خوردن ادویه خاطر خواه ازاله امراض
مذکوره فرموده بود و بر طبق وعده که حوزات رخصت نموده
این امر بر نادر شاه از مرگ بدتر نموده بکلمات شفقت و عتاب
سررشته سخن را بسلسله سخن بدر تغافل زد زمانی حدت مزاج
حکیم باشی بود بی اختیار از زبان ایشان برآمده که طبیب را در
صورت عدم رضای او نگاهداشتن مفاید محض است بلکه
موجب مضرت نادر شاه مضمون این افتاده منشی خاره
لاعلاج شده و سرانجام سفر داده مرخص فرمود کار که
بصلح برنیاید دیوانگی در خور نباید و درین عرض مدت رفاقت
بجمیع وجوه الفت را از همه کس معزز میداشت چنانکه بسی کس
در برف و آفتاب بیرون خیمه استاده میشدند و حکیم اندرون
خیمه می‌نشست و تخت روان خود برای سواری داده بود که برفاه

و از راه قطع منازل فرمایند و هر چه خود میخورد و می نوشید برای
ایشان نیز میفرستاد و امور دیگر علی هذا القیاس و بنده عاصی
محرر این اوراق بی سیاق که محض بارادهٔ بیت الله الحرام و زیارت
مقابر اولیای عظام ملازمت سلطان اختیار کرده بود بوساطت
حکیم باشی ترک ملازمت و حصول رخصت نموده برفاقت ایشان
متوجه حجاز گردید بادشاه از دار السلطنه قزوین حرکت نموده
برای استیصال اقوام ترکی که سابق برین ابراهیم خان برادر
حقیقی سلطان را در جنگ بقتل آورده بودند روی توجه بسوی عثمان
نهاد از آنجا که مردم ترکی از قدیم کینهٔ شجاعت در سر داکلی از رسیدن
باستماع این خبر دره های کوهستان را بانواع تدابیر مسدود نموده مستعد
محاربه شدند و این حقیر عساکر قزلباش را در جنگ و جدل گذاشته و خود
سالم و غانم بفضل ایزدی جل شانه متوجه کعبهٔ مقصود گردید
هزار هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا و دیگر حالات باقی ایشان را
تا اتمام حیات و دولت در باب چهارم اجمالا القلم نموده رقم
خواهد آورد ان شاء الله المستعان باب سیوم مشتمل بر تفصیل وقایع که در
دار السلطنه قزوین تا در و بصره و ملوکی که از بغداد متعلق آن ولایت
مشاهده شد و این باب نیز مشتمل بر فصول فصل در ذکر کوچ نمودن

از قزوین و متوجه شدن دار السلام بغداد بطور قافله بغیر لشکر

بتاریخ شانزدهم شهر ربیع الثانی مذکور از قزوین کوچیده
وارد همدان شدیم و در میان این دو بلد بمفاصله هفت منزل
است چون اعلیحضرت پادشاه فرمان واجب الاذعان [illegible] در باب مراعات
حکیم باشی بحکام و عمال نوشته بود از این رهگذر برفاه تمام قطع مراحل
نموده شد فی الواقع سرونجات همدان محل تفرج و تماشاست
سیما اطراف کوه الوند که بدستور کوهستان کشمیر از وصف مستغنی است
از شهر بمفاصله یکفرسخ بسمت غرب بنا میگویند که در آن دوازده
فرسخ است و نیز بقعه بسیاری از آبا و اجداد و اولاد و احفاد حضرت
میر سید علی همدانی رضی الله عنه کنار شهر متصل بآبادی و در میان
گنبدی که موصوف و معروف بگنبد علویان مدفون هستند
و سطح اندرون گنبد بدستور مسجد هموار است و در زیر آن
ته خانه وسیع ساخته اند که مدفن ایشان و بسیار بنا درست است
و سنگفرش کرده قبر زید ابن حسن رضی الله تعالی عنهم نیز در آنجاست
و راه ته خانه بنحوی ساخته اند که اگر سه چهار تخته بر آن گذاشته
بدستور سایر سطح فرش نمایند هیچکس سراغ آن ته خانه معلوم
نخواهد نمود و سابق بر این اخفای مقابر از ترس بعضی سلاطین

جابرکه در پی ایذای سادات افتاده اند باین موضع منمودند سبحان الله

همه ظلم و تعدی بود که مرده های زنده ها را از خوف مخفی میکردند پس بر سر زنده ها

چه میکذشته باشد حیات اسم قدمه را نوشته اند که بسیاری از

سادات صحیح نسب نظر بر کمال ایذای حکام بد نام ترک

اوطان خود فرموده در جزایر دور دست و اطراف فرنگ و

بطرف شرقی در کنار دریای محیط رفته سکونت اختیار نموده اند

سبحان الله قوم نصاری اسم خر عیسی را صلوات الله وسلامه علیه

بکمال صدق تبرک میدانند و این قوم اولاد اجداد پیغمبر خود را

باین وضع متفرق ساخته اند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

و این قصه پر غصه را کسی تا کجا بیان نماید که دفتر الذین حکایت

برات خلاصه اینکه خانهای اولاد حضرت میر سید علی رحمه الله

علیه حوالی کنبد مذکوره شده عاصی نظر بر صدق معتقدات ان مشار

نموده بعد فوت ایشان اکر بلا زمان کرامی بسمت کشمیر تشریف برند

مردم انجا قدوم میمنت لزوم را مغتنم شمرده بتقدیم مراسم

خدمتکاری خواهند کوشید ایشان بخولک فرمودند که سابق بر ان

چند کس از میان ما رفته بودند خدام خانقاه بزرکوار انها را کاد

قرار داده از شهر اخراج نمودند و مقبره شیخ ابو علی سیاه در شهدات

چون کسی مرمت نمیکند خراب و ویران مطلق است و نسبت علیهم در رو
دریان در موسم برف و باران ماوای سکان آنمکانست و مقبره
یهودا ابن حضرت یعقوب علی نبینا علیه الصلوة والسلام نیز
اندرون شهر از آن عمارات عالی دارد قصه کوتاه از همدان کوچیده
از راه طویسرکان و کرمانشاهان متوجه سمت بغداد شدیم
و کوه بیستون در عرض راه است و روز پنجم در میان کاروانسرا
که در میان کوه بیستون فرود گشته نزدیک تماشای سنگکاریهای فرهاد
شوریده سر نمودیم فی الواقع که جای عجب است که کوهی با نعظمت
بریده نشیمنهای وسیع و طاق بلند و حوض و شبیه خسرو و شیرین
بطریق جسم بهجوی تراشیده است که از مشاهده آن حواس ناظر
منتشر میگردد هرچند در باغ پادشاهزاده دارا شکوه که در بلده
لاهور است دیگر باغات و عمارات ممالک هند و روم سنگتراشان
جابجا بدست اقسام تصاویر سنگ رخام بهتر و شیرینتر از آن ساخته اند
اما فرهاد چون بحکم سلطان عشق مباشر این امر غریب شده باعث
کمال شهرت و نامآوری وی گردید و سنگتراشان دارا شکوه
وغیره محض بواسطه حطام نفسانی کوشیده اند لهذا از جهت گمنامی
بخود نوشیده اند خلاصه اینکه بیست و پنجم شهر مذکور وارد بلده

کرمانشاهان که ساکنان آن شهر جماعه کرد زنگنه اند گردیده و فرهاد
شده اند در آنجا هم متصل به نیم فرسخ از شهر مذکور طاق بزرگی مد سیتور
محرابست که دو زنجیر قبل بعد عمارتی در میان آن افتاده شوند از کوهی
که یکپارچه سنگ خاره است بریده و در وسط محراب همان سنگ
خسرو را اسب ابر بطرفی چست تراشیده و جبهه خسرو از البان
قوی هیکل و بزرگتر است و در سر مدسیتور و در اطراف و جوانب
و سقف محراب مذکور اشکال و صور جمیع جوش و طیور کنده است
بعنوان شبت و فرق در میان خسرو و جانوران است که خسرو را
در وسط محراب بنوعیکه شخصی بر اسب سوار باشد تراشیده و
صور حیوانات از قبیل نقش دیوار کنده است و درین ایام مکان
مذکور مسمی است بطاق بستان و از آنجا تا مداین که دار السلطنه نوشیروان
و خسرو پرویز بود هفت منزل است بعد از تفنن و تماشا از بلده کرمان
شاهان کوچ نموده از راه چشمه علی و چشمه قنبر و کوه الله اکبر روز چهارم
بقصبه کیلانک که بطرف بغداد میروند هوا بسیار گرمست و زمین
هموار و برف هرگز نمیبارد و به سمت ایران که میروند سرد است
و کوهستان و سنگلاخ فراوان در آن حوالی حسب الامر نادرشاه قلعه
مستحکم بنا نموده اند که مسکن افواج حفاظ سرحدها شد و از کیلانک

بغداد و بهار شرکت است چنانکه تصحیح شهر [illegible] معلوم دارد و غیره منزلهای
طولانیست از توابع بغداد اند و حکام جانشین بیابانی را ستور
قرار داده اند که در میان آن نهر آبی جاریست و مهمیست که اگر
احیانا قطاع الطریق مسافرین را در طرف اسب تاراج نمایند رباط
سرحد عجم استغاثه کنند و اگر از طرف نهر الفاق تاخت شود دیگر افتد
حاکم رومی مدد رسانند و فی الحقیقت ستور قدیم کوه الله اکبر بوده است
و در این ایام بعلیه نادر شاه الطرف کوه هم متصرف ضابطان ایران
آمده است چنانکه قبل از این بنا بر ضعف سلطنت صفویه کوه ماهی شاهان
در قبضه رومی بود [illegible] بعد از طی مراحل منازل بدکوه وارد دار
الاسلام بغداد شدیم چون سلطان ایران در باب مراعات حکیم
باشی برای احمد پاشا حاکم بغداد بمزید تاکید نوشته بود بغداد مردم
معتبر برای استقبال و مشایعت فرستاده و مهماندارها و اهل کار بعضی
فرموده بود استرضای حکیم باشی سعی موفور بظهور آورد و بغداد
شهریست در غایت وسعت و معموری و شط العرب مابین
بغداد قدیم و جدید جاریست و شهر کهنه که حصار ندارد در جانب
غربی دریاست و بغداد نو سمت شرقیست و تمام آبادی آن
اندرون قلعه است اما وصف البته معموری در قلعه جدید انتهای وسیع

از عمارت خالی افتاده است و بسبب عدم معموری الضلع دوری
دریائی مذکور است و هر چند عظمت و ارتفاع دیوارهای قلعه بدستور
سایر قلاع نیست لیکن طرفه تدبیری بکار برده اند که هیچ وجه از
گلوله توپ آسیبی بدیوار قلعه نمی رسد زیرا که اگر سر سوی توپ را
جانب بالا قایم نمایند گلوله از بالای قلعه میرود و اگر بسوی پایین
بسته شود تیر توپ بر پشته میخورد و در صورتیکه توپ پیش برند
از مشاهده عمق خندق زهره دلو آب میشود و از بالای بارش
تیر و تفنگ بر سر اشیه میبارد چنانچه نادرشاه تا مدت یازده
ماه محاصره نمود گرفتن شهر نو ممکن نشد ~~قلعه~~ بغداد بدستور
بلاشهد جانب غربی و بی آبادانست اما اندکی مایل بسمت جنوب قصر
کسری که بظهور خاتم المرسلین و اشرف بنی آدم صلوات الله علیه
و آله وسلم مکسور و منهدم شده بود از بغداد بمسافه شش
فرسخ است و تا حال هنوز اکثر عمارات آن برقرار است و از طاق
مکسوره مذکور تا کنار دجله سه صد و پنجاه و پنج قدم است
جز ای حسن عمل بین که رو در کار شود خراب می نکند بارگاه کسری را
فصل در ذکر مقابر اکابر دین مبین رحمهم الله تسلیم اجمعین مقبره معدن
البرکات حضرت امام امیر المومنین امام موسی کاظم و امیر المتقین

امام محمد تقی رضی الله تعالی که در اینجا بار جانب ایشانرا کاظمین میگویند
سمت غربی شط است که محاذی گنبد حضرت امام المسلمین ابو حنیفه
کوفی رحمة الله زیرا که از بغداد تا روضه امام اعظم بجانب شرقی
شط واقع است بمسافه نیم فرسنگ است و از بغداد که تا مرقد منور
کاظمین که هر دو امام ع در یک گنبد آسوده اند همان مسافه است
و آن قریه بسبب کثرت استعمال مسمی بکاظمین شده است و
این هر دو بقعه نسبت بمقابر دیگر عالی ساخته اند و در میان ایشان
شط جاریست و مزار اولیا جانب دیگر دریا مذکور است یعنی بغداد
قدیم کاظمین جای اصلی و غیره در آنجا آسوده و مدفون اند مثل
جناب ولایت مآب حضرت شیخ معروف کرخی رحمة الله که گنبد و مسجد
عالی دارد و بسبب تعرض اوقاف خدام مزار ایشان بدستور مجاوران
و از آن حضرت کاظمین و نیز مذهب یعنی ابو حنیفه رحمة الله مرفه الاحوال
اند و جناب شیخ الاسلام سید الطایفه جنید بغدادی و سری
سقطی رحمة الله علیهما در یک گنبد کوچک آسوده اند و بسبب کمی
وجه معیشت خادم پریشان احوال در دروازه گنبد مقفل میباشد
و مقابر شیخ منصور عامری و شیخ داود طائی قدس الله تعالی سرهما
علی هذا القیاس و مرقد بهلول دانا و منصور حلاج رحمه در ایام سابق

مزین و عالی ساخته اند لیکن بسبب عدم وظیفه سلطانی نیز از
خادم و بی مرمت شده علی الخصوص مقبره منصور حلاج که قریب
الانهدام بود بنده با مردم آنجا بحث کرده بود که منصور را
سوخته و خاکستر او را بدجله انداخته اند پس قبر و مقبره چه صورت
دارد ایشان جواب دادند که اجداد ما از آبای خود چنین
شنیده آمده اند و العلم عند الله تعالی جل شانه و بتخانه رایی
که حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام حسب الدرخواست
او سنگ بزرگ را از بالای دهن چاه برداشته بود بنده
از مشاهده آن بموجب خبر قدیم راحب الایمان آورده
صنم خانه را صمد خانه ساخته بود در میان مزار اولیا و کاظمین
واقعست والعهده در تواریخ سلف مفصل مرقوم و مذکورست
الکنون آمدم بسمت بغداد جدید که از شهر کهنه معمورترست و
اندرون شهر پناه در آنجا هم بسیاری از اولیا الله مدفون اند
از انجمله مقبره و مسجد حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه نهایت عالی و مزین ساخته اند و خدام
مزار منوره و ساکنان و عاکفان مقبره مدرسه بسبب ازدیاد اوقاف
سلطان و عدم ایذای مردمان مرفه الاحوال اند و قبر مبارک شیخ عبد الرزاق

خلف الصدق حضرت شیخ در حسب و در نسب جنونی بدرسه است

حقیر وافر التقصیر عبد الکریم محرر این سوانح رساله مسمی بسلامنحان

خالوی بنده والده گفته بودند در خدمت فضلای آنجا کند را نمده بعد

از مطالعه سکندرنامه موده بودند این چند بیت از الحمله است تا ایه

من سئل ابی رایت ولایت لا فنا یا مهدی عن والضحی یا غوث اعظم الغیاث

یا نور روضه مجتبی نور الحسن المقتدی ذو التبیین المرتضی یا غوث اعظم الغیاث

یا ناصر المستنصرین یا جابر المنکسرین محبوب خیر الناظرین یا غوث اعظم الغیاث

یا وارث خیر الوری یا حارس حصن الهدی یا حارث الزرع البقی یا غوث

اعظم الغیاث شماتک مجاری من کل هول منجی عبد البلد صغری

یا غوث اعظم الغیاث فقطعت زکوتی حجی سقط یا لاحوال قوتی

یا حیلی یا حیلی یا غوث اعظم الغیاث منوک للمرتضی والحد تک خیر النسا

وسمیک لا سیما یا غوث اعظم الغیاث الغوث واجب دعوتی الغوث واستر عورتی

العود واصل رکعتی یا غوث اعظم الغیاث یا منجی الغرقی اغث یا محیی الهلکی اغث

یا منطفی الحرقی اغث یا غوث اعظم الغیاث ومقبره کثیر البرکات حضرت ولایت

مآب حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه نیز اندرون شهر

و عمارت آن بدستور نیز از حضرت غوث الاعظم مرمت یافته سکنی خدام

و مجاورین نسبت قلت اوقاف و ندرت آبادی کمتر اند و بعض ایشان دو

روضه منورهٔ صلحا و شهدا است و در بیرون قلعه نیز اولیای بسیار
آسوده اند خصوصاً در حوالی مقبرهٔ امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله
علیه مثل مقبرهٔ شیخ بشر حافی و خطیب بغدادی و شیخ شبلی و غیره قدس الله
تعالی سره العزیز که های ایشان مشهور گشته شیخ جنید بغدادی و منصور
عامری کوخ مدفون بوده التجا می باشند و معمول است که هرگاه
زایری بتوسط حصول شرف زیارت مقابر قبل الاوقاف می آید
خادم تربت چیزی از گرفته قفل دروازه گنبد را مفتوح می سازد
زیرا که مداران بیچاره ها موقوف بر تربت در مقبره امام اعظم در بیت
عظمت ساخته اند و خدام و مجاوران آن مکان بعضی کمال رفاه و
معمول هستند غرض که اهل الله بسیار در بغداد و حوالی آن آسوده اند
بهر جا بوده گرد مرقدت هر جا بسته خاکیست با کیست مکان
هر زمینی را که بینی گر بیابی پاره پاره خاکیست از آنجا که عمده مطلب
و اشرف مآرب استفاضی بر متعاصی حصول ملاقات مرقد مقدس
دوستان حق و استعداد از زیارت مقابر و اصلان حق بوده لهذا
در جمیع اماکن از توران و ایران و روم و حجاز و خورد و هندوستان
بتجسس و تفحص مسکن این گروه حق پژوه می نمود احب الصالحین و لست منهم
لعل الله یرزقنی بهم صلاحا   اگرچه نیک نیم خاکپای نیکانم   چگونه نشنه

بنام متعال رحمانم • بعد از حصول سعادت زیارات از بغداد کوچ
نموده متوجه کربلای معلا شدیم منزل اول کاروانسرای شوربست
که آب شیرین ندارد و نهر ذات مشهور است بسرای شور و مردم آنجا از
دو آب شیرین آورده سفر و شستند و منزل دوم قصبه مصیب که در کنار
دریای فرات واقع است و مقبره پسران مسلم بن عقیل که حارث بد بخت
آن اطفال معصوم را شهید نموده بود بمفاصله یک فرسنخ از مصیب
در کنار دریای مذکور است و هر دو برادر در یک گنبد کوچک آسوده اند
و دور اطراف آن جنگل است و روز سیوم خاکپاک کربلای معلا
شفابخش امراض ظاهری و باطنی خواص و عام گردید و از بغداد تا
کربلای معلی مسافت پانزده فرسنخ است چون مردم ایران در باره
بواسطه تعدی حکام جبار از اوطان خود ها فرار نموده در آنجا متوطن
شده اند شهر بزرگی آباد گردیده و باعث دوم بر آبادانی
و وفور آبادی نهر آنی است که حسن پاشا حاکم بغداد قریب ده هزار تومان
که دو لکه روپیه باشد صرف کرده این نهر را از دریای فرات بریده برده
بود لیکن هنوز تا شهر نرسیده بود که حسن پاشا فوت شد بعد از آن میرزا
شرف جهان که از امرای شاه طهماسب صفوی بود در شهر جاری نمود
حالا که بسبب آب شیرین مردمان شهر از کثرت نخلستان و باغات

رشک جنات الماوی است و گنبد مبارک روضه منوره حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیهم در میان شهر است و قبر مبارک حضرت عبد الله ابن
الحسین علیه السلام در پایین پای پدر بزرگوار خود است و گنج شهیدان
جانب قدم مبارک در میان گنج مقبره و قطع زمینی که در وقت
شهادت لاش مقدس حضرت امام در آنجا افتاده بود بیرون گنبد
است مفاصل بیست قدم از قبر مبارک متصل دریچه که جانب شمال است
و در آن مکان بمقدار لاش مطهر بطور صندوق گودی ساخته اند
و از خیمه گاه خاک پاک آورده در آن می اندازند و بالای آن تخته
میگذارند هرگاه زائری باراده زیارت و اخذ خاک شفا می آید خدام
داده قدری از آنخاک میگیرد و خاک کربلا که باطراف و اکناف
عالم میبرند همین خاک است و این را خاک شفا گویند و خواص و برکات
خاک شفا بسیار است و بیشمار از الجمله یکی اینست هرگاه جهازی در دریا
از شدت و مخالف باد بطوفانی شود میباید که مرد صالحی خاک مذکور را
بسمت باد اندازد بحکم قادر حق جل شانه رو بکمی خواهد آورد چنانکه
شاعر گوید خصم چون شدت کند اعداد کی او را دوست خاکسار بهلا
در این طوفان چو خاک کربلاست و گنبد و مرقد منور الجلال حضرت
عباس علی ابن حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز در شهر است

مردم آنجا می‌گفتند که هرکس در روضهٔ ایشان آمده سوگند دروغ میخورد
فی الفور بانواع بلا مبتلا میگردد و گنبد حر شهید از شهر بمفاصله یک
فرسنگ است و قبر مادرش که مانع رفاقت امام شده بود بیرون گنبد
است بمفاصله چهار قدم و رسم خلایق چنین است که هرکس واسطه زیارت
حر شهید میرود میباید که سنگی چند بقبر مادرش میزند الحال اثری از آثار
قبرش پیدا نیست مگر همان سنگ که مردم بقبرش میزنند و از کربلا تا نجف
اشرف از راه بیابان بی آب دوازده فرسنگ است و از جانب بلده
بوده ذی الکفل علیه السلام شانزده فرسنگ با این تفصیل که از کربلا
تا حله هفت فرسنگ و از آنجا تا گنبد ذی الکفل پنج فرسنگ و از آنجا الی نجف
معدن نیز چهار فرسنگ و بلده حله شهر معموریست در کنار دریای فرات
و مقبره ایوب علی نبینا علیه الصلوة والسلام از حله بمفاصله نیم فرسنگ است
و در کنار دریای مذکور و قبر منکوحه ایشان که در ایام بیماری خدمت بسیار
کرده بود پهلوی گور شوهر بزرگوار است و چشمه آبی که بحکم حضرت شافی
مطلق جل شانه بواسطه حضرت جوشیده بود بیرون مقبره واقع است
چنانچه در قرآن مجید مذکور است ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب
هیچ آبی باین گوارائی خورده نشد و می‌گفتند که باعث شفای امراض
مزمنه می‌شود و مقبره حضرت یعقوب کوچک و بی مرتبت و خادم از

از عدم عاید فواید قلیل البضاعت و قبر حضرت شعیب پیغمبر علیه السلام
بیرون شهر است بسمت دیگر بفاصله دو میدان است و در محراب
مسجدی که آنرا مسجد شعیب نام نهاده اند و در بلاد روم قبور اکثر انبیا
متصل محراب مساجد دیده شد چنانکه بعد ازین تفصیل خواهد آمد عجب است
که مردم آنجا با وصف استماع احادیث شریف که لعن الله الیهود و
النصاری اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد قبرهای پیغمبران را درمیان مساجد
ساخته اند و علاوه آن سمت قبله بهر حال جواب این مقدمه بعقل ناقص
بنده چنین می آید که شاید این مساجد سابق ترین دیر و کلیسا بوده
و بعد از علیه السلام مسجد شده و سمت العبادت قبل از بیت المقدس بسمت
کعبه شریف قبور انبیا بسوی قبله افتاده اند یا اینکه باعث دیگر
خواهد بود زیراکه در آنجا اتفاق استفسار این امر از فضلای آنجا نشد
و قبل از ورود بلده حلب از مردم آنحدود مسموع شده بود که درمیان
صحن مسجد شعیب علیه السلام مناریست و نهایت عظمت و ارتفاع چنانچه
عرض نردبانی که درمیان آن برای بالا رفتن ساخته اند یکذرعه و چهار
گره است و هرگاه کسی بالای منار برآمده باواز بلند بگوید ای منار بحق
شعیب علیه السلام بجنب و کله منار را در بغل گرفته حرکت دهد منار
بجنبش می آید چون این بنده عاصی از قدوم در تلاش مشاهده چنین امور غریب

بود باتفاق نواب علیخان بواسطه حصول سعادت زیارت مرقد
منور حضرت شعیب علی نبینا علیه الصلوة والسلام واتفاق این امر
نعمت اثر را متوجه مزار حضرت شعیب گردید بعد از حصول سعادت
زیارت بالای منار رفته هرچند بدستور معهود فریاد کردیم وکنگره منار
را در بغل گرفته بزور تمام حرکت دادیم اصلا جنبش نیامد وچند کس از
سادات بودند ایشان هم بدستور تقریر سعی بسیار کردند فایده نبخشید
در حین اثنا خادم آنجا پیدا شده بهمان طریق کنگره منار را در بغل
کشیده بزور تمام جنبانیدن گرفت منار مذکور با وجود اینکه مانند
کوه بیستون در استحکام بی مانند بود بنحوی متزلزل شد که یاران
بالا رفته از جا رفتند و از ترس اینکه بر زمین خواهیم افتاد تنزل کنند
نزدیک بکنگره منار خمیدند ونواب حکیم هاشمی که در صحن مسجد تشریف
داشتند از مشاهده احوال ما و منار متبسم و متحیر شدند و بتعجب
زیادتی یاد ایمنیکه خاطر یاران گردید بواسطه رفع شبهه دزد باد
یقین وحیرت خادم منار جنبان را الحق خواهش رعایت نموده که
بکرات ومرات منار را مانند چنار بلرزه در آورد عقل حیران
که این چه نیرنگ بود هر حرکت چه کارسازی بود دل بدریای حیرت افتاده
رشته عقل را از کف داده بهر حال از آنجا کوچ نموده بمزار جناب نبوت

باب حضرت ذی الکفل علی نبینا علیه الصلوة والسلام مشرف گردید و خلفای
حضرت ذی الکفل که چهار کس بودند نیز در آنجا مدفون اند لیکن عمارت
مقابر و مدفون ایشان برخلاف سایر مقابر بوضع غریب نهایت عالی
و مطبوع ساخته اند که تعلق بدیدن دارد و صحن مزار نسبت بسطح
زمین بیرون چهارده زینه نردبان پست است بمحض فرود آمدن
و داخل شدن آنمکان و نخطی فه سروری رو میدهد علی الخصوص
حجرهای معبد و مدفن خلفا که هر روز روشن روشنی آنجا مثل صبح
صادق میباشد نهایت فرحت افزا است خلاصه مطلب اینکه
بعد از طی مراحل خاکپای کیمیا اثر را کحل الجواهر دیده دل اراده
حاصل ساخت • هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا • و معموری این
شهر بسبب بعد دریا و عدم زیارت از آبادی کربلای معلی کمتر است و سکان
اینمکان کرامت بنیان بیشتر مردم صالح و قانع هستند و در سر قلعه احصار
بیوتات و سکونت ممکن نیست زیرا که اعراب بادیه بعضی اوقات بعزم
بارادهٔ تاراج شهر می آیند لهذا صغیر و کبیر اندرون شهرپناه سکو
دارند و گنبد روضه حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام در کمال
عظمت و تزیین در وسط شهر است و جواهر اندازی بر مرقد منور نصب کرده
اند و در سنوات نادر شاه ابراهیم خان زرگرباشی را مأمور فرمود که کربلای معلی

و نجف اشرف رفته گنبد حضرت شاه ولایت و حضرت سید الشهدا
علیهم السلام مذهب و مطلا ساخت یعنی لوحهای مسی را مذهب و مطلا ملمع
نموده بر دور گنبد ترتیب بقرار نصب نمایند مستور بلکه در مشهد مقدس
گنبد امام رضا علیه السلام و در شاهجهان آباد مساجد طغرخان روشن
الدولت ولیکن اصل گنبدهای مساجد طغرخان چندان مستحکم نیست
و گنبدهای حضرت ائمه علیه الصلوة والسلام علیهما در نهایت استحکام
و استوار اند چنانکه زرگرباشی بحضور بنده در تتمه امر مرقوم که فی الحقیقه
شرح روی امر و ماموریت متضمن آن بود مشغول گردید و بعد حضرات
بوجه احسن صورت انصرام نپذیرفت و درباب آوردن نهر فرات به
نجف اشرف نیز سعی بسیار کرده بودند اما هنوز نهر مذکور بقدر سه
فرسخ کنده بود که نادرشاه کشته شد و آوردن نهر ناتمام معطل
ماند و از جائیکه شروع به بریدن کرده بودند تا نجف اشرف مسافت
شش فرسخ است و مقرر نموده بودند که بعضی جا که زمین سخت است
به سنگ و گچ و در بعضی اماکن که ریگ نشسته بود سرب و مس به و
اطراف نهر را مستحکم نمایند و میگفتند که قبر حضرت نوح نبی الله و آدم
صفی الله علی نبینا علیه الصلوة والسلام در گنبد حضرت شاه ولایت
علیه الصلوة والسلام لیکن مرقد این هر دو بزرگ ظاهر و بلند نیست و بجز از

میرزا ارکی ندیم مجلس مصاحب نادرشاه بود و در شباب گفته است
بی ادبی کرده بود لهذا شعر نادر به پایه‌ای و فضل شعر ما که در تو ملک رسد ظاهر است اکثر ادب شد
بود در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است
و عظمت و عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم و مذکور است فاما بنحو
افعال ساکنانش بنحوی خراب شده که اثری از آثار مبانی آن نیست
مگر مسجدی که در محراب آن جناب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه
السلام [illegible] نموده‌اند بر عمر ارث و از مقتل تا مدفن مسافت
یک فرسخ است و در محرابی که جناب حضرت امیر علیه السلام را زخم زده‌اند
بخط جلی نوشته گذاشته‌اند که هذا مقتل امیر المومنین علیه السلام
و میگویند که این مسجد بنا نموده حضرت نوح است علیه السلام و معلوم
چنان میشود که ظاهرا در عهد سابق بتخانه بوده است زیرا که بدیوار
جانب قبله که از بنای قدیم آن همان دیوار باقی مانده است اشکال
و صور بر سنگها تراشیده‌اند هر چند اهل اسلام آثار [illegible] اصنام را
بگچ اندوده‌اند لیکن در بعضی جاها گچ شکسته یا از جدا شده بود صریح
معلوم می‌شود و باقی تا مال و سایر دیوارها بعد از انهدام از سر نو
تعمیر نموده‌اند بهر حال باعث خرابی کوفه فی الحقیقه افعال ذمیمه سکان
آنجاست و بظاهر قهر حضرت ملکی است که مکرر قتل عامها در آنجا اتفاق افتاده

و شنیدنی که غالب است که هر وقت منصور دوانقی بغداد بنا نموده

دار الخلافه مقرر کرد کوفه هم این رو بویرانی نموده اند و الحال سواد

اعظم عراق عرب دار السلام بغداد است و از نجف اشرف از راه

بیابان که رسیده بکندن چاه و برداشتن دیوار معمور ساخته

بود تا مدینه منوره یکصد و هشتاد فرسخ و تا مکه معظمه دو صد و

فرسخ است و بعضی فرد دیگر منسوب بجهت عین محمد بجانب مکه معظمه همراه قافله از راه

شام و حلب هرچند راهی از جانب بیابان ریگستان که رسیده خالی

بکندن چاه و برداشتن دیوار معمور نموده بود از نجف اشرف تا مکه

اقرب طرق است و دیوار برداشتن فقط برای اعتماد ناشناسانست

بلکه اگر رانهای آموخته که رهبر همراه نباشد بسبب عدم جاده قافله

هم راه گم کرده بعلت بی آبی و گرمی هوا هلاک میشود و باعث عدم جاده

انتشار ریگ است که بحرکت باد از یکطرف بطرف دیگر می افتد درین

صورت اثر جاده معلوم نیست لیکن درین ایام بسبب نفاق و منازعت

اعراب بادیه باهم و مخاصمه و مجادله با احمد پاشا حاکم بغداد طریق مذکور

نهایت مخوف و ناامن بود چنانکه ناظم بغداد در امتناع مبالغه فرموده

لهذا راه شام و حلب را که اقرب از راه عرب است اختیار کرد حسب الاستدعا

احمد پاشا باز بغداد معاودت نموده شد اکنون امدیم بر تحریر

تفصیل اسامی منازل از بعضی راهها که بضابطه تقیید ساعت که در ممالک روم
معمولست چنانچه در توران و ایران مسافت منازل را بفرسخ معین و
محسوب میدارند و در بلاد هندوستان بکروه و فی الحقیقه [illegible] فرسخ
مساوی خواهد بود زیرا که عبارت ساعت [illegible] که شتر باردار
خوش رفتار در یک ساعت نجومی که دو نیم گهری هندی باشد هر قدر
طی مسافت میکند آن مقدار راه را یک ساعت میگویند و غالب است که
در مدت دو نیم گهری شتر خوش رفتار در زمین هموار دو نیم کروه
خواهد رفت پس در این صورت فرسخ و ساعت مساویست و اکثر
اهل روم ساعتهای فرنگی را در سفر و حضر در میان جیب و بغل
میدارند از این رهگذر مقدار مسافت راه را بتقیید ساعت بهتر معلوم
میکنند و باید دانست که بعضی منازل را که غیر معمور نوشته میشود
آن مکانیست که آب دارد و لیکن آبادی ندارد بلکه در آن مطلق
آتش از چقماق بر آورده طبخ طعام میکنند و منزلی که [illegible] الماء
قلمی میگردد علامت است که در آنجا نه آب است و نه آبادی [illegible]
که آب همراه بردارند و در مرحله که قید هیچ یک از این دو علامت
نوشته نمی‌شود این امر نشانه معموری آن مکانست که هم آب دارد و هم
آبادانی و در تحقیق و تفتیش این مقدمه چه از خدمت میر حاج و چه از

شتر داران کهنه سال و بطون شمال و غیره سعی موفور زیاده از مقدار بظهور آورده قلمی نمودند و خود نیز ساعت فرنگی را در جیب گذاشته احتقاق اقوال نام فلان این نمود

از دار السلام بغداد الی اسکله — از اسکله تا رباط شیخ — از رباط تا ماروده چای — از ماروده تا التالی قراتپه

پنج ساعت — تا پنج ساعت — چهار ساعت — ساعت

کفری — جسر مالو — طاووق — بلده کرکوک — التان کوپری

شش ساعت — هفت ساعت — هفت ساعت — هفت ساعت — هفت ساعت

آب خزر — قرا قوش — بلده موصل — خانه خوات عزمعمور — تل اسقف عزمعمور

شش ساعت — چهار ساعت — چهار ساعت — دو ساعت — شش ساعت

امین اب عزمعمور — دمشک عزمعمور — حراجه عزمعمور — دهه لصصی — قراده عزمعمور

شش ساعت — [illegible] ساعت — هفت ساعت — هفت ساعت — شش ساعت

فیح حصار — ملالی عزمعمور — خانه عباس عزمعمور — ابرکی عزمعمور — جرجان

هفت ساعت — هفت ساعت — نه ساعت — هفت ساعت — پنج ساعت

بلده عرفه — چهار سلک — قصبه مرج — امل ملکی — باب الاباب — بلدن حلب

پنج ساعت — هفت ساعت — ده ساعت — ده ساعت — هشت ساعت — شش ساعت

خان تومان — مرافب — سقرا — خان سیخان — قصبه حمی — قصبه حمص

نه ساعت — نه ساعت — شش ساعت — هفت ساعت — هفت ساعت — ده ساعت

حسنه	سکف	قطیفه	بلده دمشق	ذوالنون	ولی
نه ساعه ۹	دوازده ساعه ۱۲	نه ساعه ۹	دوازده ساعه ۱۲	پنج ساعه ۵	دوازده ساعه ۱۲
مضیرب	مدور معدوم الماء	عین زرقه	قلعه معدوم الماء	قلعه قطران	عین عصی
هشت ساعه	ده ساعت ۱۰	یازده ساعت ۱۱	دوازده ساعه ۱۲	دوازده ساعه ۱۲	سیزده ساعه ۱۳
غزه	قلعه معان	ظهر العقبه	قلعه حقان	قلعه ذات الحج	قاع الصغیر معدوم الماء
چهارده ساعه ۱۴	شش ساعه ۶	هژده ساعه ۱۸	دوازده ساعه ۱۲	هشت ساعه ۸	سیزده ساعه ۱۳
قلعه تبوک	ظهر المغر معدوم الماء	حیدر ولیه	برکه معظم	دار الحمرا معدوم	قلعه علا
شش ساعه ۶	سیزده ساعه	شش ساعه ۶	هژده ساعه ۱۸	هفده ساعه ۱۷	نوزده ساعه ۱۹
بئر الغنم	بر حدید	قلعه [illegible]	محلنین	بدر [illegible]	مسجد سحره
پنج ساعه ۵	هفده ساعه ۱۷	هژده ساعه ۱۸	دوازده ساعه ۱۲	ده ساعه ۱۰	سه ساعت ۳
قبور الشهدا معدوم	حدیده	مدرجس	بستان المعمور	رابغ	قدیده
چهارده ساعه ۱۴	سیزده ساعه ۱۳	چهارده ساعه ۱۴	پانزده ساعه ۱۵	نوزده ساعه ۱۹	چهارده ساعه ۱۴
وادی عصفان	وادی فاطمه	مکه معظمه			
دوازده ساعه ۱۲	دوازده ساعه ۱۲	پنج ساعه ۵			

پس در این صورت از بغداد تا بمکه معظمه هفتصد و هژده ساعت است که یکهزار و هفتصد و نود و پنج کروه هندیست زیرا که ساعت و فرسخ فی الحقیقه مساوی اند و فرسخ دو نیم کروه باقی العلم عند الله العلیم جل شانه حاصل اینکه از بغداد حرکت نموده از راه موضع انکه متوجه بلده سرسن را که سامره مشهور است شده بزیارت جناب امام علی

نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام بشرف سعادت انور گردید و
حضرات ائمه در خانه خود گنبد عالی و ارک رفیع ساخته اند مدفون شده اند و خدام
و مجاورین آن عتبه علیه بسیار سنی و متعصب اند و از مردم زوار زیاده مدارا
را تعهد نمایند و تحذیر می‌کنند و جایی که بر طبق عقیده آن سنی حضرت امام
مهدی صاحب الزمان علیه السلام و از نظر غیبت کبری فرموده اند در کنج
ته خانه واقع است مختصر اینکه بعد از طی منازل مرقومه الصدر وارد
بلده کرکوک که در کتب سلف مذکور است از مضافات عراق عرب است
شده بزیارت حضرت دانیال و حضرت عزیر علیهم الصلوة و السلام
مشرف گردیده و مرقد هر دو بزرگ اندرون شهر در یک مسجد واقع است
و بلده موصل شهر عظیمیست در کنار شط العرب و روضه حضرت جرجیس
پیغمبر علی نبینا و علیهم السلام در وسط شهر است و بقعه جناب نبوت مآب
حضرت یونس پیغمبر علیه الصلوة و السلام بیرون شهر بر تپه بلندی واقع است
و این هر دو مزار فیض آثار بحکم مقابر انبیاء قوم نهایت عالی و از رفیع و مرتب
ساخته اند آخر باستفسار چنین معلوم شد که این هر دو مکان بنا کرده
امیر تیمور صاحبقران است و مابین کرکوک و موصل کوهستان عظیمی است
وقت آمدن مدت حسب و ساکنان آن نواحی بدو مبدا قایل اند یکی
مبداء خیر که رحمان باشد و دوم مبداء شر که شیطان باشد و اگر کسی

بحضور انملاعنه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم میخواند قبل و بر الا از وجهات
می شناسند چنانکه قریه نیرل آب بصرب که در فهرست بقلم آمده مسکن
همین گروه ملعون است و ختنه کردن در عقیده آن کفار فجار بالکل ممنوع
است و ظاهرا بسبب عورت هم مکلف نشدند زیراکه از دو جانب که انهرا
آن ضرب مسکون اند و عبور شتر بار در ثغور محافظت و امداد حافظان
واقف نکار متعذر رود دشوار است لهذا مردم آن قریه که بریتک و ید معر
اطلاع دارند حتی السعی معقول از قافله گرفته شتر از المحافظت از آن
آن بلا کیفیت تاب شکیدر اند ازین رهگذر عدم ختنه وی سری انها
معلوم گردید و قطاع الطریق نیز شیوه همین گمراهان تیره ضلالت
و خسر الست و قبل از ورود بلده موصل از تندخلقی اشرار اند باز نیز
نقلهای غریب مسموع شده بود که مردم موصل عبث غربا را
اذیت میدهند بعد از دخول و نزول شهر مذکور دیده شد که فی الواقع
غربا را اذیت میدهند بسبب شیطان رشی احمد پاشا [illegible] و همان نداد
حکام سرراه و ناظم الحادثات تطاول آن گروه جاهل بر رفقای ما رسید
فاما اکثر مساکین قافله را امتنادی ساختند لیکن این شیوه اشرار بانکار
نه طریق ابرار اولی الابصار لهذا بعد از اقامت شش روز زشت
صورت [illegible] اشرار از مردم [illegible] فروری کرده متوجه بلده عرفه

گردید فی الواقعه بلده عرفه شهر معموریست کثیر الفضا مکانیکه حضرت
ابراهیم علی نبینا علیه الصلوة والسلام را در انجا باتش انداخته بود
متصل بشهر است در مابین کوه عظیمی منجنیق بالای آن نصب کرده بودند
چنانچه علامت منجنیق تا حال باقی گذاشته اند و آن چشمه که در میان
اتش برای حضرت جوشیده بود در نهایت عذوبت و شیرین است
و بالای آن چشمه مسجد وسیعی بنا کرده اند که چشمه در وسط مسجد واقع است
و بیرون مسجد حوض طولانی در کمال استحکام و صفا ترتیب داده اند
که مجمع آب چشمه است و مملو از اقسام و انواع ماهی های درشت انبوه
چنانچه هرکس قدری نخود در میان حوض بریزد تمام ماهی ها بروی آب
آمده بهم [illegible] نخود ریزه از آن کنار تا این کنار بکرات و مرات
می آیند و نسبت [illegible] عشق و امتناع حاکم احدی متعرض آنها نمی شود و فی
حوالی مسجد و حوض باغیست روح افزا در هیچ مملکتی مکانی باین نزاهت
و خوبی دیده نشده ظاهرا علت غائی و سبب ابادی این شهر همین مکان
خواهد بود و شهر رها و مردود نیز گفته اند که بوده است و در الوقت راه
اند و رفت بجانب شام و حلب برای انطرف کوه بود و بانی آنحال که انصلح
بن امت القوم شوم غیر معمور شده و ابادی و عمارت انجانب صورت
گرفت راه اندر رفت عراق باین جانب عرفه معمور شد لهذا ابرای

رفاه شهر دین کوه عظیمی را بریدن جاده بتیغ تربیت داده اند و مابین
موصل و عرفه محاذی منزل فتح حصار قلعه ایست بالای کوه مسمی بقلعه
ماردین چنانکه ذکر آن در تواریخ مرقوم است چون ضابط و حارس قلعه
مذکور نواب علیخان را ضیافت نموده با این آبرو اتفاق بالا رفتن
شده تماشای سحرکاریهای عالم بالا میسر آمد از بلندیش فرق سها گرد
آتش دیده بان ز نور زحل امیر تیمور صاحبقران با وصف آنهمه جاه
و جلال بر تسخیر آن قلعه عاجز آمده چه بجانب آن سان بود زیرا که اگر
یک کس بر قلعه کوه نشسته ممانعت ده هزار جرار بکند بعید نیست و
نیز وقت تسخیر آن از اندازه متخیله بیرون است بواسطه اینکه اکثر آن
کم فرج بالانشین باشاره انگشت پاسنگی را که چند جمع کنند بسا سنگها را
خواهند شد و اطوار دیگر علی هذا القیاس و بر خاک خطه معمور است
در کنار دریای فرات و شاه اسمعیل صفوی تا انکار شده بود در پادشاه
تا بلده دنار بکر که محاذی منزل چاه عباس است و امیر تیمور صاحبقران
سلطان روم را بدست آورده بود که در تواریخ مذکور است ولیکن
شاه اسمعیل و امیر صاحبقران بالاتفاق افواج دودستدار مقصد کار را
بستند و مادر شاه بشاه لکز زده که بر از بسا شنز اینهمه بکار میرفتند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا چنانکه مقدمه ناخوشی مردم

نادرشاه قبل از این قلمی شده و قصه کوتاه بتاریخ غره شهر شوال وارد

بلده حلب شده از زیارت مرقد منور حضرت یحیی علی نبینا علیه الصلوة

والسلام که متصل محراب مسجد جامع است سعادت مساعی حاصل نمود

و در هیچ مملکت شهری باین رونق و پاکیزگی دیده نشده و ابنیای و سنگی

رسته بازار و ترتیب دکاکین و حسن صورت و تزیین لباس تجار

و اهل بازار چه نویسم که نظارگیان تماشائی از فرط حیرت سودائی

میشوند و احوال اغنیا و ارباب تجمل علی هذا القیاس و کمال افتخار

گدا در کوچه و بازار حکم عنقا دارد تا بجائیکه اهل دول و اصحاب

حشم چه رسد بگدایانه حلبی کسی صفا از کوچه و بازار ننموده که منسوب

بحلب است و الا انها را در فرنگ میبازند و در اینجا آورده میفروشند و

اینها شهرت یافته که در حلب سلسله کابلی است و حال آنکه در کابل در حق سلسله وجود

ندارند و ظاهرا باعث شهرت این باشد که تجار ولایت ایران از

کابل خریده میبرند بنابر این اطبای یونان و ایران سلسله کابلی مرقوم

نموده اند و بتقریب این سخن گذشته بقلم می آرم که مجمل است در آن ایام

که بنده عبادی بسبب رفاقت میرزا محمد ابراهیم اصفهانی وزیر سوبه جات

سرکار نادرشاه که مهماندار جناب ابو الفیض خان والی توران شده بود

اکثر اوقات بملازمت خان مغفرت الله شرف اندوز میشد و احوال ملک

و ملک هندوستان را به تفصیل از بنده استفسار نمودند در وقتی که به
تقریب آلو بخارا و ادویه معروض شد اگرچه در عالم آلو بخارا ضرب المثل است
در آنجا هرچند تفتیش نموده شد مانند آلو خراسان هم نمی‌رسد تا به بهتر
چه رسد بندگان پادشاه جواب دادند که این شهرت مثل هلیله
کابلی سمات است که درخت هلیله در کابل وجود ندارد و در بخارا آلو
پیدا می‌شود که خوب باشد خلاصه اینکه مردم حلب بیشتر وجیه
و مشمول اوصاف حیا و مروت می‌باشند چنانکه این کلمات
در روم و اهل عرب و یمن و مغرب زمین ضرب المثل است که حلبی چلبی
شامی شومی و مصری حرامی و هندی ولی الله و حلبی حکیم و مامی
فارسی یعنی میرزا است عبارت از شخص خوش معرفت باشد
و لیکن میوه‌جات شهر چندان تحفگی ندارد حاصل اینکه حجاج اطراف
در حلب جمع شده با قافله عظیم متوجه شام گردیدند و حمص و حمی
دو قصبه معمور اند و مردم آنجا در ملاحت و وجاهت بی نظیر
گویند که نمرود ملعون ذکور و اناث وجیه را از اطراف و
اکناف طلبیده اخته نموده بود برای اینکه در باغ تمنای بهشت بجای
حور و غلمان مقرر نماید بعد از فوت آن کافر صاحب جمالان از وطن
دور در آن نواحی سکونت اختیار نمودند از این جهت مردم آن ضلع

صبیح و حسین مسافت شد ما فی العلم عند الله العلیم جل شانه طلون حمی بر کمر
کوه واقع است و نهر آبی از دامن آن کوه میگذرد حکیمی از حکمای
سلف چرخ بزرگی بوضع دولاب ساخته که از صدمه ضرب آب بدستور
چرخ آسیا آبی در نهایت تندی و تعجیل میگردد و آب این نهر را بقدر
مقدار و هیج ذرعه بکوزها که در دوران بسته اند بالا می برد و باعث
رفاه ساکنان حمی میگردد و بعد از طی منازل مرقوم در کمال بارش
برف و برودت هوا وارد بلده دمشق که شهریست در نهایت
وسعت و معموری گردید هر چند سابق بر این نام شهر دمشق بوده و اسم
ملک شام چنانکه در کتب متقدمین مرقوم است لیکن در این ایام همه کس
از خواص و عوام شهر را بنام شام تلفظ میکنند و باعث بر این ظاهرا
چنین باشد که متصل دمشق آبادی دیگر بنا نهاده اند و اسم آنرا شام
گذاشته از اینجهت لفظ دمشق از میان برخواست و مسجد امیه
در شهر دمشق است و مسجدیست نهایت عالی و وسیع و مرقد منور ذکریا
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام متصل محراب است و بازارهای شهر
نسبت به بازار حلب به وسعت زیاد و باعتبار زینت معمور و رونق کم
و در خانه صغیر و کبیر انهارات جاریست و سواد شهر از باغات
فردوس آئین رشک بهشت برین و اشجار جید الاثمار دراندبار بسیار

و بیشمار و درختهای زیتون باطراف و اکناف ساحات شهر و بهتر
می شود و بیت المقدس از دمشق بفاصله دو منزل است نظر بر
موسم حج اتفاق رفتن انجا شد و ملک شام سمت شمال بغداد است
و مکه معظمه بجانب مغرب چنانکه سابق مذکور شد که اهل بغداد
رو بمغرب نماز میکنند و نزدیکترین راهها از بغداد بمکه راهی است که زبیده
خاتون بکندن چاهها و برداشتن دیوار معمور ساخته بود درین ایام
بسبب طغیان اعراب بادیه مخوف و مسدود بود بنابران از
بغداد بسوی شمال رفتیم تا وقتیکه بشام رسیدیم و از شام
براه بیابان معاودت نموده رو بجانب جنوب میرفتیم تا
هنگامیکه بمکه معظمه مشرف شدیم و مردم شام رو بجنوب نماز میخوانند

فصل در ذکر توجه نمودن بسوی مدینه منوره از راه بیابان

چون از قدیم الایام مقرر است که حجاج ایران و توران و روم
و شام و غیره در ماه شوال امده در بلده دمشق مجتمع میگردند و
باشا شام که عبارت از حاکم دمشق باشد حسب الفرمان قیصر
میر حجاج شده قافله حجاج را بمحافظت تمام بمکه رسانیده باز
بدمشق می ارد زیرا که اعراب بادیه که اکثر رافضی کفار و نقاد در شان
ایشان در قران مجید نازل شده حجاج را تاراج مینمایند و باوصف

وفور افواج میرحاج و قافلهٔ حجاج و بکمال حزم و احتیاط هر دو گروه
حتی بزوه آن گمراهان بی ایمان از چپ و راست و پیش و پس
دست اندازی نمی‌نمایند و فایدهٔ دیگر از تعیین میرحاج است
که اهل قافله و حجاج بسبب ضبط و نسق میرحاج در باب حرکت
و سکون و سایر امور بنا بآن بروی تخلف و انحراف نمیتوانند نمود
والا قافله باین عظمت را در مقدمهٔ پیش و پس رفتن و تعیین
منزل و اختیار اماکن نزول او و غیره انواع تنازع بمیان می‌آید
قطع مراحل کذائی و سوار میشود و طریق سکالی شد و شب و ضبط
و نسق باین عنوان مقرر و مصمم نموده اند که فلان کشته دار بعض از نیمه
راه برود و بعد از او فلانی و بعد از او فلانی و علی هذا القیاس و مکان
مرور حجاج ایران و شتران متعلقه آنها عقب همه است و در وقت
نزول بمنزل نیز هر شتری را مکانی مقرر دارند که همه آنجا فرود آیند
و حاجیان هر شتر را متصل او خیام سعادت انجام خود بر پا مینمایند
و هیچکس را مقدور نیست که از امور معمول مقرر را خلاف و انحراف
تواند نمود چون بسبب بعد مسافت و طول منازل شب و روز همراه میروند
لهذا در هنگام ادای نماز شتر هر امیر را بار نشانیده بقدر یک عرف
نجومی توقف میکنند و نصف شب بواسطه قضای حاجات

شروع مینمایند بدستور مسطور شمعها را از آن دیده بزنگ و توقف مینمایند
و بواسطه آنکه تمام خلایق قافله در یک دقیقه واحده از توقف اطلاع یابند
مردم میرحاج در پیش قافله هوائی‌ها را آتش داده بسمت بالا سر
میدهند حجاج بمجرد مشاهده آتش هوائی از محامل فرود آمده
مشغول قضای حاجات میشوند این توقف را عوامی گویند و افواج
میرحاج از اطراف و جوانب خبردار میباشند و باعث بر آن
زیاده [illegible] میرحاج در محافظت و صیانت قافله اینست
که هرگاه با هفت سال حجاج را از شر اشرار و تاخت و تاراج اعراب
بدکردار مردم از زر باموال محفوظ داشته صحیح و سالم بدمشق بیارد
سلطان روم ویرا بمنصب وزارت که اعظم مراتب نوکرانست سرافراز
نموده بفرماید لهذا اکثری را حاکم شام میکنند که بجمیع کمالات
آراسته و لایق وزارت باشد و این دستور هم یکی از حسن ضوابط
سلطنت آنجاست و غیر ضوابط روم مبنی بحزم و حوصلت علی الخصوص
اموریکه متعلق بمکه و مدینه مشرفه است مختصر آنکه حجاج بعد از
اتمام و سرانجام اسباب بادیه پیمائی از دمشق کوچ نموده در مضرب نزول
شیومت بواسطه خرید بعضی لوازم ضروریات سامان زاد راه اعراب
بادیه از اطراف آورده در آنجا مستفروش شده رحل اقامت انداخته

بعد از فراغ از بیع و شرا متوجه مقصد بود شدند از دو روزی مراحل جنوبی
که در سمت مملکت منازل با این بعد مسافت دیده نشد چنانکه شترها
بستامی که بزرگتر و تواناتر از شترهای عالم اند بوفور باندکی بیحال شدند
ولیکن بیماران کمان ضعف البته که مستظهر حضرت ما در بیچون ذو الجلال
بودند در کمال اشتیاق قطع مراحل کذائی سفر نمودند و هیچگونه
کوفت راه باشان معلوم نشد والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس
لا یعلمون و بهمین منوال طی منازل میکردیم تا بکوهستانهای رسیدیم
که در انجا ناقه حضرت صالح پیغمبر علی نبینا علیه الصلوة والسلام پیکار
قوم انسان پی نموده اند و معلوم اهل قافله است که هر کاه ازان
دره میگذرند توپ و تفنگ و خر ابر از آتش داده و نقاره ها را بر دره
تا آنکه می نوازند و مردم فریاد و شنگ میزنند چنانکه بسبب کثرت خلایق
هیجوی شور و غوغا بلند میشود که ساکنان سماهای سابع فلک قیام
قیامت میپندارند باعث این حرکت از شتر داران خبیر معلوم شد که
اگر شور و غوغا نباشد شتران تا آنکه آواز ناقه صالح علیه السلام استماع
نموده هلاک شوند باری صدق و تکذیب این قول عجب خدا
بهتر میداند در همان نواحی شهر عظیمی دیده شد که در ایام انبیای
سلف مردم ان معموره با پیغمبر وقت خود مخالفت ورزیده .

بواسطه دفع و رفع آفات آسمانی و عذاب خالق ارض و سما در جوف جبال
خانه و مسکن خود را تراشیده بودند که از عذاب و سخط الهی قادر حق
جل شانه ایمن و محفوظ مانند آخر کار پروردگار جبار سزای کردار
و گفتار آن کفار فجار نابکار را ابد بر دو از روی بنا ساختن آنکوزه ها در میان
ساخته و مامن بنا داشته بود داده اند و در قرآن مجید ارشاد فرموده
و تنحتون من الجبال بیوتا امنین فی المواقع ته و بالائی خبین جبال عدیم
المثال بآیات مزید حیرت و یقین بقدرت حضرت رب العزت
میگردد و در خاتمه مشتمل بر غرائبات مفصل بقلم خواهد آورد ان شاء الله
الکریم المستعان و قصبه علاوه بستان کوهستان است و قلعه خیبر که صاحب
امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و حسنه ابر انور و ولایت
تسخیر و مفتوح فرموده بودند که در زمان حوالیت و در این ایام اقوام
یهود و نصاری در آن اماکن سکونت دارند و قتل حجاج باعتقاد
آن ظلوم جهول احسن حسنات و اشرف عبادات و دافع بلیات است
چنانچه بواسطه شفای اوجاع و دفع امراض و حصول مطالب و اغراض
کشتن حجاج را بطریق نذر و قربة لله مصمم نمودند و هنگام عبور قافله
در باب ادای نذر بلکه و جهد تمام باشتغال مشغول اند هر چند میر حاج نظر بر این
نموده افواج را برای محافظت حجاج باطراف و جوانب تعین فرموده

بودند با وصف آن سه نفر را بدرهای بکولی طپانچه بدرجهٔ شهادت
رسانیدند چنانکه میر حاج بواسطهٔ اخذ انتقام عازم مجاهده و محاربه شده
بود رؤسای قافله معروض داشتند که در صورت بر خاستن و
منافقه با این کفره فجره ایام ادای مناسک حج منقضی خواهند شد
بناءً علی هذا سلیمان پاشا میر حاج بتغافل زده اغماض فرمودند
هرچند سفر بیابان صعوبات بسیار دارد و نسبت براههای دیگر
اخراجات متضاعف لیکن تماشائی چراغان شبهای تاریک و روشن در
هر محلی از چوبهای که آنرا چوب چراغ گویند شعله روشن میکنند جا بجا
از لطف نیست و علاوه این زمزمه شتربانان که بخوانند این اشعار عربی
که آنرا حدی گویند زنگ زدای آئینه قلوب حاجیان و باعث تقویت
شتران می شوند بهر حال محنت و مشقت قطع مراحل بورای این قدر نیست
که تشویش دست بردهای دزدان عرب و اگر از سحر کار بیابانی و شعبده
بازیهای این دیو صورتان شیطان سیرت مفصل بقلم آرد اغلب که
بزرگانیکه این امور عجیب را براه العین مشاهده نفرموده اند حمل بر فضول
گوئی و اغراق نویسی این عاجز خواهند فرمود لهذا دست از ارقام
افعال سروران و سرداران گمراهان باز کشیده این چند نقل از حرکات
مذبوحه کننده و روش نابکار نسکارد ازانجمله یکی اینست که در وقت

آخر شب که هنگام غلبهٔ لشکر خواب و بیهوشی است بسی هفت تو عرب
مشغول شده و شتر بالدار [illegible] در قافله آورده در عین راه رفتن
جوال اجناس و پوشاکی و اسباب و امتعه که در آن است از پایین بریده جای
میکنند و جوال جانب دوم که آرد و برنج و اشیاء ماکولی دارد [illegible]
طویل القامت بالایی دستها نگاه میدارند تا بسبب سبک شدن
جوال اموال جهاز شتر متحرک و منحرف نشود که در صورت برگشتن
جهاز از آنطرف [illegible] صاحب مال که بالای آن شتر فارغ البال خوابیده است
بیدار خواهند شد جوال را در هندی گون گویند خلاصه آنکه بجدار
انقطاع از جای بیرون نمودن جوال اموال دفعتاً واحده دست از جوال
آذوقه بر داشته راه خود میگیرند خادم حاجی بمحض برگشتن
و واژگونه شدن جهاز شتر در عین بیهوشی بر زمین افتد و در صورت
ابقای حیات همین که اراده برخواستن میکند اشتر که از سر هم جور [illegible]
پالان و پیچیده شدن پالان ریسمان بارکش و کشش مهارش
که جهاز دیگر شتر بسته اند سراسیمه و دیوانه شده است لکد میزند مغز
دیگر خادم میزند که در دو ضرب اول را فراموش میکنند تا وقتی که حاجی
صاحب مال که محمل خوابیده است و ساربان که بر شتر پیش آهنگ سوار است
هشیار و خبردار میشود و درآن هم فرسخ راه رفته اند و تیز دوی

این بدبختان دل سخت از این نقلها رانده که بچشم خود ملاحظه نموده
و این نقل بی شائبه اغراق است که حاجی محمد حسین قزوینی بوقت
نصف النهار در صحرای عرفات باراده غسل رخوت را از بدن برآورده
و کیسه سیصد اشرفی قزلباشی از کمر وا کرده میخواست که حواله آقا علی نماید در
اثنا عربی از دور [illegible] نموده و کیسه اشرفی از دست حاجی حسین ربوده
رو بکوهستان نهاد هر چند سوار و پیاده تعقب آن عیار برق رفتار نمودند
هیچکس بگرد گردش نرسید روز دیگر مهدی بیک شیرازی وضو میکرد
عربی از پس پشت آمده و آفتابه بر داشته رو بصحرا آورد و در
اندک فرصتی آن عنقای بی پر و شل بری از نظرها غایب شد حضار از غایت
تعجب متحیر ماندند و از اینگونه نقلها بسیار دیده شده و شنیده و باعث
بر تند رفتاری و چستی و چالاکی آنها شرب شیر شتر است زیرا که شیر
شتر رطوبات فضولی را دفع میکند و در همین سالها میرزا محمد یعقوب
فرزند حقایق آگاه صوفی علی بلخی بنابر ذات الجنب داعی حق را
لبیک گفته در میان ریگ مدفون ساختند و میرزا محمد کوزه قی در دمشق
ساکن بودند و اعزه آنجا نظر بر تقدس ایشان خدمتهای شایسته
مینمودند و بابا محمد خان والی بلخ رفته بود و چون بسبب مراعات
اهل شام مرفه الاحوال بودند در حضر و سفر خدمت خانمه کور نمودند

خلاصه اینکه از جده علی الصباح کوچ نموده بعد از طی منازل مرقومة الصدر
خاک پاک مدینه منوره که غرض کحل الجواهر دیده دل ارادت حاصل
گشته و از غبار بوسی جناب اشرف الانبیاء صلوات الله علیه و
علی آله و سلم و زیارت روسای دین متین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
سعادت اندوز گردیدند گرده ام سرمه خاک راهش را دیده ام
جوهر نگاهش را بعد از حصول زیارات از آن بلده طیبه حرکت
نموده بعد از طی منازل مرقوم بتاریخ ششم ذی الحجه از حصول نزل
مقصود سرافراز شده کامیاب و به ادای مناسک حج مشغول گردیده و بعد
از انفراغ از ادای اعمال مقرری زیارت اماکن قرب بعد سعادت
و مسرت حاصل نموده در این ایام سطح صحن مسجد الحرام و زمین مولدگاه
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و مسجد جن که اقوام جن
در آنجا به شرف اسلام مشرف شده بودند نسبت سطح زمین بازار
و صحن خانهای مردم بسیار پست و عمیق است خصوصا محل تولد حضرت
خیر البشر صلوات الله علیه و آله و صحبه و سلم بیشتر گود و پست است و ظاهر
است که در وقت حضرت رسالت پناه زمین مکه بهمین قرار خواهد بود
و در این عرض مدت بواسطه تجدید عمارات مرتفع و بلند شده باشد
و این همه قدم در شهر دیگر هم بعمل می آید که زمین صحن خانهای مردم پست

به سطح بازار بمرور ایام پست میشود و نهایت مکه سنگهای سرخام را
قیمتهای گران خریده بگردن می اندازند و باعث کمال تزیین و رعونت
میدانند در ینولا حاکم مکه معظمه شریف مسعود مردی بود بزیور انصاف
و عدل آراسته و دائم الاوقات در مراعات اخیار و ابرار و
تنبیه اشرار مردم آزار جهد بلیغ مبذول میداشت و حجاج و تجار اکناف و اطراف
ازو راضی و خشنود بودند فصل در ذکر بعضی امور که از مکه معظمه تا ورود
بندر جده که مشاهده نمود بتاریخ غره شهر ربیع الاول سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و پنج بعد از اقامت سه ماه از مکه معظمه کوچ نموده
در بندر مبارک جده که در کنار دریای شور است بزیارت حضرت
حوا علیها السلام که در بیرون شهر مدفون است بهره اندوز گردیدم و در
میان مکه و جده فاصله دو منزل است و قبر مبارک جده ما حوا بدستور
سایر قبور مرتفع و بلند نیست بلکه با زمین برابر است و محاذی ناف گنبد
کوچک ساخته اند و پایین پا و بالای سر نیز علامتی گذاشته اند از
قبیل چیزی که در ورش بهجره چوب نصب کرده اند و طول قبر مبارک
ایشان این حقیر پیمایش نموده یکصد و نود و هفت قدم بود که نصف
آن نود و هشت و نیم قدم باشد و از مقبره تا لب دریای شور نیم میدان
است و معمول است که در بندر مذکور حاکم از طرف قیصر روم میباشد

و ناظم مکه معظمه هر چند بتجویز قیصر تعین میشود ولیکن از همان شرفای مکه
وایشان بیشتر شیعی نجس اند واگر مردم آنجا در حالت منازعت و
مخالفت یکی دیگر را طعنه زنند که ای کهنه نجه لدر لدر از دست حاکم بوده
تنبیه میکند زیرا که اکثر شرفا از بطن جاریه حبشیه اند و اهل فرنگ در جده
سکونت دارند و حاکم مکه معظمه بر طبق آیه انما المشرکون نجس فلا یقربوا
المسجد الحرام بعد عامهم هذا هرگز نمیگذارد که داخل مکه شوند و درین
ایام عقیق البحر سیاری از کناره های بندر جده بر می آید بعد از اقامت
یکماه از بندر مذکور بر جهاز فرنگی سوار شده متوجه سمت بنگاله شدیم
چون معمول قدیم است که در بندر مخا بواسطه بردن آب و آذوقه و بیع و
شری اجناس تجارت فرود می آیند لهذا ما تا ده روز در بندر مذکور
متوقف شدیم و مخا از توابع ملک یمن است و سکنه با جمعیت والی آن
حوالی که او را امام یمن میگویند بلده صنعا و شهر متوطن الحدود
زیدی مذهب اند و یکی از مسایل مخترعه ایشان اینست که در وقت ادای
نماز تا کاجه بر دوش می اندازند حاکم بهمین جهت اکثری لنگ می بندند
و مرقد منور حضرت شیخ عمر شاذلی رحمة الله علیه در آنجاست و قبل
از قدوم ایشان اهل آن نواحی در نهایت شور و بی کیفی بود و برکت
وجود ایشان المعدن کرامت شیرین و گوارا گردید و در صحرای که شیخ

ابو الحسن شاذلی را قدس الله سره مدفون نموده اند زیارت آن تربت شریف

شد و مشهور است چنانچه در نفحات الانس مذکور و مرقوم است که

در آن حوالی تمام چاهها شور بودند بسبب حضور آن عزیز آبهای شور

انوار شیرین شدند و درین ایام توقف و اقامت که اوقات

در سرطان بود انگور و انبه و سفتالو و ربار ارزانی شد و مخابز فور

دیده شد و خانهای آنجا سه طبقه و چهار طبقه میسازند و خانه

حاکم آنجا که او را اوده گویند شش طبقه بود خلاصه آنکه بعد از

انصرام مهام خواص و عام بر جهاز سوار شده و از سقوطره

که صرار الحامی آن را گذشته داخل غبه دریا که عبارت از وسط

دریا باشد شدیم و وسط باعتبار بعد زیاده از کنارات والا

وسط دریا که مبتدا اند و میگویند که مقدار عمق غبه هیچکس معلوم نشده

بسبب قعر و عمق بی نهایت مار و ماهی و سایر حیوانات دریا

را امکان و قدرت سکونت غبه نیست و بعد از هیبت روز

که حد غبه اتمام پذیرفته ماری بنظر در آمد معلم و ناخدا شکر خدا

بجا آوردند که غبه عبور نموده شد و عظمت و جثه مار بحر ماهی بحر

اعظم معروف و مشهور است در بغداد هر قدر مبالغه نویسم

کم است هرگاه چنین حیوانات مجال سکونت در آنجا نباشد الحق

عمق از جمله محالات و بعضی گفته‌اند که در غبه زمین نسبت بر چند
نظر بر عدم سکونت چنین جانوران قریب الفهم بود لیکن بر خلاف
قول و قاعده حکما است زیرا که عقیده ایشان این است که هرگاه
کشتی بجایی رسد که دور از کنار نسبتی نماند تباهی خواهد شد و حکمی
نخواهد رسید که آب میل مرکز خود کند اغلب آنست که عدم سکونت
حیوانات در غبه بسبب عمق زیاده خواهد بود باقی الله تعالی اعلم
بحقیقة الحال و بعد از بیست روز که از خدعه کد تشنیم روز سیوم
جزیره سیلان که دارچینی خوب از انجا می آرند از سمت دست
چپ بنظر آمد و این جزیره ایست بسیار وسیع و چشمهای آب
شیرین در کوهستانش جاریست و درین ایام در تصرف فرنگی
بود دو تا سه روز از بالای جهاز بنظر می آمد و روز چهارم از نظر
غایب شد و بعد از جزیره سیلان روز ششم وارد بندر پلچری که
یکی از بندرهای قوم فراسیس حسب الفرمان پادشاه هندوستان
در ساحل سمت ارکات بنا نموده است شده و از برای خرید
و فروخت آمده و احتیاس تجارت و برداشتن آب و آذوقه فرود
آمدند و فرنگیان صاحب شعور به بهانه کوتهی و دکان شهر عظیمی
آباد کرده اند بعد از آن بعد از بیست روز بر جهاز سوار شده منحوا ستند

در بندر چیناپتن که در همان نزدیکی است فرود آیند نظر بر وفور معموره
تجار اطراف فرو کش انجا اهم الامورست چون راه نزدیک و شب
تاریک بود و معلم کشتی غافل شده بقدر چهار کروه از بندر مذکور پیشتر
گذشت چون در صورت برگشتن باد تندی که مراد بود مخالف افتاد
و تا هشت روز بانواع تدبیر سعی ها کردند فایده نبخشید سبحان الله کشتی که
شب و روز یکصد و پنجاه کروه طی میکرد مقدور نشد تا هشت روز بی موافقت
باد پنجکروه برود روز نهم که باد برگشت در ان واحد بلشکر گاه رسیدند
و چیناپتن مقر قوم انگریز است و در ساحل دریا سمت ارکات مدت
مدیدیست که اباد کرده اند و اهل فرنگ بوضع معمول اصلی خود درین بندر
سکونت مینمایند و زنهای وضیع و شریف بدستور اوطان شان از کسی
رو پوشش نمی شوند و بطور مردان هر جا میخواهند میروند خلاصه اینکه
بحمد الله تمام مهام خواص و عوام روانه سمت بندر هوگلی شدند چون
تا اینجا اکثر اوقات حق سبحانه و تعالی باد مراد عنایت میفرمود شدائد
سفر دریا چندان معلوم نشده بود وقتیکه در نواحی بندر بالیسر رسیدیم
که از قدیم محل خطرست ابر و باران و طوفان بنحوی طغیان نمود که
بر مردم ذی شعور معنی قول مشهور محقق شد که ادم که آدم فهمیده زکی
دو دفعه سفر دریا نخواهد کرد یعنی مرتبه اول که افات این سفر را مشاهده نماید

مرتبه ثانی قبول اسمعی نخواهد نمود غرضکه از شدت ابر و باران و
صدمات امواج رخنه در سلیه جهاز شده کار بجای رسیده بود که
فرنگی‌ها صاحب جهاز مصمم نموده بودند که دست از اموال و احباس
بازداشته بوقت نیم شب اهل جهاز را غافل کرده در کشتی کوچک
که همراه میباشد و از تلاطم امواج چندان خطره ندارد سوار شده
بدر زنیم چون بعضی صلحاء نیک نیت هم در جهاز تشریف داشتند
برکت انفاس ایشان قادر ذوالجلال جل شانه باران و طوفان را موقوف
داشته نامراد در کمال موافقت کرامت فرمود معنی ان مع العسر یسرا
بر ضمایر و قلوب ما کوبان مضطر بر طبق امن یجیب المضطر اذا دعاه
هویدا گشت بعد از نجات از آن آفات مصدر حمایت بکانی
وارد شدیم که اگر جهاز بسمت جنوب برود بواسطه وفور سنگلاخ و جزایر
خواهد شکست و برون آمدن از آنجا بسیار دشوار است و معلمان در
وقت عبور بعد از آن محل مخوف بکمال احتیاط مرعی میدارند و
نظر برآنکه اکثر اوقات جهازات بآن طرف افتاده رو به تباهی آورده
تجار اهل اسلام و فرنگ و حاکم صوبه باتفاق همدیگر مبلغهای خطیر صرف کرده
بواسطه آشکار بودن اماکن خطرناک علامات در میان دریا تعبیه نموده اند
تا راه راست در آینه دوربین ظاهر شود اگر در جوتهای تان را

که مثل خم چوبی بودند بزبان فرنگی بت میگویند و از بالای آب همان
بت بنظر می آید غرض که هند بر چوبی بکار برده خلق الله از ان مهلکه
مطمئن ساخته اند و ترتیب جا بهمین وضع خوبها بنظر می آید و از
اصل کار که استفسار نموده شد چنین میگفتند که طریق این محبوبه طلسم
نما اینست که لنگر جهاز را بر ریسمان قیر زده مضبوط بدریا انداخته
و خم چوبی مرقوم بسر دوم ریسمان بسته اند که بالای آب استاده است
یعنی لنگر بیک سر ریسمان بسته در قعر دریا نشست و خم چوبی بسر دوم
ریسمان نشسته بالای آبست و ریسمان با هر دو موصل و مضبوط
شده در میان آب معلق استاده است و ریسمان مذکور چونکه
قیر آلوده میباشد از آب پوسیده نمی شود استاده است چنانچه
جهاز را میمالند و از آب ضایع نمیشود و خدا تعالی رحم کرد که درین
اماکن مخوف باد مراد در کمال موافقت عطا فرمود و الا مشکل بود
باری بفضل ایزدی ذی الجلال و الجمال از بلای عظما نجات یافته
وارد بندر موکلی که از بنادر بنگالات شده شکر الهی بجا آورده

باب چهارم در ذکر بعضی وقایع که از ابتدای ورود بندر موکلی تا هنگام
وصال و انتقال اعلیحضرت کثیر المروت بادشاه فردوس صفت
محمد شاه جنت آرامگاه بظهور پیوست و این باب مشتمل است بر فصول

فصلی در ذکر برخی از حالات بنگاله وغیره بطریق اجمال چون درین ایام
بنابر ضعف سلطنت جناب محمد شاه بادشاه هندوستان وعدم
اتفاق امرای ایشان با همدیگر افواج مرهته دکهن بر ملک بنگاله
مستولی شده بودند و بندر هوگلی هم در تصرف ایشان بود خبر دریا در قصبه
فراشدانگه که مسکن و ماوای فرانسیس است فروکش نمودن و قصبه
کلکته که پائین رویه دریا قوم انگریز برای سکونت خود اباد نموده اند
نسبت باشد انکه معمور وسیع است او در میان فرنگیان هر فرقه باسمی
موسوم است مثل فرانسیس و انگریز و ترنگیس و ولندیز و باغات
اهل فرنگ که بدستور ولایت خود جمیع اشجار صغیر و کبیر را بمقراضهای
بزرگ مقرض و موزون میسازند بنهایت دلپذیر و نشاط افزا
و نسبت اینکه در مکان علیحده مجتمع و ساکن اند هیچ وجه در اوضاع
و اطوار ایشان تغیر و تبدل راه نیافته است بلکه بدستور ولایت خود
زندگی میکنند و کلیساها بنا نموده و نماز را بجماعت میخوانند و سایر
امور بدستور و مردم بسیاری از اهل حرفه و ارباب صنایع فرنگ
آمده درین اماکن توطن گرفته در ساختن اشیا و اسباب بطور
بطریق اوطان خود استعمال دارند و اکثر از ساکنان بنگاله از سپاهیگری
ایشان ماهر و بهره ور شدند و اصحاب سیف فرنگیان نیز بدستور ارباب

صنایع ممتاز میباشند چنانکه افواج مرهته به تقریب مذکور نشستند که تمام
اموال و اجناس تجار نا الدار اندبار در قصبه فراشدانگه کلکته است و از
موکلی با فراشدانگه بمسافت دو گروه خواهد بود و قلعه دارد و اهل فرنگ
چندان بوفور نبودند و مرتبه از مور و ملخ بیشتر بودند لیکن بنظر بر کمال هیچی
و اتفاق فرنگیان نموده اصلا و قطعا رو بآنجانب نکردند تا بمقابله و محادله
چه رسد دولت همه از اتفاق خیزد بعد و نیستی از نفاق خیزد لیکن
جنگ فرنگیان منوط و ملحق است تا بود در وقت شمشیر عاجز اند و باعث قوی
سر راه یافتن افواج دکهنی در ملک بنگاله منافقت نواب علی وردیخان
با نواب سرفراز خان پسر صلبی نواب شجاع الدوله و مفصل این مجمل آنست
که سرفراز خان بعد از فوت پدر خود بسبب اغوای مصاحبان متحد است
که با حاجی احمد برادر علی وردیخان مذکور که از مقربان شجاع الدوله بود
بد سلوکی و بدرفتاری نماید و علی وردیخان نیز از رفقای شجاع الدوله مذکور بود
و از طرف ایشان بنیابت نظامت صوبه عظیم آباد اشتغال داشت کوچ
نموده متوجه مرشدآباد گردید که مربی زاده خود را بفهماند که عبث
بگفته ارباب غرض توابع خود را برنجاند و از زندها و حاجی احمد را
از آن مهلکه نجات بخشد سرفراز خان آمدن او را اشارا نکرده و نسبد اشته
با فوجی که داشت از مرشدآباد برآمده هر دو لشکر با هم مقابل شدند

بحسب اتفاق سرافراز خان از میان لشکر خود شخصی بگولی تفنگ کشته
و لشکرش شکست خورد و فوج او سردار اتش برخی قتل و بعضی اسیر و پاره فراری
شدند و توابع و لواحق سرافراز خان گفتند که علی وردیخان این بهتان
را دست بیع خود نمودند بظاهر برای ملاقات و نصیحت و بباطن بواسطه
اخذ مال و جان آمده بود بهر حال علی وردیخان مالک ملک و مال شده
و خزاین و دفاین جعفر خان که صوبه دار قدیم بنگاله و جد مادری سرافراز
خان بود و اندوخته های نواب شجاع الدوله و اموال و اسباب سرافراز
و متوسلان ایشان که حساب آنها خدای تعالی بهتر میداند در تحت تصرف
در آورده بذل و جود و زر بخشی و حسن سلوک و مدارا و مروت و کاردانی
قلوب خواص و عوام حضور و دور را مسخر فرمود بعد از وقوع
این واقع بعضی اقربا و توابع سرافراز خان که از ترس مصادره و معاتبه
روپوش و فراری شده بودند التجا و پناه در جناب نواب آصفجاه
بهادر نظام الملک حاکم صوبجات دکهن برده افواج غنیم مهاراج
مرهته را از راه اودیسه تمامی نموده باعث خرابی و ایذای عباد
و تشویش خاطر وقت شدند و مابین فریقین آتش قتال مشتعل گشته
موجب احراق خرمن حیات بسیاری از عساکر علی وردیخان و قلیلی
از دکنی ها گردید لیکن بنظر استقامت و پایداری حاکم بنگاله بازی عالم

ماند و امداد برشکال افواج دکهن را متفرق ساخت لهذا اکثر مجادله
نمودند با غنایم کثیر خارج از تقریر رو بوطن آوردند و نواب علی وردیخان
بهادر مهابت جنگ امرا و بادشاه را بارسال نقد و جنس راضی نموده
سند صوبه داری بدستور قدیم بنام خود طلبیده باستقلال تمام مشغول
ضبط و نسق صوبجات گردید لیکن عساکر مرهته که جاشته خور و مطلع راه
و رسم بنگ و بهار و سرحد شده بودند هر سال آمده تاخت و تاراج مینمودند
آخرش بعد از محاربه و مجادله بوعده قرار برین یافت که صوبه اودیسه در
عوض چهارم حصه محصول بنگاله که بزبان اینها چوتهه گویند در تصرف مرهته
باشد و باقی در تصرف علی وردیخان مختصر اینکه بنگاله ملکیست وسیع و زرخیز
و کثیر المداخل و هوایش بسبب شدت بارش باران و قرب دریای شور
نهایت مرطوبست و خوراک ساکنان آن مکان بدستور اهل کشمیر و مازندران
برنج است و بتاریخ غره محرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بعد از
اقامت هفت ماه از مرشد آباد کوچ نموده بنابر خوف مرهته که با بطرف
هم منتشر شده بودند از دریا عبور نموده و از راه پورنیه و ترهت
متوجه عظیم آباد شدیم هر چند مردم پورنیه بسبب بدی آب و هوای
بامراض مزمنه مبتلا نمودند لیکن بنابر ضبط و نسق و حسن بندوبست
نواب سیف خان برادر امیرخان از بلیات دیگر محفوظ و مامون بودند

و عظیم آباد شهریست معمور و پاکیزه و آب گنگا چون سایر انهار اطراف
و جوانب جمع شده و از میان آن گذشته در سرزمین بنگاله بدریای اعظم
ملحق میشود و فرنگیان در انجا هم خوانهای خوب بنا کرده بامر تجارت مشغول بودند
و برگ پان درین سرزمین خوب میشود و باطراف [illegible] دست بدست میبرند
و برنج عظیم آباد نسبت به برنج بنگاله لذیذ میباشد لهذا اغنیا
انجا بقیمت میخرند و میخورند چون از شدت مزاج بادشاه منحرف
و کسل مند بوده مکرر برای نواب حکیم علویخان تاکید منشور شد که
بزودی خود را بحضور پرنور برسانند لهذا در کمال گرمی که آفتاب در برج
جوزا بود از عظیم آباد حرکت نموده از راه بنارس و اله آباد و فرخ آباد
بتاریخ دهم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافه
شاهجهان آباد رسیده از بیابان گردی و بادیه پیمائی و گدائی فارغ
رستیم و صوبه داران و فوجداران حدود هندوستان بدستور
عمال و حکام بادشاهان ایران و روم و عرب و یمن نظر بکمالات
ذاتی و صفاتی و عظمت و شان نواب علویخان در مهمانداری و تواضع و خدمت
و رعایت حال بقدر قدرت هیچ گونه کوتاهی نکردند و در استرضای ایشان
سعی موفور بظهور آوردند درین ایام صوبه دار اله آباد نواب امیرخان
عمدة الملک بودند و این حکومت و صوبه داری نه که آتش خان معزی الیه بود

نه نفر موده جناب بادشاه بلک بواسطه خاطر داشت نواب قمرالدین خان
وزیر اعظم و نواب آصف جاه بهادر باین تقریب انها را از حضور بدور
فرستاده بودند زیرا که امیر خان مردی بود زیرک و مصاحب بادشاه روز بروز
بادشاه را بانواع مختلف بزور لسانی و خرافاتی از نواب قمر
الدین خان و مغلیه توران بد مظنه میساخت و باین وسیله مطالب
خود را بانصرام میرسانید لهذا نظر بر غلبه مغلیه تورانی انها را به بهانه
صوبه داری الله آباد که بنام ایشان از سابق مقرر بود دانه حضور پرنور
مهجور نموده بودند لیکن خان مذکور بعد از چندگاه طرفه تدبیری بکار
برد که نواب ابو المنصور خان را که صاحب فوج ایران بود و مقابل
اهل توران میتوانند شد از صوبه اوده بحضور طلبانیده و خود بسر آمده
خدمت میر آتشی از تغیر نواب سعد الدین خان بنام صفدر جنگ بهادر
مقرر کنانیده خود بدستور قدیم کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته
دانی از پیش میبرد تا آنکه بتاریخ روز جمعه بیست و سوم شهر ذیحجه
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه نوکر خودش بواسطه عداوتی که از
قدیم داشت در دیوان عام متصل دروازه جای زخمی به پهلویش زده
بدار البقا فرستاد و وابستهای خان مذکور بعضی اشخاص را مغوی و بانی
این امر شنیع قرار داده بودند بنده ارقام اسمای انها مناسب ندید که ان

بعض الطف انجم خواج مواجب سپاه و خدام و غیره قریب چهارده ماهه
بر ذمه داشت و بسبب عدم اولاد حکم الاضعاد رشد که اموال او را
داخل بیت المال نمایند لهذا نوکران صاحب طلب مانع ضبط اموال و دفن
جنازه‌اش گشتند و بعد از چهار روز که مقدمه تنخواه مواجب سپاه انفصال
یافت لاشه آن عیاش خوش معاش را بخاک سپردند چنانکه از تاریخ
فوتش هویداست   چو بنده از بهر تاریخ سالش   تامل نموده
بتکلیف مردم   بر آورد آه و ندا کرد هاتف   که تکفین کردند روز چهارم
عدد آه را از ماده تاریخ دور باید کرد چون بتقریب اسم این امیر این امر
در میان آمد لهذا شرحی از احوال حیات و مماتش تعلیم آورده حاکم
فرخ آباد نواب محمد خان بنگش مریض بود بندگان حکیم علوی خان
بعد از ملاحظه نبض و دریافت احوال بحکمه خود تشریف آورده به بنده
فرمودند که از اینجا روی کوچ نکنید که این عزیز بعد از شش هفت روز
خواهد مرد بعد از وقوع این واقعه از حضرت ایشان استفسار نمودم که
وقت مرگ مریض از روی علم طبابت یا کشف و کرامات فرموده‌اند
بکثرت شغل معالجه و وفور تجربه مفصل رسیدن ایلچی نادرشاه بجهت
محمد شاه بادشاه محمد علی بیگ و محمد کریم بیگ فرستاده‌های نادرشاه آمده
بعتبه بوسی بندگان محمد شاه شرفیاب شده ملتمس تحریر فیل و قصه‌های

مرصع شمشیر بدستور هندوستان و کتارهای مرصع و دیگر آلاتی که باب
ولایت عجم نبود و در اینجا چندان مصرفی نداشت منونامه محبت شمامه
از نظر انور گذرانیده بخلاع فاخره سرافراز نمودند بعد از چند روز
ظاهر ساختند که پادشاه زمانی فرموده است که بسبب محاربات
توران و داغستان و روم و کثرت افواج و تباهی سه ساله خراج رعایای
تمام ممالک ایران زری در خزانه نمانده اگر بارسال بیجا نیست لیکن
روبه اعانت نمایند در عالم اتحاد و برادری بعید نخواهد بود و فرستادن
افیال و اسباب مرصع بواسطه طلب زر نیست خواهان در نامه درخواست
زر اصلا مذکور نبود لهذا محمد شاه جواب صاف بخواه فرمودند
که برادرم شاه شاهان در هنگام وداع بمن گفته اند که بعد از این
در نامه هرچه بقلم خواهد آمد راست و درست انگاشته پیغامهای
زبانی را هرگز اعتبار نخواهید کرد و معهذا بسبب ضعف سلطنت و
تمرد و خیره سری حکام و زمینداران سرکش از صوبجات چیزی نمی آید
و مخارج بیش از دخل است و در میان نامه از این گفتگو مطلق بقلم نیاورده
زیرا که سوال زبانی را جواب زبانی کافیست ظروف چینی و صندل
و عود وغیره که در نامه درخواست آن بقلم آورده بودند باحتیاط
تمام ارسال داشتند و هرچند ایلچیان پهلوانی در فرستادن زر دفع الوقت

فرمودند لیکن تیمارو رنگه خبر کشته شدن او رسید امیر و وزیر شاه
وکدام شوش بودند متصل در ذکر نهضت فرمودن محمد شاه بادشاه بر سر
علی محمد خان روهیله در ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت حسب
محمد شاه بترغیب و تحریک نواب صفدر جنگ بهادر برای تادیب و تنبیه
علی محمد خان که در قصبه انوله و بنکده وغیره بکمال استقلال بهم رسانیده
بود تشریف بردند علی محمد خان در اصل از قوم جات است چون صاحب
شعور و رشید و طالعمند بود در روهیله و برا منتسبا نموده کارهای عمده
از دست او سر براه شدند و رفته رفته بانواع سعی و تلاش و جنگ
و جدل و کشش خدای عز و جل متمول و مرفه الاحوال شده کار بجای
رسانید که راجه کوه کمانو را بزور شمشیر و شجاعت مغلوب ساخته
و باطراف و جوانب دست تطاول دراز کرده و لشکر و زر بسیاری
حاصل نمودند حالات رسیده است که مکنون خاطر و ملحوظ نظر این فرقه
است بخاطر آورده مرتکب افعال و اقوال و حرکات و سکنات سرکشانه
ملک شاهانه گردید چون نواب صفدر جنگ صوبه دار اوده استقلال
و استقامت ورا باعث خرابی ملک خود میدانست و او را خار سر راه
خود می‌پنداشت لهذا بعد از ورود دار الخلد و دستگیر کار و مستعد کارزار
شده بضرب گلوله‌های توپ کلان بادشاهی علی محمد خان و توابعان او را

مشوش و مضطرب ساخت نواب قمر الدین خان وزیر اعظم که دختر علی محمد
خان به پسر ایشان نامزد بوده صلاح در استیصال او دیده کما حقه به پادشاه
معروض داشت که علی محمد خان اراده حصول شرف عتبه بوسی دارد
چون پادشاه از اصل کار اطلاع نداشتند و رضامندی وزیر اعظم اسم
الاموری منظور داشتند طوعا و کرها قبول فرمودند و علی محمد خان قبل از
رسیدن عساکر پادشاهی بنابر حزم و احتیاط اموال و خزانه را در
پیش نواب قایم جنگ پسر نواب بنگش خان فرستاده بود پادشاه
رفتن آنجا را نظر بر ایام بارش باران و اختلاف آرای یاران
و عدم اتفاق امرای خورد و کلان موقوف نموده و بمحض اکتفا کرده
بدار الخلافه شاهجهان آباد معاودت فرمودند مقرر شد که علی محمد
خان ترک سکونت آن مکان نموده در جای دیگر توطن نکرد لهذا نواب
وزیر اعظم فوجداری سرکار سرهند که باعتبار تنخواه متعلقه نواب زالی
تعلق بایشان داشت باو مقرر فرمودند

فصل در ذکر کشته شدن نادرشاه

در ینولا از روی نوشته ارکان دولت نادرشاهی
و زبانی آینده های آن نواحی بوضوح پیوست که نادرشاه بعد از حرکت
فرمودن از دار السلطنه قزوین که بنده عاصی محرر این مزخرفات
از انجا مرخص شده و احوال او تا ورود آنجا اجمالا قلمی نموده

متوجه سمت داغستان گردید زیراکه سابق برین ابراهیم خان برادر
بزرگش در انجا کشته شده بود و مردم داغستان را لزگی گویند و مهما
در شجاعت و جرات ضرب المثل اند نادرشاه نظر برانکه توران و
هندوستان را بی شفقت محاربه بدست آورده بود بکمال تکبر و تجبر در خلا
و ملا میگفت که اکابر داغستان را بقحبه خانه نشانده عوض
خون برادرم ابراهیم خان بچهار لزگی را گردن خواهم زد و از جناب
الهی استمداد و اعانت نمیکرد بنده مکرر از مقربانش شنیده ام
که در محاربات هندوستان و روم و توران وغیره وضو ساخته
و روی خود بر خاک میمالید و تضرع و نیاز بدرگاه حضرت قادر ذو الجلال
جل شانه مینمود و در وقت مقابله با امرای هندوستان از اسب
فرود آمده روی خود بر زمین میمالید و میگفت من هیچم و کم
ز هیچ هم بسیار . از هیچ کم از هیچ نیاید کاری و در جنگ داغستان
جمیع اقوال و افعالش سراپا لاف و گزاف و غرور در سر بود لهذا
بعد از مقابله و مقاتله با اقوام لزگی مردم لشکرش بسیار تلف شدند
و اوضاع خواص و عوام بر هم خورد و کمال اختلال باحوال شاه و سپاه راه یافت
هر چند آخر الامر بعد از مدت مدید که طرفین مضمحل شد اقوام لزگی فرار
نموده رو بکوهستان نهادند و غلبه بطرف نادرشاه ماند لیکن بر طبق

خواهش انتعاشش منافته و کشمکشش بعمل نیامد بهر صورت از داغستان
معاودت نموده و چندی در ممالک ایران سرانجام و اسباب محاربهٔ روم
اماده ساخته متوجه سمت کرکوک گردیده و معموره های موصل و دیاربکر وغیره
که در باب سوم ذکر آن نواحی مرقوم است تاخت و تاراج نموده
به نجف اشرف و کربلای معلا معاودت فرموده بزیارت ائمه هدا
صلواة الله علیهم اجمعین مشرف شده بجانب عراق عجم و خراسان
نهضت فرمود چون بعد از مرخص شدن حکیم علوی خان حکیم باشی
اطبائی دیگر بواسطه استیلای خوف و دهشت نتوانستند که
اصلاح مزاجش کنند بنابر صفت سفاکی و بیباکی و طغیان غصه و غضب
که بسبب معالجات ایشان بسیار کم شده بود عود نمود سر زور بادکی
کنابی چشم مردم را بیکار دار خانه چشم بر می اورد و غیبت عبث
کشتی حیات مردم جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد و تا خود جبر و مصادره
خانه مردم را جاروب داد ٭ شاهی که بدرعیت خود میکند ستم
مستی بود که میکند از ران خود کباب ٭ و علوی خان حکیم باشی نظر بر کمال
مراعات و شفقت که درباره ایشان مبذول میفرمود بعضی اوقات
در مقدمات معالجه کلمات حق که دوا تلخیست می گفتند و نادرشاه
انرا پسند نموده بعمل می آورد و حکیم باشی همیشه در سعی و تلاش بود که

که حدت و تیزی آتش و غصه مزاجش تسکین پذیر شود و باعث رفاه خلایق
گردد چنانچه در ایام مداوای ایشان طبع آتش بارش باین درجه
اصلاح یافته بود تا بیست روز و پانزده روز کسی را چوب نمی زد
تا بکشتن چه رسد علی الخصوص در وقتیکه در نواحی مازندران دستها را
مجروح نموده بودند بجای تیش و خشم وقت برآوردن چشم بود
تامل نموده احدی را ایذائی و متضرر نساخت تا هنگامیکه مالکوبی تحقیق
نکرد و بعد از مرخص شدن حکیم هاشمی تا چند گاه که مواد فاسده طغیان
نکرده بود بهمان منوال زندگانی میکرد بعد از چندی که مواد فاسده
طغیان نموده و اصلاح مزاج و اخراج مواد کماینبغی بعمل نیامد بدستور قدیم
شوریده شروع بقتل و غارت خلایق نمود و کار بجایی رسانیده بود
و مقرر کرده که لشکریان ایرانی را که از اکثرشان متوهم بود و بدگمان
شده بود از دست افاغنه و اوزبک که معتمد و خیرخواه خود میدانست
دفعتاً واحدة بقتل آرد و قاتلان را بجای مقتولان منصوب و مستقل
سازد و شبی که او را کشتند صبح میخواست که آنها را بکشد چنانچه ملا
فردوسی مصنف شاهنامه سراپا اغراقش بعد از احقاق گفته شنیدن
شاه این دو بیت گفته و مانش را تتمه نوشت شب سر قتل و تاراج
داشت سحر که نه سر تن نه سر تاج داشت از این گردش چرخ نیلوفری

نه نادر بجا ماند نه نادری : مفصل این مجمل اینکه شب یازدهم شهر
جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت در حوالی بلده قوچان که
از مشهد مقدس بمسافت سه منزل است محمد قلیخان اردمی که کشیکچی
باشی و خویش نزدیک بود با هفتاد نفر از فرقه کشیکچیان یعنی مستحفظان
نگاهبانان اصلا از ترس جان و ضمنا باغوای علیقلیخان برادرزاده
شاه متفق شدند از الجمله در عین وقت معهود و موعود شبانگاه و
کشیک مراسم یک تن شده ابا و انکار نمودند و سر زده بقرب سراپرده
دریده و در حرم سرا رفته اول خواجه سرا انسیاپی که مانع و متعرض ایشان
شده بود بقتل آورده متوجه خدمت پادشاه شدند و خلاصه
اختلاف روایات اینکه بگوله تفنگ و طپانچه و ضرب شمشیر و کارد
کارش با خر رسانیده و غرور شاهنشاهی از سر شش بدر آوردند
سبحان الله تعزز بالقدرة و البقاء و قهر عباده بالموت و الفناء
گویند در ابتدای حال جانستانی و کردار و شروع در غصه و غضب
و تعش و فحش نموده و در انتها بعجز و انکسار ملتجی شده بود لیکن از درود
حرکات فایده ندید و ناچار بعالم بقا رو نهاد چون قبل از کشته شدن
قبایل و خواهر زاده و کار خانجات دیگر را همراه نصرالله میرزا بکلات
فرستاده بود لهذا عورات حرم و جواهر الماس از دست برد تجر و کرد

محفوظ ماند علی الصباح که سرداران و امرا بواسطه بواسطه احقاق
اینواقعه عجیب تشریف بردند و دیدند که شاهنشاه سر از تن جدا بر خاک
افتاده سره زرلی بالای سرش نوحه میکند فلک کو مهر (دین) و رو دکین خشت
در این حرمسرا کار وی پادشاه خشت معینه یعنی فرنگار کس تماشا کند
هر کسی بنفس در رو هر رومی نوبتی میرسد یکی میرود دیگری میرسد
و لشکریان و اهل ان ولایت خراب و سایر کارخانجات شاهی را
بنحوی که در ممالک هند و هندوستان و توران و روم و غیره از وی اموخته
و تعلیم گرفته بودند تاخت و تاراج نموده و سران سرور سرا شهر را
پس علیقلیخان برادرزاده اش که ساعی و بانی این امر بود فرستادند
در پی هم متصل افتاده اند چون روز شب آشنایانرا ز هم سوخته
نقصان میرسد از اینجا معلوم شد که پادشاهانرا اعتماد بر نوکران
بهتر از خویشان و برادران است خویش است که در پی ننگ خود است
بیگانه نه بیگانه ندارد کاری بعد از نه روز حسب الامر علیقلیخان
ان نعش دایم در تلاش را از مقتل برداشته مشهد مقدس منتقل
نموده و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از این برای خود
ساخته بود دفن کردند شهنشاهی که از نمو فتح افزون بدش لشکر
گذر کن سوی قبر وی ز سور این کاروان منی تاریخ وفات ان محرب دیار

انتصار و تکدر بار و اختیار احمد خان مدرسهٔ ملک داری و تدریس انفاذ
احکام نشگرفته و دشمن کشی شجاع معرکهٔ حرب و مقابله مسند نشین
مسند الغای وعدهٔ تهرس و رئیس سرداران ملک گیر غنیمت یافته اند
فی النار و السقر مع الجد و البدر اگرچه این فقره زبان زد مردم است
لیکن الف لام بر تدریس که لفظ فارسی است غیر قاعده است و تاریخ جلوس
بر سر تخت سلطنت الخیر فیما وقع گفته بودند حق اینست که بادشاه مردی
بود با شجاع و دلیر و خیرو رس و صاحب عزم و حزم و دوراندیشی
و در امور ملک گیری و محاربه و نفاذ حکم مهارت تمام داشت
اما ملک داری و آبادانی کار نبود و بسبب افراط فحاشی و سفاکی و بیرحمی مردم
ازو ملال بسیار میشدند که باندک تقصیر که حاکم عادل عاقل حکم بحرف زدن نکند
او امر بگردن زدن میکرد و از مضمون رباعی شیخ محمد علی حزین که بعد معلوم
میشود که امام قلی بیگ الذی بادشاه پوستین دوز بود تا حین زمانه
فتنه اندوز شود هرگوشه کمان کین سیه توز شود رنجید که جهانبان رسمی بحرید
ملکی که بنصب پوستین دوز شود بزرگی شعر نمود که سخن شیخ در باب
قابل التفات نیست زیرا که دشمن بدگو بودند و ملاذمان شیخ از ترس او
هندوستان را تشریف آورده بودند بهر حال سنین عمرش بواسطهٔ عدم
رانحه و تاریخ تولد بواقعی محقق نگشت و بنظر بزرگ ورود و استحکام اعضا

وفوت قول پنجاه پنجساله نموده و بعضی ملتفتند که در سنه یکهزار و نود و نه
بوجود آمده است و در جای نوشته دیدم که نادرشاه است و هفتم رمضان
سنه یکهزار و یکصد و دو در قریه از فرزون من محال ابیورد متولد
شده است و ریشش تمام سفید و دندان اصلا مطلق نداشت
از جمله غذا اینکه احتیاج مضغ و خاویدن زیاد میداشت نمیخورد
و الا می بلعید و در هفته دو دفعه ریش را خضاب میکرد و دندان
پیش دهن که گزیدن و دریدن و بریدن کار آنهاست قایم و محکم بودند
فی نفسه تنها آن ملک و دولت نادر نشان نماند از آن ملک و جاه
استظهار و هندستاند در گوش عاقلان گوید ندای فاعتبروا یا
اولی الابصار . بعد از وقوع این واقعه علیقلیخان برادرزاده اش
خود را علیشاه نامیده برفاقت و اطاعت و امداد طهماسب خان
جلایر و غیره امرا بر تخت سلطنت نشست و ده کرور روپیه مسکوک
و طلا و نقره و جواهر بیحصر و حساب تیغ طاووسی و غیره را که در کلات
گذاشته بودند متصرف شده اولاد و احفاد نادرشاه سوای شاهرخ
میرزا پسر رضاقلی میرزا که از بطن صبیه شاه سلطان حسین صفوی بود
بقتل آورده و برادر کوچک خود را نایب سلطنت ساخته و بست
عداوت علیشاه با برادرش ابراهیم خان و برادر دل چشمهای

شاهرخ میرزا و علی شاه و انقراض دولت این خرد برادر و سلطنت
شاهرخ میرزا بعد ازین بقلم خواهد آورد

فصل در ذکر فوت نواب ذکریا خان

قبل از کشته شدن نادر شاه نواب ذکریا خان پسر نواب عبدالصمد خان
برنه نواب قمرالدینخان وزیر اعظم صوبه دار کثیر الاقتدار عادل اباد
انکار پنجاب و ملتان بقضاء الهی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست
اعجالتا حکومت الضلع بنام پسر نومنخان مقرر فرمودند و بعد از چندی
یحیی خان پسر بزرگ نواب ذکریا خان بهادر و داماد وزیر اعظم بود
ناظم پنجاب مقرر شده روانه دارالسلطنه لاهور گردیدند بعد از ورود
ایشان آنجا دو حیات الله خان پسر کوچک ذکریا خان مرحوم که مادر شاه
او را شاهنواز خان مخاطب ساخته بود باغوا و اعانت مخالفان و
معاندان نواب قمرالدینخان جمعیت تمام بهم رسانیده بر سر برادر
بزرگ خود نواب یحیی خان بلاهور بهضبت فرمود بعد از محاربه
یحیی خان را مغلوب و محبوس ساخته و اموال پدر عالیقدر خود را متصرف
خود آورده و فدویت محمد شاه را در سجع مهر بر آورده این بیت کنده بود
بیت آلهی تو شیر یتیم اکبر   حونت بحرات خرم دهی   و دو رابرانده سنور
پادشاهان هندوستان که اسمای اجداد و تخت نشین و صاحب سکه کنده اند
نامهای مبارک دوازده امام صلوات الله علیه الصلوة والسلام کنده بود

زیراکه مومی الیه برخلاف اسلاف و اجداد خود مذهب امامیه اختیار
کرده بود بعد از ضبط و نسق شهر از متصدیان پدر در رسانیدن
بمصادره نموده مشغول شد و بیت ملک و اجتماع آلات حرب
و اسباب آن گردید هرچند نواب قمر الدین خان بهادر برای خلاص
نمودن یحیی خان بانواع تهدید می نوشتند قبول نمیکرد و در جواب
می نوشت که اسناد صوبه داری و حکومت پنجاب بنام من درست
کرده بفرستید که نجات و رهائی یحیی خان مشروط باین امرست در بین
رد و بدل بود بلکه خواهر نواب زکریا خان که عمه هر دو میشد
باتفاق زنهای دیگر که رای زن و منصوبه باز بودند تدبیر معقولی
اندیشیده بندگان یحیی خان را در خوان گذاشته و از محبس برآورده
از طریق غیر مسلوک روانه شاهجهان آباد نموده بود لیکن
آن عالی نژاد والاگهر بیک کلمه معقول همه را ساکت گردانید
که اگر احیاناً یحیی خان حیات الله خان زاد دستگیر کرده محبوس میساخت
او را هم بوضعیکه می توانستم از قید خلاص میکردم زیراکه دل مادر
و پدر و عمه و خاله بر فرزندی می سوزد که دردمند باشد الحال اختیار
با تمامت صغیر و کبیر از استماع این کلام حیرت زدگان طعنه و تشنیع
بدندان گرفته خاموش گشتند و قصبات الله ما این زمان نظر ازانکه

داماد وزیر اعظم در جنگ نسبت احدی کمک ها نتوانسته آمد مطمئن و فارغ
بال بود بعد از بریدن ناسه فراغت تشویش زیانی بخاطرش راه
یافت و علاوه آن نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان نظر بر جلادی
نواب یحیی خان بهادر رفتن لاهور مصمم فرمود و حیات الله خان
ازین رهگذر بیشتر مکدر و مضطرب گردید و احمد شاه درانی بنا بر
استماع اخبار مناقشه و منازعه بردو برادر با همدیگر روی توجه بسمت
دار السلطنه لاهور آورد فصل در ذکر عروج و خروج احمد شاه ابدالی
موسوم شدن ایشان باحمد شاه درانی و انهزام شاهنواز خان و درانی و
خرابی مردم هند و سمانی احمد خان خلف محمد زمان خان سدوزئی
متوطن دار السلطنه هراة از سرداران قوم خود است بنابران نادر شاه
ایشان را پیش خود نمیگذاشت که مبادا سرکشی شوند با وصف آن
مردم ابدالی که در سرکار نادر شاه ده باشی و یوزباشی و مینباشی شده
بودند خفیه اطاعت و انقیاد بخدمتش مینمودند تا روزیکه نادر شاه حکم را
را موقوف کرده بعالم جاودانی شتافت و بعد از وقوع این حادثه عظیم
اعلانیه بدو مطیع و منقاد وی شدند خلاصه اختلاف روایات اینکه
احمد شاه با وصف گرزاده فاسد افواج قزلباش همراه اکثر از آن حبس
و بعض صحیح و سالم بر آمده و تاج ... بر طبق اشاره شاه محمد صابر درویش

برسر گذاشته وارد دار القرار قندهار گردید و قبل از ورود ایشان
محمد تقی خان شیرازی که ملک مکی کابل و پشاور و سند و ناصر خان ناظم
لک روپیه محصول الفصلع بارادهٔ رسانیدن خزانه سرکار نادر شاه در حدود
قندهار رسیده بود نور محمد خان و کدو خان وغیره سرداران آن خزانه
را متصرف شدند و در میان بهمدگر تقسیم نمودند احمد شاه بموجب تفصیله در روز
مذکور که احوال خیر مآلش بعد ازین بقلم خواهد آمد نور محمد خان وغیره را مقید
نموده مشغول بتحصیل زر خزانه نادر شاه و اجتماع اصحاب السیف و آلات
حرب و مقابله شده و محمد تقی خانرا قسم داده در سلک امرای عظیم
الشان منسلک گردانید و سال جلوس احمد شاه سال انتقال نادر شاه است
بیت
یکی را بسر بر نهند تاج تخت
یکی را بخاک اندر آرد ز تخت
سلطانی مسلم مرو را نیست کس را زهره چون و چرا بهر حال چندی در
حوالی قندهار و کابل و پشاور اسباب محاربه مکمل نموده و عمال را
بواسطه تحصیل باج و خراج باطراف و جوانب تعین فرموده و خود بعد از
ترتیب افواج که از دوازده هزار سوار و پیاده بیشتر بودند بارادهٔ
تسخیر هندوستان و از دریای اتک عبور نموده باحتشام گیلان حوالی
دار السلطنه لاهور گردید شاه نواز خان حاکم آنجا توپخانه را بدور
شهر چیده مستعد مقابله و مقاتله گردید و بابا صابر درویش که برای

زیارت مقابر اولیا و ملاقات والده خود در لاهور بود و او زان
شاه نواز خان بلاد پدرشاه بشهر تشریف آورده بودند بدرجه شهادت
رسیده بودند و مفصل این مجمل آنکه از زبان معتمد الممالک محمد یار خان ضراب
باشی که رفیق قدیم درویش بوده اند مسموع نموده بقلم می آید که بابا صابر
نعلبندی بسر و چه که خالی از ولوله عشق و سودا نبود از وطن خود لاهور
برآمده سمت کابل و قندهار رو براه آورده و دران ایام که
نادرشاه کشته شود بابا صابر خیمه کوچکی استاده نموده بطور اطفال
بازی میکرد از وی سوال کردند درویش چه کار میکنی جواب داد ایام
سلطنت نادرشاه منقضی شده و این خیمه بادشاهی احمد است که برپا
میکنم بعد از واقعه نادرشاه که ریاست احمد شاه صورت پذیر شد
بنابران در جمیع امور گفته درویش را مسلم میداشتند و بر طبق
اشاره ایشان ابدالی بدرانی و بادشاه بدر دران موسوم شدند
مختصر آنکه درویش با وصف منع بادشاه محمد یار خان ضراب باشی
را همراه گرفته بزیارت مقابر اولیا و ملاقات والده خود مشرف
شده بودند اثنا بر کارههای شاهنواز خان خبر بردند که شاه صابر
احمد شاه بشهر آمده است میخواهد که توپخانه را باطل سازد شاهنواز
خان مردم تعین نموده که نگذارند که بلشکر خود سعادت یابد

بنابران بمعرفت ادینه بیگ خان با شاه نواز خان ملاقی شده بانواع عز
باز وگفت گو فرمود هرچند نواب ملکه کورباد رسلوک میکردند از آن
عنف وخشونت محجوب میشدند حاصل کلام آنکه درخواست درویش را
که ملازمت بود شاه نوازخان قبول نمیکرد واظهار ویرا آن دان
بغصه جواب میدادند آخر الامر از اصلاح مایوس شده درویش را
موضرات نافتنی محبوس نمودند روز دیگر کار برد ازان معرضد اشتند
که زنده ماندن این ساحر ماکر موجب خرابیست لهذا درویش را
بانواع قبیح هلاک ساختند ازز بان کلک نقاشان شنیدم بار ها
بے زبان نرم صورت گی بدبرد کاه وضرابات ناشی بحکایت وسفارش سرگرده
های شاهنواز که سابق برین در حق ایشان نیکوئی نموده بود محفوظ ماند
احمد شاه درانی از استماع خبر وحشت اثر کشته شدن سر بعام بر
جوانمرد در اب غیض وغصه سواری فرموده وبے اختیار از دریای
راوی عبور کرده برمور حال مغلیه یورش آورده مغلیه تاب مقاومت
نیاورده رو بفرار نهادند شاهنواز خان نظر بر انهزام افواج مغلیه
که بر شجاعت واستقامت ایشان اعتماد کلی داشت مضطرب گشته جواهر
الات وزر سرخ را همراه برداشته عازم دهلی گردید نواب قمرالدین
خان بهادر بنابر حرکاتش که مخالف مزاج ایشان میکرد مقید فرمود

یحیی خان برادرش گفته باشد که من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه بعد از
گریختن شاهنواز خان در ماه محرم الحرام سنه هزار و یکصد و شصت و یک
بلده معموره لاهور مفتوح و مسلم در تصرف شاه درانی آمده تا یکماه
و چند روز بانواع زجر و توبیخ و اقسام عذاب و شلاق مبلغهای
خطیر از ساکنان آن مکان مصادره نمودند و لشکریان نیز بر طبق قول
شیخ رحمة الله علیه بیت به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش
هزار مرغ بسیخ بعمل آوردند ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا
اعزة اهلها اذلة احمد شاه ابدالی را در بلده لاهور مشغول تاخت و تاراج
گذاشته بمطلب دیگر بپردازیم فصل در ذکر حرکت فرمودن بندگان
سلطان احمد فرزند محمد شاه بادشاه بمقابله احمد شاه ابدالی چون بندگان
بادشاه از مدتی علیل و کسلمند بودند لهذا امرای عظام معروض داشتند
که هرگاه جناب حضرت بنابر ضعف مزاج بذات خود تشریف نمی برند
بهتر است که شاهزاده بلند اقبال را مرخص فرمایند که در انصورت
احدی از امرا درخواست مدد خرج و جاگیرات نخواهند نمود و اگر رخصت
ایشان منظور نیست می باید که شصت لک روپیه برای مواجب افواج امرا
و هر کدام را جاگیرات جدید مرحمت فرمایند چون بندگان بادشاه
بر جدائی پسر اصلا راضی نشدند ضرورتا بخزانه را حالی کرده مبلغ

شش لک روپیه بنواب قمر الدین خان و نواب صفدر جنگ و ذو الفقار جنگ
و ایشر سنگه راجپوت کچواهه پسر راجه جی سنگه و نواب سعد الدین خان
میر سامان و بخت سنگه راجپوت وغیره بوجه جاگیرات مرحمت نمودند
و رخصت فرمودند منجمله نامبرده ها بخت سنگه و خان سامان در حضور ماندند
و مابقی از شهر کوچیده بقصبه سونپت رسیده بودند که از زود نویس
هرکاره بوضوح پیوست که احمد شاه ابدالی بعد از کشتن حیات الله خان
حاکم پنجاب صوبه لاهور متصرف شده و توپخانه و خزانه را بدست
آورده مشغول آماده ساختن آلات حرب و نگهداشت فوج عظیم
عازم دهلی است بمجرد استماع این خبر ملالت اثر ملوک شاه و کدا و امرا
در تشویش و اندوهناک گردیدند امرای که بمقابله احمد شاه متعین شده
بودند با یکدیگر مشورت نمودند و مقرر کردند که نواب سید صلابت خان
ذو الفقار جنگ را بخدمت بادشاه بفرستند که بعرض رسانیده بلند
اقبال پیش رفتن امرا ممکن نیست و الا حضرت بذات خود تشریف
تشریف ارزانی فرمایند که فدویهای موروثی در رکاب ظفر انتساب
جانفشانیها بظهور خواهند آورد چون از مشاهده احوال غلبه بادر
چشمهای صغیر و کبیر رسیده بودند کان بادشاه بنابر ضرور بعد
از دادن زر و جاگیرات مهاجرت فرزند هم قبول نموده متوجه ربع

فوج بادشاهی سلطان احمد را مرخص فرمودند و ذوالفقار جنگ
بابا البقی ابو الاکبر منضم شد و درین بین راجه ایسر سنگه راجپوت
نظر بر حالات سلطنت نموده قلعه داری قلعه تیمور که از اعظم قلاع
هندوستانست درخواست نمود و بواسطه حصول مطلب مذکور در امین
تعلل ورزید هر چند بعضی مردم راضی بدادن شده بودند لیکن نواب
قمر الدین خان و نواب صفدر جنگ مانع آمده گفتند که اگر اینچنین
قلعه بدست راجپوته بیاید دیگر کیست که از جنگ اینها فحنک نگردد
بوکیل راجه مذکور سر معاتبت می نمودند که این امر هرگز شدنی نیست اگر
خواسته باشد همراه ما بیاید والا برگشته بخانه خود معاودت نماید
چون ایسر سنگه مذکور با برادر خود که دختر راجه راتهات مخاصمت داشت
و زمینداران دیگر نیز با او منازعت داشتند بنا بر آن عدم رضای
بادشاه را مناسب ندیده و نیز از سرکار والا رفته روانه لشکر گردید
اکنون آمدم بر تحریر اسمای امرائی که همراه شاهزاده بودند اول شان
نواب قمر الدین خان وزیر الممالک با دو پسر خود و فوج مغلیه تورانی و همراهیان
خود مثل بخشی خان و احمد زمان خان و محمد عطا خان وغیره دوم
نواب صفدر جنگ بهادر معه شیر جنگ و مغلیه ایرانی و نواب ذوالفقار جنگ
با قلیلی فوج و ایسر سنگه نامرد لاف زن با جماعه راجپوته که کثیری شده بود

یعنی جامهای خود را از رنگ زعفران کرده بودند و این امر علامت است
که هر کس لباس خود را بزعفران رنگین کرده برای جنگ میرود هرگز
از معرکه قتال بیرون نگریزد و این فی همت لاف زن محرد شروع
محاربه رو بفرار آورد و دیگر نواب ناصر خان صوبه دار قدیم پشاور
و کابل با قلیلی مردم و محی الدین علیخان موتات وغیره و امرائی که
در حضور ماندند مثل نواب غیاث الدینخان شجاع الدوله فرزند نواب
صفدر جنگ بهادر و اسحاق خان دیوان خالصه و سعد الدینخان
خانسامان و نواب عبد المجید خان مجد الدوله و راجه کشن سنگه
راتهور فصل در ذکر محاربه سلطان احمد فرزند محمد شاه بادشاه با احمد
ابدالی و هزیمت ابدالیان امرای عظام مقرر نموده که متحمل ازین نال
نباید گذشت که مکرر چنین اتفاق افتاده که در ایام میدان هزیمت یک لشکر
از یک طرف رو میدهد و اینمعنی مرکوز خاطر خواص و عام است لهذا از عزیمت
تمام از مکان مذکور گذشته متوجه معرماچهی واره شده کنار دریای
ستلج نزول فرمودند درین اثنا خبر رسید که احمدشاه ابدالی بایلغار
آمده و از معبر رو پر عبور نموده و شهر سرهند را تاراج کرده اموال
و خزانه امرا که در آنجا بود در تحت تصرف خود آورد بمحض استماع این خبر
شاهزاده و امرا عطف عنان فرموده متوجه جانب سرهند شدند

و بر چهار کروهی شهر مذکور مقر قتال مقرر شد و تحریر شانزده روز جنگ
توپخانه در میان ماند و بتاریخ بیست و دوم ربیع الاول سنه یکهزار
و یکصد و بیست جنگ میدان مصمم فرمودند جا که از جانبین صفها
آراسته شدند و نواب قمر الدین خان وزیر اعظم در خیمه مسجد نشسته
بودند که بعد از خواندن وظیفه برای جنگ سوار شوند که ناگاه گلوله
توپ از طرف حریف آمده به پهلوی نواب وزیر خورد جان بحق تسلیم
نمود تا کار جهان راست کنی دیر شود تا دل شود دل ز جهان سیر شود
لیکن پسران ایشان معین الملک شاهزاده و نواب صفدر جنگ را بر واقعهٔ هایله
مطلع ساخته و سرداران پدر را طلبیده انگشته بر سرگذشت اطلاع بخشید
و مختار ساخت که هر کس که خواسته باشد همراه من برای پیکار بماند
و هر که نخواسته باشد بخیمه خود برود زیرا که اگر در عین جنگ اراده [illegible]
شدن بکند باعث خرابیست و مرا تا وقتیکه جان در بدن است انشاء الله
پای از معرکه مقابله رو گردان نخواهم شد بعد از تسلی و دلداری سرداران
به افغانان ابجر قدغن فرمود که عوام الناس را بر واقع نواب مطلع
نسازند و بیرون شهرت دادند که نواب وزیر الممالک سوار شدن
خود را موقوف فرمودند پسر خود را برای جنگ فرستاده است
مختصر اینکه بر فیل سوار شده متوجه معرکه وغا گردیدند و دلاوران ابدالی

نیز رو بثبات آورده نداشت قتال اشتغال یافت و مبارزان طرفین
در جانسپاری و جانستانی بهیچوجه کوتاهی نکردند شست تیر سهام
تیر خطه جان مسخر کرد درست تابهای تیغ سپر بکر شکست معین الملک الحق
لازمه استقامت و برداری بود بعنوان شایسته بعمل آورد در
جانفشانی کشته نشد و گولی تفنگ سینه معین الملک هم رسید اما ضرر
نکرد زیرا که سپر دلودار از جانبین مردم بسیاری بمعرض تلف آمدند
و علف تیغ همدیگر شدند فاما غلبه بطرف احمد شاه درانی بود درینکه
راجه ایسرسنگه راجپوت کچهواهه بمحض استماع صدای نقاره و جنگ
راه فرار در پیش گرفت و آن ضلع خالی شده بود در بعضی نواب صفدر جنگ
افواج خود را مامور نمود که امداد معین الملک نمایند که مبادا
بند ستور مقدمه نادر شاه کار تباه شود دلیران ایران زمین کمرخواه
نهادند ردی شجاعت براه زمین خورد شد زیر سم ستور گرفته
جهان یکسر آشوب و شور بمحض رسیدن کمر افواج رده بعضی را مقتول
و برخی را مجروح و همه را مغلوب ساخته بپس پا نمودند حاصل کلام اینکه
افواج احمد شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده بروی فرار عجالت کمال ابلق
و قیدها را آوردند و شاهزاده و امرای هندوستان نظر بر واقعه
نواب قمر الدین خان تعاقب از منازل بهیه در کنار دریای ستلج رسیده

اقامت گزیدند بالفعل آن شاه را در اینجا گذاشته بمطلب دیگری می پردازد

فصل در ذکر اوصاف محمد شاه [illegible] از احوال اجداد ایشان

از مردم معتبر صادق القول واقف کار چنین استماع نموده که
سلطنت هندوستان در اولاد امیر صاحبقران علیه الرحمه و
الرضوان در اوسط عهد اکبر بادشاه استقلال یافته بود اما فقط
باعتبار امور دنیائی و مقدمات شرعی مختل و بی رونق بودند و
در وقت عالمگیر بادشاه غازی بهره و اعتبار یافته بودند و قدر از
کل ممالک هندوستان حیز گرفته بودند و بعد از زمان آن بادشاه
صاحب علم و عقل و تدبیر روز بروز بسبب نجابات اولاد و احفاد کم
پایه کرده رو بانحطاط و تنزل آورد و نوکران بادشاهی که بجنس تربیت
بجمیع کمالات آراسته شده بودند در این مقابله ها بقتل آمدند حاصل کلام
اینکه بعد از انتقال عالمگیر بادشاه در میان بهادر شاه و اعظم شاه
و سلطان کام بخش پسران ایشان محاربات عظیم واقع شده
بحسب تقدیر حضرت عزیز ذو الجلال سلطنت به بهادر شاه مسلم شده
بشاه عالم موصوف گردید او مردی بود عالم و فاضل و با مروت
و صالح و عابد و محسن و کثیر الاولاد اما در ایامیکه حسب الحکم پدر
در محبس تشریف داشتند با خدا ابتهالی عهد بسته بودند که اگر بادشاه

شنوم سوال هیچ سائلی رد نخواهم نمود چنانچه کما حقه ایفای عهد فرمودند
چون امر خلافت قاعده ملک داری است لهذا از کثرت جود و فور
عطا و انعام آن زبدة الانام خزاین که شاهجهان بادشاه رعیت
پرور ملک دار جمع فرموده بودند خالی شدند لیکن نظر بر کمال عزم
و شجاعت ایشان نموده جمیع نوکران و زمینداران و حکام قرب
و بعید مطیع و فرمان بردار بودند و بعد از انتقال آن فرخنده مآل
در میان جهاندارشاه و عظیم الشان و رفیع الشان و جهان شاه
که پسران بادشاه مرحوم بودند مقابله واقع شد و پس از کشته
شدن سه برادر دیگر محمد معز الدین جهاندارشاه بر تخت سلطنت
نشست و او مردی بود شجاع و قوی هیکل و نر دل و جنگ دیده
و نبرد آزموده و بارها مباشر پیکار و کارزار شده بود آخر کار
در محاربه برادرزاده خود محمد فرخ سیر که در بنگاله تشریف داشتند
از آنجا آمده در جنگ شکست دید اسیر شده بعنوان ناشایسته
کشته شد چنانکه مردم ذوی العقول فرخ سیر را در باب کشتن ایشان
باین عنوان پند گفتند خلاصه آنکه محمد فرخ سیر بر تخت سلطنت نشسته
نواب ذوالفقار خان سپه سالار مشهور عمو بابت و قصه بقتل آورد
و حسین علیخان و عبد الله خان را جاه و منزلت فراوان بخشید

آخر الامر باسباب مختلف الروایات در میان بادشاه فرخ سیر
و این دو برادر عداوت بهم رسید چنانکه نواب حسین علیخان
که میر بخشی و صوبه دار دکهن بود نظر بر کدورتهای طرفین شاهزاده
جعلی بطور مستور همراه گرفته بدار الخلافه شاهجهان اباد آمده
و از ملازمت بادشاه سر باز زده مرتکب حرکات بیهوده گردیدند
و شهرت آوردن شاهزاده از برای تهدید و تهدید بود و بطور
اظهار میکردند که در وقت ملازمت تکذیب بادشاه خواهیم
گذرانید آخر کار بعد از رد و بدل بسیار قرار برین یافت
که شدو نیت محو کرده برای مجرا بیاید حاصل کلام بقلعه داخل
شده و مردم خود را چو حرم بادشاه فرستاده و صحبت تمام
بیرون کشیده محبوس نمودند و سلطان رفیع الدرجات و لیکن
رفیع الشان را برای نام بر تخت نشانیده خود متوجه نسق و ضبط
ملک و مال شدند و بدستور سابق خدمت وزارت بعبد الله خان
و میر بخشی گری بحسین علیخان مقرر شد و این رباعی از محمد فرخ
سیر که در مجلس مختصر بود ذل مست حسرت تیر آتش ندسید
خو کرده آتش بت آتش نیز بید هر کس که ز احوال دما برسید
بلب آید و جوابش ندهید و بعضی میگفتند که این رباعی از استاد امیری

و ایشان خوانده بودند و بعد از چندی محمد فرخ سیر را اکبر کشته و بنابر
احتیاط کفن پایش را بکافور تخمیر و تکفین کردند ای کشته کرا کشتی
کامروز ترا کشتند فردا کشند او را کامروز ترا کشته چون شاه
رفیع الدرجات مریض و نحیف البنیه و معتاد بکوکنار بود بعد از
سه ماه و یازده روز بقضای الهی بعالم عقبی شتافت رفیع الدوله
برادر متوفی را بر آورده و تاج شاهی بر سرش گذاشته و
به شاهجهان موسوم ساخته بر سر سلطان نیکوسیر که در اکبرآباد
هزاری متوسلین و غیره بتخت نشانیده بودند نهضت فرمودند
سلطان نیکوسیر را بدست آوردند چون شاهجهان مذکور نیز
مثل برادر مریض کوکناری و نحیف و ضعیف بود از تخت
شاهی بتخته تابوت نزول فرموده برحمت ایزدی پیوست
نایران سلطان روشن اختر ولد جهان شاه ابن بهادر شاه
را که چابک و توانا بود از شاهجهان آباد طلب داشته در اوایل
شهر ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و سی و یک بر مسند فرمانروایی
متمکن ساخته مخاطب بمحمد شاه نمودند و لیکن جشن سال سوم
که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه کرده بودند
برای ساعت نیک خواهد بود و او بسیار حسین و خوش صورت بود

عرفی گفته بیت * روشن اختر بود اکنون ماه شد * یوسف
از زندان برآمد شاه شد * و بر طبق تجویز امرا بعوض ماه سلطنت
رفیع الدرجات را رفیع الدوله شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار دادند
داخل سنه جلوس محمدشاهی نموده غره ربیع الثانی ابتدای سال
جلوس مقرر فرمودند چنانکه سلطنت ایشان باین حساب یعنی سال
و یکماه گشتند و فی الحقیقت بیست و نه سال و شش ماه است مختصر
اینکه نواب حسین علیخان بعد از گرفتن سلطان نیکوسیر جناب محمدشاه
را همراه گرفته برای اخذ انتقام بر سر نواب نظام الملک بهادر که افواج
او را قتل و غارت نموده بود بسمت دکن متوجه شدند بتاریخ
بیست و هفتم ذیحجه سنه ۲ محمدشاهی میر حیدر خان بهمراهی نواب محمد امین
خان بهادر بموجب اشاره ایشان حسین علیخان را در عرض راه ا
التماس متضمن شکوه محمد امین خان داده که بر ما تعدی میکنید بمجرد اینکه
حسین علیخان متوجه عرضی شد میر حیدر خان کارد از کمر بر آورده بجگر
کارساز فرو برده زخمهای متواتر کار او را ساخت و او را تمام کرده
خود نیز از دست مردم حسین علیخان بکار آمد بعد از استماع خبر کشته
شدن برادر خود نواب عبدالله خان قطب الملک که در شاهجهان آباد
بود سلطان ابراهیم را از محبس برآورده و بر تخت شاهی نشانیده

و لشکر بسیار نوکر کرده برای اخذ انتقام بر سر محمد امین خان وغیره
نهضت فرمود و بتاریخ سیزدهم محرم سنه دو بروز پنجشنبه در
نواحی شیرگده درمیان نواب عبدالله خان و امرای جناب محمد شاه
مقابله روداد بحسب تقدیر حضرت قادر قدیر عبدالله خان اسیر
و محمد امین خان وزیر گردید طرفة العین جهانی برهم زنند کس نمی
آرد که آنجا دم زند اوست سلطان هرچه خواهد آن کند عا
عالمی را در دمی ویران کند بعد از یک و نیم ماه نواب محمد امین خان
حسب آنچه از تقضای الهی فوت شده و خدمت وزارت پادشاه میخواست
که بنواب خاندوران امیر الامرا مرحمت فرمایند مغلیه تورانی پاس
امر راضی نشده بادی شورش و پرخاش شدند بنابران نظر بر کمال
استعداد و امانت و دیانت و کاردانی نیابت وزارت بنواب
جناب عنایت الله خان مقرر فرمود نواب نظام الملک را برای اشکار
بحضور طلبیده شد بعد از یک سال و چند ماه که نواب موصوف از
دکهن بدهلی تشریف آوردند بخلعت وزارت سرافراز شدند
و بعد از چندگاه بنا بر اختلاف مزاج پادشاه و وزیر بتاریخ دوم
ذی قعده سنه شش محمد شاهی خلعت وزارت از تغیر نواب
نظام الملک بنواب قمرالدین خان خلف محمد امین خان مرحوم مرحمت

فرمودند بعیش و عشرت مشغول شدند مارو ریکه بعد از چهارده
سال پادشاه عیش ایشان را منغص کردانید چنانکه برخی ازین مقدمه
قبل ازین بتعلیم آورده و در ایام سلطنت محمد شاه پادشاه بسبب
رای امرای ایشان باهم گرفته که در مملکت هندوستان رو میداد
زیراکه امیر اگر یکی از امرا بر طبق قانون صلاح و ثواب سر انجام
میداد دیگری برای نفع خود و سبکی او بانواع تدابیر و اقسام تمهیدات
برهم میزد و پادشاه دم نمیزد باعث سکوت و تغافل پادشاه
قصه محمد فرخ سیر و حسین علیخان و عبدالله خان معلوم بود و بعد ازان بجای
بلکه هر کدام از امرا زمیندار را رفیق خود ساخته بلکه باعتقاد
خود بنداشتند در ازدیاد قوت او سعی بلیغ میفرمودند بواسطه
اینکه با در خدمت پادشاه معروض میدارد که اگر فلان امیر خواسته
باشد سرتابی و بی ادبی نماید فلان زمیندار که در نشت گرفته بنده دوست
علاج و تدارک آن خواهد کرد و این امر وسیله قرب منزلت او
میشد و بهمین دستور شده شده زمینداران قوی شدند
و رفته رفته از کار فرمانروا از کار رفتند اندکی بیش تو گفتم غم
دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و انصاف
اینست که امرا و ارکان در مقام مخالفت و منازعت لاچار بودند

زیرا که در عهد سلاطین سلف نیز حکم پادشاهی که گوئی نافذ نبود
در میان سرداران مخاصمت روی میداد باعث خرابی ملک میشد و
دهر بسیار ازین گرد ها دیده است و کند جهان را جهاندار گردد خراب
بهانه کیومرث افراسیاب. گویند محمد شاه فی الحقیقت ذی هوش
و صاحب شعور بود و قوی هیکل و زور آور بود در اواخر عمر بسبب امراض
متعدد با فنون و ضعف و کیف کرد و تولد آن [illegible] در بیست جمعه
بیست و سیوم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و چهارده بود
در نواحی دار السلطنت غزنین و تاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی
سنه یکهزار و یکصد و شصت یک داعی حق را لبیک گفته برحمت الهی
پیوست [illegible] شاهی اش کشیده بخت و تاج که جا بجهان نیست بی
خراج اکنون آمدیم بر ذکر تفصیل ایام سلطنت پادشاهی که
از اولاد امیر تیمور صاحب قران علیه الرحمه و الغفران در زمین
هندوستان لوای فرمانروائی افراشته اند

ظهیر الدین محمد بابر	نصیر الدین محمد همایون	در ثانی مرتبه	جلال الدین محمد اکبر شاه
چهار سال و نه ماه یازده روز	ده سال چهار ماه نوزده روز	ده ماه و هفده روز	پنجاه و یکسال و نه ماه و نه روز

نور الدین محمد جهانگیر	شهاب الدین محمد شاهجهان	محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر
بیست و دو سال و ده ماه و سه روز	سی و یکسال و چهار ماه	پنجاه سال و دو ماه و چهار روز

شاه عالم بهادر شاه	محمد معز الدین جهاندار شاه	محمد فرخ سیر عظیم الشان

پنج سال و هفت یوم	هشت ماه	شش سال و سه ماه

(مع هشت ماه جهاندار شاه)

شاه رفیع الدرجات رفیع الشان	رفیع الدوله شاه جهان	روشن اختر محمد شاه

سه ماه و یازده روز	سه ماه و بیست و دو روز	بیست سال و سه ماه (سوای سه ماه ایام جهان)

چون بادشاهزاده بلند اقبال و امرای حجسته مآل در حین وفات
محمد شاه فردوس آرامگاه در نواحی سرهند تشریف داشتند
اظهار اینواقعه را باعث فتنه انگاشته نواب ملکه زمانی
دختر محمد فرخ سیر زوجه محمد شاه مرحوم باتفاق نواب غیاث
الدین خان و جاوید خان و روز افزون خان ناظر و یعقوب
خان داروغه نعمت خاصه وغیره امرا در پنهان داشتن این
واقعه و ضبط و نسق شهر و پیرونجات سعی شاکری بکار بردند
که تا ورود شاهزاده و هیچ خلل وقوع نیابد. کفر کرد کافر
ملت شود مرحه کرد علی علت شود بعد ازان سلطان احمد شاه
بعد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنه
لاهور مرخص فرموده با تعجیل تمام متوجه بلدة الخلافه شاهجهان آباد گردیدند

و این باب هم مشتمل است بر فصول

بتاریخ دوم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک سال
در پانی پت نواب صفدرجنگ بهادر جشن شاهی و لوازم جلوس
آراسته کرده و نذر نظر گذرانیده و مبارکباد سلطنت هندوستان
معروض داشته آداب بجا آوردند و بادشاه فرمودند که وزارت
بشما مبارک است و امرائیکه در شهر بودند شتر سوار رفته مورد عنایات شدند
وحسب الحکم القاب شان باین الفاظ رونق بخش منابر و وجوه دنانیر
گردید مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی
هرچند قاعده شما شان خورده سن معروض داشته بودند یعنی
ازین امیر الامرا و از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را بهادر
نخوانده تلک برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشده موافق
فرموده بعمل آمد و خلعت وزارت بنواب صفدرجنگ و میر بخشی
گری از انتقال آصفجاه بصلابت خان ذوالفقار جنگ و میر
بخشیگری از انتقال پدر با نظام الدوله پسر نواب قمر الدین خان
مرحوم علیه الرحمه و بخشی گری سوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله
مرحمت فرمودند و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و
کلان بدستور قدیم قائم برقرار باشند و مادر بادشاه که اودهم بای
نام داشت بخطاب نواب بائی و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم

رابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخدمت

آبدارخانه و خوشبوی خانه و داروغگی افیال و غسلخانه و خطاب نواب

بهادر بنام او گردید و بعد از چندی نام والده پادشاه نواب قدسیه

صاحب زمانی گذاشتند و برادرش مانخان را بمنصب شش هزاری

و خطاب معتقد الدوله معزز و شهره آفاق فرمودند در سن سال

سابعه بندی رویداده که باعث فتنه های بیشمار گردید آن این است

که نواب صفدر جنگ روز عید الضحی از عیدگاه برگشته متوجه خانه

بودند که در عرض راه متصل چهته بکم مود تعبیه جمعی دست راست

آتش گرفته بان و گولی های طپانچه و تفنگ بحد آمی که دور پیش ایشان

بودند رسیده چند نفر مجروح گشتند و بخود ایشان آسیبی نرسید هر چند

تفحص و تجسس نمودند منشاء آن بخوبی محقق نشد فاما باعث سوء مزاج

در میان پادشاه و وزیر بدرجه اتم شد که تا مدت سه ماه صفدر جنگ

برای مجرا بپادشاه نرفتند آخر الامر شد که پادشاه بنا بر مصلحت

جمهور و نظر بر اصلاح بعضی امور فرموده بخانه صفدر جنگ تشریف

برده بانواع عنایات و اقسام قسم مطمئن ساختند لیکن احمد شاه

درانی بمحض اصغای خبر کدورت ارکان با خدایگان و مدد فیما بین

ایشان از کابل کوچ کرده متوجه لاهور گردید نواب معین الملک بهادر

که صوبه‌دار پنجاب بود در میان آمده مبلغ چهارده لکه روپیه از بابت
محصول چهار محال که قدیم برای مصارف کابل مقرر بود و بادشاه هم
تا وقتیکه در قید حیات بود از ذکریا خان میگرفت تقبل نمود که سال
بسال میرسانیده باشم بنابران بادشاه درانی سمت قندهار
معاودت فرمود سرزمین پنجاب از آفت قتل و غارت محفوظ ماند

فصل در ذکر علی محمد خان روهیله و احوال محاربه که در میان پسران او
و نواب قایم خان خلف نواب محمد خان بنگش بوقوع آمد

چون علی محمد خان روهیله زمیندار و فوجدار حدود آنوله و سنکده
که قبل ازین ذکر ایشان مذکور شد بعد از رحلت نواب قمر الدین خان
و محمد شاه بادشاه فردوس آرامگاه بنا بر ضرور نواب صفدر جنگ
وزیر اعظم شده روزی بمدارا میگذرانید تا وقتیکه بقضاء ایزدی
داعی حق را لبیک گفته بعالم عقبی شتافت و پسران او که بدشعور
بدر مطیع و منقاد نواب معز الیه ماندند از انجا که منظور ارکان حضور
حق بود که اقوام افاغنه مغلوب باشند ابتدا قوم روهیله و بنگش را
باهم نزاع کرده دادند و در حساب اختلاف بسیار است خلاصه اش
انست که حساب بادشاه و ارکان دیگر قایم خان بهادر را برین آوردند
که پسران علی محمد روهیله را اسیر و قتل سازد که ملک آنها را باختیار شما خواهیم

گذاشت و نواب صفدر جنگ پسران علی محمد خان را دلگرمی داده که با
قایم خان بخاطر جمع محاربه نمایند و برای راجه نولرای نایب نظامت صوبه
اوده وغیره نوشته که متحمل خود را بواسطه کمک سرداران روهیله
برسانند مختصر اینکه نواب قایم خان حسب الارشاد بادشاه با افواج
بیشمار برای تنبیه و تسخیر روهیله نهضت فرمود و سرداران
روهیله نیز بمددگری نواب صفدر جنگ از مکان خود حرکت کردند
متوجه سمت حریف شدند چون نولرای وغیره نزدیک بودند که با
سرداران روهیله ملحق شوند قایم خان بهادر با رفقای خود مشوره
نمودند که در صورت اتفاق نولرای با روهیله مقابله نمودن دشوار
خواهد شد انسب اینست که قبل از ورود راجه نولرای بر سر ایشان بروم
هرچند پسران علی محمد خان روهیله پیغام صلح بعجز و انکسار نموده بودند
آن قایم جنگ اصغا نکرده بعد از حزم عازم رزم گردید روسای روهیله
توپخانه را در کمین گاه گذاشته بمحض مقابله رو بگریز نهادند
قایم خان بهادر نظر بر اینکه را اول و انهزام افغانان نموده
بغیر احتیاط تعاقب کنان بکمین گاه رسیده از ضرب گولهای جزایر معه
اکثر سرداران خود داعی حق را لبیک گفته بعالم بقا شتافتند و مابقی
فوج افاغنه شکست روی فرار بسمت مسکن خود که فرخ آباد باشد نهادند

و سرداران روهیله که در کمال یاس و نومیدی بودند و محزون و مکدر

برکت فیروزمندی منصور و مسرور و سالم و غانم سوی اوطان خود که انوله

و بنگدن وغیره باشد مراجعت نمودند گنت که من هم لشکر خود را

بعد از استماع این خبر جناب بادشاه و وزیر خواسته بودند که حاکمان را

نصب بندکه اموال قایم خان را ضبط کرده بیارد درین اثنا خبر رسید

که والده ماجده قایم خان مرحوم مصمم نموده که بقدر بیست لک روپیه

به در مرهته بدهد که قوم روهیله را استیصال سازد که عوض خون

قایم خان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله را بقتل آرد چون

درین صورت افواج مرهته بملک نواب صفدر جنگ بهادر در راه مسافت

و باعث ویرانی الضلع میشد لهذا نواب مذکور مضطرب شده در ماه

محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه معه بادشاه و امرا

بسمت فرخ آباد نهضت فرمودند که مرهته هیچ دستی نکنند بعد از

ورود سرکار کول مقرر شد که جناب بادشاه و نواب غیاث الدین خان

و نواب انتظام الدوله وغیره امرای خورد و بزرگ در آنجا اقامت

فرمایند و نواب صفدر جنگ مع نواب عبد المجید خان کشمیری

و نواب لطف الله خان بانی پتی و نواب نصیر جنگ وغیره از

تسخیر ملک و تحصیل اموال قایم خان مرحوم متوجه فرخ آباد شدند

باستماع اینخبر والده ماجده آقا یم خان مرحوم که بمزید فهم و فراست
و عقل و کیاست ممتاز اکثر ذکور قوم خود تمیز تمام داشت با ذات
خود با سیصد سوار در لشکر وزیر الممالک آمده بتعداد از زر و بدل و
قیل و قال و جواب و سوال هیچ لکهه روپیه از نقد و جنس وصول نمود
که بسرکار پادشاه رسانید چنانکه موافق قرار داد بعمل آمد و رفع
و پادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد معاودت فرمودند فصل
در ذکر احوال خیر مآل نواب معتمد الملوک سید علوی خان حکیم باشی علیه الرحمه
بطریق اجمال نام نامی آن جلیل القدر میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی
ابن سید مظفر الدین حسن علوی از اولاد حضرت امام محمد ابن حنفیه
رضی الله عنه و حنفیه نام والده ایشانست و سید مظفر الدین حسن
طبیب تناصل و ساکن بنابانک خراسانی بود بدار العلم شیراز آمده
توطن اختیار فرمود از آن بار اولاد احفادش در آن خطه پاک شریف
دارند و میرزا محمد هادی که در فن طبابت و جراحی و خوشنویسی و
کمالات دیگر دستگاه زیاده داشت قلندر وضع بود چنانکه
ایشانرا میرزا هادی قلندر میگفتند و حذاقت و معالجاتش در بلاد
ایران معروف و مشهورست گویند در وقت درس کتب معقول
و منقول لباس فضلا می پوشید و در هنگام مشاعره و مجلس قهوه

قهوه خانه رغبت قلندرانه ولد حمله شاگردان میرزا که بهندوستان

آمده اند شیخ محمد حسین حکیم الممالک شهرت تخلص که در هر دو فن

شاگرد میرزاست و در هندوستان از رؤسای اطبای وقت

خود بود و این چند بیت ازوست ۵ گریه تا چند فشارد دل تنگ کسی

بحر در قطره ندید غالب دیر تنگ کسی ابر و شبنم و دریا طلب پرتو مهر

چکند گر نه چند روی خود از سنگ کسی بسکه اهل کرم از نغمه ندارند خبر

نشنوند ناله سایل ز صدا آهنگ کسی ۵ و حکیم محمد اسمعیل شیرازی که در

بلده اکبراباد توطن گرفته بود چنانکه او را الحکیم اسمعیل اکبرابادی

میگفتند طبیب کامل صاحب تجربه بود و حکیم علی نقی خان ولد علی

نقی خان که همراه عظیم الله خان بود و حکیم مرتضی و حکیم نقی

و مولوی نصیر عظیم ابادی بود که از عظیم اباد بشیراز رفته بود

و سوای نامبرده ها بسیاری از شاگردان آنجناب بهندوستان

آمده بود و در ولایات ایران نیز متفرق شده هر کدام نامی که

مهارت بهم رسانیده بود استعمال می ورزیدند و در اشعار شهرت

تخلص میکردند و این چند بیت از زاده های طبع میرزاست ۵

تو بی مبدا و نهایی در دل تنگی که دارم شرر چون آب یاقوت است در

سنگی که من دارم عقده سیل طبیعی حمد دل وانکی آنی شرر در دل

چون سنگ نشان جا بکنی همچون شرر جوی حیات از دم انفاس

فکر آب خضر و فیض مسیحا مکنی هر سنگی که آمد بام از آن غار سر آخر

جوی بردم بمطلب جمله را سنگ نشان دیدم تکلف بر طرف گر دامن

افتاکم نه فلک تا ی نهاده بسر دوش نهد با سینه دل صافی

مشرب آمی آید کار کی بات از زخمم تا سینا توان شستن غبار

بدگهر گر همکیام افتاد از و ایمن مباش آب مروارید عالم را کند

برد بند تار این سیه رویان که دل یکباره از من کنده اند

در جهان در زند چون حاتم نام اعتبار هر که دستی در نهد دارد دکان

بحیرت ... آتی گذارد داره بر پای حیا امروز که همچو خم

زمین گیر شده ام در میکده از جوش زدن سیر شده ام یک زند دم

انی فریدی مانند در کوی خرابات عیش سیر شدیم دیوان ایشان

را حکیم علوخان همراه آورده بود و سه مرتبه و نقص

وی به از جهان فانی رحلت فرموده در جوار امامزاده احمد بن

امام موسی کاظم علیه السلام معروف شاه چراغ مدفون شدند

و بعد از فوت میرزا محمد هادی دو پسر مانده بودند میرزا محمد حسین

و میرزا محمد هاشم و میرزا محمد حسین نیز طبیب حاذق بودند چنانکه کمالی

ایشان از شرحی که بر قانونچه نوشته اند معلوم میشود میرزا محمد هاشم

تحصیل علوم در خدمت پدر خود ملا لطف الله شیرازی و آخوند
مسیحای فسائی نمود در سنه یکهزار و یکصد و یازده و سی سال
از عمر ایشان گذشته بود در هندوستان آورده در پای قلعه ستاره
بملازمت عالمگیر بادشاه غازی بخلعت و منصب سرفراز شده
تعین محمد اعظم شاه گردید و حکیم محمد شفیع شوشتری نظر بر نجابت
و کمالات ذاتی دختر خود را با ایشان منسوب فرمود و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی بخطاب علوی خانی و اضافه
منصب و جاگیر امتیاز یافتند و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات
مسیحانه نمود ایشان را به زر و نقره سنجیده بمنصب شش هزاری و نقد
سه هزار روپیه درماهه سرافراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب
فرمودند و چون حذاقت و حسن مداوای ایشان در اطراف اکناف
اشتهار یافته بود نادرشاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد صاحب
حکیم را با اعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت همراه خود
گرفت چنانکه شمه از آن قبل ازین بقید تحریر آمد و با وصف اماکه
شب و روز در ارقام نسخهای اهل علل و تصانیف مسایل خود مشغول
می بودند و سن از هشتاد متجاوز داشتند هرگز بعینک محتاج نشدند
و قوت بمرتبه بود که با وجود کبر سن و نحافت سینه در هفته دو سه دفعه

غسل اختیاری میفرمودند لیکن با اینهمه قوت جماع و وفور جاریه هرگز
فرزندی نشد و از جمله تصانیف ایشان کتابیست مسمّی بجامع الجوامع
که فی المثل اگر کتب طب تمامی مفقود شوند مسائل را ازو استنباط می
توان نمود و شعرا در تعریف ایشان اشعار بسیار گفته اند ای
دست تو دستگیر شاه و گدا   از فیض تو درمان طلبان کام روا
خلقی بگویند که مسیحا کار مسیح   من میگویم که مسیحا کار خدا   یعنی برای حیدر
و محمد حمید خان الفت تخلص کرده بود   نواب درین زمان بود عیسی دم
دستور علاج اوست معجز توام   قانون ذخیرهٔ حکیم را جاوید تجدید
با نشارات شفا در عالم   و گاه گاه بطریق تفنن خود هم شعری
میگفتند و این چند بیت از انجمله بیت   ز صاف شعله حلکرده سازند
جانم را بجوش آرد مگر در سینهٔ من سودای خامم را   بجای سبزه و گل شعله
و دود از زمین روید   فشانم گر بخاک از روی مستی دُرد جامم را اکسیر
نخواهم جز خاک غربت دایم گل سازد   زنار شعله حواله باید ساخت دامم را
هوا گردد سموم از شعلهٔ سوز نهانم   گذارد در بغل غافل اگر یکدم سلامم را
و انتقال ایشان در ماه رمضان سنه یکهزار یکصد و شصت و دو در دار الخلافه
شاهجهان آباد بمرض استسقا داعی حق را لبیک گفته بموجب وصیت در
حوالی درگاه نظام الدین قدس سره مدفون شدند و تاریخ اینواقعه بسیار

گفته اند از الجمله است بر فلک رفت مسیحا جدید چون فرزندی پیدا نشد
اول حکم پادشاه بضبط متروکات صادر شده بود آخرش باستفسار
نواب صفدرجنگ وزیر اعظم مقرر شد که اموال و املاک و نقود و
جواهر آلات حواله حکیم علی نقی خان که خواهرزاده حقیقی ایشان بود
نمایند که علی الفرایض الله بورثائی که در شیراز و بنگاله هستند برسانند
و کتابخانه هم ایشان از زمین بنگاله وقف نموده بودند و علی نقی خان را
متولی آن ساخته که هر کس برای مطالعه بخواهد بدهد و بعد از انواع
طلب نماید فصل در ذکر قتل نواب بهادر و محاربه نواب صفدرجنگ
با امرای احمد شاه پادشاه و اکثر اهالی دهلی تقدیم مجملش اینکه
جاوید خان نواب بهادر خواجه سرا معتمد است که باتفاق نواب قدسیه
والده پادشاه جمیع امور مالی و ملکی را بلا شرکت غیر بدست اختیار
خود میکرد و نواب صفدرجنگ وزیر اعظم نمی‌پسندید دستور او خواهان
استقلال بودند و هر دو کس حلف عهد کرده شرط وقت که چگونه
ازاله شرکت شود نواب صفدرجنگ پیش دستی را کار فرموده که
سور حمل جات را ظاهراً بهانه شوره و ضبط و نسق ممالک محروسه
و باطناً بواسطه اینکه اگر احیاناً مردم پادشاهی و همراهیان او
مادهٔ شورش نمایند باتفاق همدیگر اطفای نایره فساد خواهیم نمود

بضبط داشته نواب بهادر انعام کردند که گماشتگانش نیز دست سلطنه
متغیر از شما صورت پذیرفت چنانکه تاریخ بیست و نهم شوال سنه
یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری بخانه وزیرالممالک رفته در مکان خلوت بقتل رسید
و لاشش را در دریا انداختند فساد عظیم تاریخ این واقعه است و سلان
وزیر میگفتند که باعث قتل باین شکل رفع قتل و غارت بود زیرا که
در صورت محاربه مقامات قلعه بادشاهی که مکان سکونت او بود
و خانهای اهل شهر تاراج میشد و مردم بسیاری از طرفین کشته
میشدند و بعد از وقوع این حادثه نواب قدسیه که مربی نواب بهادر
بود اظهار ناخوشی فرموده وزیر اعظم گفته فرستاد که در باب
تقصیر نیست که حکیم عبدالشافیخان از زبان بادشاه حکم ساختند
که بیماری و قتل خداوندگار اصح است چنانکه حکیم مذکور مذکور متعاقب
ساخته حکیم اکمل خانرا معالج خود مقرر فرموده و در ماه جمادی الثانی
سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش در میان وزیر و بادشاه کدورت
روی داد و مخالفان وزیر بانواع مختلف خاطرنشان بادشاه نمودند
که اراده صفدر جنگ اینست که سلطان بلند اختر برادر کوچک محمد شاه
را که شیعه و هم مذهب اوست بر تخت نشاند بنابر آن بادشاه مقرر
کرد که خدمت میر آتشی از وزیر تغیر نماید اسمعیل گورا را که او داشته

درخواست رخصت نمود که بطرف اوده برای بندوبست برود
پادشاه و مخالفان ایشان این امر را از مغتنمات غیر مترقب
و فتوحات غیبی شمرده مستعجل خلعت رخصت بخانه او فرستادند
شاه الیه بعد از تامل و تانی رفتن صوبه را مناسب ندیده در شهر
توقف فرمود و پادشاه متقاضی شدند که بکار صوبه داری که
اوده باشد برود و فیکه کدورت طرفین بر ملا شد نواب
وزیر از خوف اینکه مبادا امرای تورانی باتفاق پادشاه عوام
الناس بر من سر بر زند مع اثاثه و اسباب از شهر بر آمده چند
روز در باغ اسمعیل خان و بال کتوره و خضر اباد مقام نمود
و این توقف و تعطیل برای آمدن سورجمل جات بود بعد از
آمدن او در خدمت پادشاه معروض داشت که عماد الملک و
انتظام الدوله را پیش من نفرستند و نواب قدسیه را بگویند که از
قلعه بر آمده در حویلی جعفر خان سکونت نمایند زیرا که بقتل نواب
صفدر جنگ آمده بود که باعث تفنگ اندازی روز عید که
سابق بقلم آمده انتظام الدوله بود و نواب قدسیه بسبب قتل
نواب جاوید دشمن جانی من است و سبب تخدیکی از نواب عماد الملک
منفی نیست اینکه در وقت فوت غدر شاه غازی الدین خان مرحوم

من با مانو بشاه مکابره و معارضه نموده خانه و جاگیر او را از ضبط
نمودن موقوف داشته بخدمت میر بخشی گری با وجود صغر سن
با و دهانیدم و علاوه آن فرزند خوانده در جمیع امور جانی ماندم
و الحال رفاقت من نمیکنند خلاصه اینکه پادشاه جواب فرستادند
که از ینجا رخصت صوبه گرفته برسید و الحال بنابر اعانت سورجمل جات
این قسم تکلیفات مینماید بعضی مردم جات شهر و بند انداز
و تاراج شهر کهنه نمودند جناب احمد شاه نواب ذوالفقار جنگ
را که از مدت معزول خانه نشین بود با عزاز تمام بحضور طلبداشته
مشمول عنایات فرموده بار اراده اینکه اگر وزیر بغی نماید خدمت
وزارت مال ایشان خواهیم داد ز دیگر نواب صفدر جنگ
بموی الیه تطمیع نموده اگر انطرف تشریف آرند خدمت میر بخشیگری
از تغیر عماد الملک بنام اشفق مقرر میکنم چون القصه صغیر و کبیر همین بود
که صفدر غالب خواهد شد ذوالفقار جنگ بهانه زیارت شاه مردان
از پادشاه مرخص شده بلشکر وزیر ملحق گردید و تاخت و تاراج
شهر کهنه زور افزون شد بنابر آن احمد شاه بهادر بموجب گفتگوی والده
و امرا خدمت میر آتشی بنواب صمصام الدوله و خلعت وزارت
بنواب انتظام الدوله مرحمت فرموده نواب صفدر جنگ باستماع این خبر

مضطرب شدند خواننده سراجه و چهره خوبصورت سیزده ساله را که نواب
شجاع الدوله تازه خریده بود داور شاه نام گذاشته بر تخت سلطنت
نشانده خود وزیر و ذوالفقار جنگ بخشی و امرای دیگر تخت متهای
خورد و بزرگ سرافراز شدند و در ششم شهر رجب سنه یکهزار و یکصد
و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله نمودند لیکن چه مقابل که همراه
صفدر جنگ قریب پنجاه هزار سوار بودند و طرف بادشاه قلیلی
و آنهم بسبب کثرت مدعی و قلت خود سراسیمه و متحیر که این فقیر
عریضه در باب مخالفات بقلم می آوردم و باعث علت این مغلوبی
بی سرانجام و شکست معلوم نیست آن غالب ظاهرا بود که نواب صفدر جنگ
میدانست که نظر بر احوال ساکنان شهر کهنه و قلت فوج و زر خود
بخود مطیع و ملتجی خواهند شد بنا علیه القیاس در اوایل بطریق
تهدید و تحذیر متهم ساخته و یورش آوردن متصل بدید تا وقتیکه
عاقبت مجمع ذخایر کشمیری صاحب اختیار خانه نواب عماد الملک و حافظ
بختیار خان و اقربای نواب قدسیه و غیره سپاه بسیار نوکر کرده و از
بیرون حجات زمینداران را طلبیده انگاشته کمک نمودند تا مانع دخول شهر شدند
بنا بر آن ساکنان شجمد شاه برای محافظت خانهای و محله تورانی
برای پاس مذهب و الوس جوق جوق اندر لشکر در گرگجبه بالتمام خلعت

واقعی بود بموجب دربار نواب عماد الملک بهادر سرافراز شدند و داغ
سپهی نواب سعادت خان مرحوم که صفدر جنگ تمنا کمال داشته بود
ایشان باقی داشته و به رساله سپهی داغ فرموده تعین عاقبت محمود
خان نمودند و با وصف این واقعات جواب سوال اصلاح هم در
میان بود لیکن سپاه جات و قزلباش شهر کهنه و وکیل پوره و
وغیره را با حاکم سپاه برابر کردند و نواب وزیر شهرت داد که مابین
کشمیری دروازه را مامن نموده ایم بنا بر علی هذا ایشان جواب
دیگر در طرف کشمیری دروازه انتقال نمودند و طرفه حقیقت بعضی
بمردم شهر رو بداد که سروران شهر سپاه جات و قزلباش باجت
همنمودند و اندرون شهر بادشاه حکم کرد که خانهای همراهیان
وزیر ضبط نمایند و درین فرده اغیار مردم از زار کار خود نمودند
نواول وهله نعمه حکم بادشاه صادر شد که خانه پسران محمد اسحاق
خان مرحوم را تاراج نمایند که بدر حویلهای ایشان شب به کلوله و بان
جمهور جابلی آمده در بعضی عالمی متلاطمی و پامال کردند زیرا که مردم می
دانستند که ایشان خسر پوره نواب شجاع الدوله اند و در حضور بادشاه
حاضر اند بنابران عیال و اموال خود را در آنجا گذاشته بودند همه
بتاراج رفت نمانده سوخت آتش پاره را آب برد و همین دستور

در خانه خواجه محمد باسط که سر و مرشد وزیر بودند غنیم جا داشته
رو بیداد عمارات ایشان بیرون شهرپناه بود و نظر بر اغتنام وزیر
که حضرت خاطر مبارک جمع دارند از جای خود حرکت نکرده بودند
عمارات دیگران [illegible] آرام دل شگفته خانه اثاث را تاخت نموده
مال مردم شهری که در آنجا گذاشته بودند بغارت بردند و این
قصه باعث کمال تشویش خلایق گردید و سمت کشمیری دروازه
را که دار الامان می‌پنداشتند نظر بر اجتماع اموال خلایق مدتی از
ایام کس دیگر آنجا نگذاشتند صغیر و کبیر مضطرب شده شروع بتضرع و زاری
نمودند و احوال مردم منتهی گشته بجهت شکستگان بود بغیر از حساب
بحکم المضطر [illegible] دعاء ملتجی نداشتند درین بین نجیب خان روهیله
با ده هزار سوار و پیاده بموجب طلب پادشاه آمده غره شعبان
مرقوم داخل جنگ گاه گردید اسمعیل خان کابلی که سر شمشیر و سر نوزده
در حویلی صلابت خان مورچال داشت برج شهرپناه که متصل حویلی
قمر الدین خان و مکان مورچال سپاه پادشاهی بود نقب زده سوم
شعبان آتش کشید با وصف عدم انهدام تمام مردم سپاهی
از فرقه والاشاهی و نوکران عماد الملک و سنگ‌تراشان که برای
باطل کردن نقب مذکور کار میکردند کشته آمدند و سنگهای برج سمت

مورچال از آتش تیر بر بندند جمع کثیری مجروح و برخی علاوه [illegible] تند و افواج

وزیر یورش آورده نزدیک بود که آنچه غلبه ظاهر [illegible] برند که [illegible] ادی

الملک میربخشی و حافظ بختاور خان و نجیب [illegible] غیره مقابل شده

جراءت های نمایان بظهور آورده‌اند و گروه انبوه [illegible] بطعمه

تیغ بیدریغ بعد مکرر شدند و نجیب خان روهیله زخم گولی برداشته

بازی قایم ماند و تنها اسمعیل خان مورچال خود را که جای [illegible] لشکر

صفدر جنگ معاودت نمود [illegible] الحاصل باعث رفاه اهل شهر

[illegible] را که بسبب قرب [illegible] بان در شهر ماندند

[illegible] بی پایان نازل میشد بعد از [illegible] ایشان میربخشی

و حافظ بختاور خان وغیره مورچال خود را پیش برده کوتله فیروز شاه

قلعه کهنه را در تصرف خود آوردند نواب صفدر جنگ نیز از چند روز

سمت دریا نظر بر استحکام مورچال حریف موقوف نموده بجانب

تال کتوره وغیره نهضت فرمودند و بار از ملک الموت را روزی تازه

بخشیدند میربخشی وغیره بتعجیل مورچال الطرف را قایم کرده محاربات

سخت بمیان آمد گوسائین که سردار صاحب جراءت صفدر جنگ بود کشته شد چون

در الطرف بهم دخول شهر میسر نشد باز بخضرآباد و سمت دریا آمده

تمام آتش در کار کردند و هر روز کشتی جنات جمعی از جنیان آتش

حافظ بهادر که تنها فرو رفت بعد از محاربات و کارزار بسیار و زخم
تفنگ رسید بعضی را اینست که کسان مدعی نسبت قرب جوار حصار اسود الله
نیز اینست که با دائره لشکر خود را عقب برده و حریف را میدان گذاشته
در مثلی خواهم گرفت حالکه رفته رفته تا دوازده کروه رجوع الغفور
تشریف بردند و مو جال عماد الملک بقدر یک بیست اند شهر رفت
و بیکسی او بر دعا و زاری و تضرع و بیمار و اضطرابات و اضطرار
شهر در ملتان گرمی و از عقب کمر زدن ممکن نشد در بین ثبات نشد
جمیل الدین خان با هزار سوار فرستاده نواب معین الملک صوبه
دار پنجاب که خالوی حقیقی و خسر عماد الملک بود برای کومک رسید تا
مزید تقویت گردید منحوا استند که مذبور حریف در جنگ بند بستی
نمایند نجیب خان بهادر اظهار ناخوشی کرده تمت تمام شد